اسپرانتو؛
دموکراسی در عرصه‌ی زبان

پیام سبز اندیشان ۸

فصل‌نامه‌ی فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو

شماره ۸ سال سوم تابستان ۱۳۸۳
قیمت: ۷۰۰۰ ریال

- موزه‌ی بین‌المللی اسپرانتو ۷۵ ساله می‌شود !
- اسپرانتو در اتحادیه اروپا



به نام خداوند جان و خرد

پیام سبزاندیشان

فصل‌نامه‌ی پژوهشی- فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو

سال سوم شماره هشتم تابستان ۱۳۸۳

شماره استاندارد بین‌المللی، ISSN ۱۷۲۸_٦۱۷٤

تاریخ انتشار نخستین شماره، پاییز ۱۳۸۱

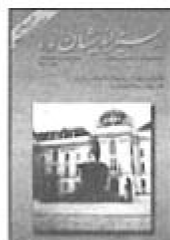
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: فریبا نوری مجد

سردبیر: محمدرضا ترابی

•

•

•



همکاران تحریریه‌ی این شماره:

نیره ابراهیم‌پور
علیرضا دولتشاهی
حمزه شفیعی
سیمین عمرانی
م. فهمی
بیژن زرشکیان
کیهان صیادپور
ترزا کاپیستا
حمیدرضا کبیری
اسد محبوب
بهجت ممدوحی
احمدرضا ممدوحی
مرتضی میرباقیان

گرافیست: بابک ترابی
امور چاپ: رضا حاجی‌حسنلو
حروفچینی: سبزاندیشان
چاپ و صحافی: آرویج ۷٥۰۰٥٦٥

نشانی‌ها:
تهران، صندوق پستی ۱۸۴- ۱۷۷٦٥
تلفن: ۷۴۳۷۱۳۸ فکس: ۸۹۲۲۳٦٦
اینترنت: www.sabzandishan.com
پست الکترونیک: info@sabzandishan.com

بخش فارسی :

بخش اسپرانتو :

۱
56

اعلامیه جهانی حقوق بشر

در شماره‌های گذشته تفسیرهایی بر بیانیه‌ی زبان بین‌المللی اسپرانتو ارائه شد که هدف از آن معرفی آرمان‌های جنبش زبان اسپرانتو بود. اینک در ادامه‌ی سلسله مباحث تئوریکی به "مسئله‌ی حقوق بشر در حیطه‌ی زبان" می‌پردازیم اما قبل از شروع سلسه مباحث جدید شایسته آن است که بدانیم "حقوق بشر" چیست؟

"اعلامیه جهانی حقوق بشر" چکیده‌ی فضایل و دستآورد گران‌بهای اخلاق انسانی است، و در واقع مبنایی است برای تضمین زندگی در خور نوع انسان. دیدگاه گسترده‌ای که در این اعلامیه تصویر شده، و حقوقی که برای همه‌ی افراد بشر در نظر گرفته شده، محصول رنج‌های گذشتگان و تجربیات آنان در طول تاریخ بوده است.

با این‌که در بسیاری از جاها درباره‌ی حقوق بشر سخن بسیار گفته می‌شود اما شگفتا که حتی بسیاری از افراد تحصیل‌کرده‌ی جامعه، اطلاعات اندکی درباره‌ی آن دارند و پر واضح است که در سطح عموم تصویر گنگی از "اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر" بر اذهان نقش بسته است. بنابراین در ابتدا متن کامل اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر درج می‌شود. باشد که با مطالعه‌ی متن این اعلامیه نگاه ما پیرامون خود، همراه با دیگرپذیری و مهربانی باشد و این نگاه ما را برای ساختن دنیایی بهتر یاری‌گر باشد. چنین بادا

مقدمه

از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی همه‌ی اعضای خانواده بشری و حقوق یک‌سان و انتقال ناپذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می‌دهد،

از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر به اعمال وحشیانه‌ای منتهی گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده آزاد و از ترس و فقر فارغ باشند به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است،

از آنجا که اساساً حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد،

از آنجا که لازم است توسعه روابط دوستانه بین الملل را مورد تشویق قرار داد،

از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فردی انسان و تساوی حقوق زن و مرد مجددا در منشور اعلام کرده‌اند و تصمیم راسخ گرفته‌اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزاد، وضع زندگی بهتری به وجود آورند،

از آنجا که دول عضو، متحد شده‌اند که احترام جهانی و رعایت واقعی حقوق بشر و آزادی‌های اساسی را با همکاری سازمان ملل متحد تامین کنند،

از آنجا که حس‌تفاهم مشترک نسبت به این حقوق و آزادی‌ها برای اجرای کامل این تعهد، کمال اهمیت را دارد، مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل، اعلام می‌کند تا جمعی و همه ارکان اجتماع، این اعلامیه را دائماً مد نظر داشته باشند و تلاش کنند که بوسیله‌ی تعلیم و تربیت، احترام به این حقوق و آزادی‌ها توسعه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین‌المللی، شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشورهایی که در قلمرو آن‌هامی‌باشند تامین گردد.

ماده ۱

تمام افراد بشر آزاد به دنیا می‌آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می‌باشند و باید نسبت به یک‌دیگر با روح برادری رفتار کنند.

ماده ۲

هر کس می‌تواند بدون هیچ‌گونه تمایز، خصوصاً از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هز عقیده دیگر و هم‌چنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی‌هایی که در اعلامیه‌ی حاضر ذکر شده است، بهره‌مند گردد. به‌علاوه هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین‌المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد. خواه این کشور مستقل، تحت قیومیت یا غیر خودمختار بوده یا حاکمیت آن به شکلی محدود شده باشد.

ماده ۳

هر کس حق زندگی، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده ٤

کسی را نمی‌توان در بردگی نگه داشت و داد و ستد بردگان به هر

شکلی که باشد ممنوع است.

ماده ۵

کسی را نمی‌توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا بر خلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد.

ماده ۶

هر کس حق دارد که شخصیت حقوقی او در همه جا به عنوان یک انسان در مقابل قانون شناخته شود.

ماده ۷

همه در برابر قانون مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و به صورت برابر از حمایت قانون برخوردار شوند. همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و علیه هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به‌عمل آید به‌طور تساوی از حمایت قانون بهره‌مند شوند.

ماده ۸

در برابر اعمالی که حقوق اساسی فرد را مورد تجاوز قرار بدهد و آن حقوق به وسیله قانون اساسی یا قانون دیگری برای او شناخته شده باشد، هر کس حق رجوع به محاکم ملی صالحه دارد.

ماده ۹

نمی‌توان کسی را خودسرانه توقیف، حبس یا تبعید نمود.

ماده ۱۰

هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوایش به وسیله دادگاه مساوی و بی‌طرفی، منصفانه و علناً رسیدگی بشود و چنین دادگاهی درباره حقوق و الزامات او یا هر اتهام جزایی که به او توجه پیدا کرده باشد، اتخاذ تصمیم بنماید.

ماده ۱۱

۱- هر کس به بزه‌کاری متهم شده باشد بی‌گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک دعوای عمومی که در آن همه‌ی تضمین‌های لازم برای دفاع وی تامین شده باشد، تقصیر او قانوناً محرز گردد.

۲- هیچ‌کس برای انجام یا عدم انجام عملی که در موقع ارتکاب، آن عمل به موجب حقوق ملی یا بین‌المللی جرم شناخته نمی‌شده است محکوم نخواهد شد. به همین طریق هیچ مجازاتی شدیدتر از آنچه که در موقع ارتکاب جرم بدان تعلق می‌گرفت درباره کسی اعمال نخواهد شد.

ماده ۱۲

کسی در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامت‌گاه یا مکاتبات خود نباید مورد مداخله‌های خودسرانه واقع شود و شرافت و اسم و رسمش نباید مورد حمله قرار گیرد. هر کس حق دارد که در مقابل این گونه مداخلات و حملات، مورد حمایت قانون قرار گیرد.

ماده ۱۳

۱- هر کس حق دارد که در داخل هر کشوری آزادانه عبور و مرور کند و محل اقامت خود را انتخاب نماید.

۲- هر کس حق دارد هر کشوری و از جمله کشور خود را ترک کند یا به کشور خود باز گردد.

ماده ۱۴

۱- هر کس حق دارد در برابر تعقیب، شکنجه و آزار، پناهگاهی جستجو کند و در کشورهای دیگر پناه اختیار کند.

۲- در موردی که تعقیب واقعاً مبتنی به جرم عمومی و غیرسیاسی و رفتارهایی مخالف با اصول و مقاصد ملل متحد باشد، نمی‌توان از این حق استفاده نمود.

ماده ۱۵

۱- هر کس حق دارد، که دارای تابعیت باشد.

۲- کسی را نمی‌توان خودسرانه از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

ماده ۱۶

۱- هر زن و مرد بالغی حق دارند بدون هیچ محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب با هم‌دیگر زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در همه‌ی امور مربوط به ازدواج، دارای حقوق مساوی می‌باشند.

۲- ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه‌ی زن و مرد واقع شود.

۳- خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه و دولت بهره‌مند شود.

ماده ۱۷

۱-هر شخص، منفرداً یا به‌طور اجتماعی حق مالکیت دارد.

۲- کسی را نمی‌توان خودسرانه از حق مالکیت محروم نمود.

ماده ۱۸

هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هرکس می‌تواند از این حقوق به طور خصوصی یا به‌طور عمومی برخوردار باشد.

ماده ۱۹

هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتنِ عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن، به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.

ماده ۲۰

۱- هرکس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت‌های مسالمت‌آمیز تشکیل دهد.

۲- هیچ‌کس را نمی‌توان مجبور به شرکت در اجتماعی کرد.

ماده ۲۱

۱- هر کس حق دارد که در اداره‌ی امور عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جوید.

۲- هر کس حق دارد با تساوی شرایط، به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید.

۳- اساس و منشا قدرت حکومت، اراده‌ی مردم است. این اراده باید به وسیله‌ی انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رای مخفی یا روش‌های نظیر آن انجام گیرد که آزادی رای را تامین نماید.

ماده۲۲

هر کس به‌عنوان عضو اجتماع حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است به وسیله‌ی مساعی ملی و همکاری بین‌المللی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه‌ی مقام و نمو آزادانه‌ی شخصیت اوست با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور به دست آورد.

ماده۲۳

۱- هر کس حق دارد کار کند، کار خود را آزادانه انتخاب نماید، شرایط منصفانه و رضایت‌بخشی برای کار خواستار باشد، و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد.

۲- همه حق دارند که بدون هیچ تبعیضی در مقابل کار مساوی، اجرت مساوی دریافت دارند.

۳-هرکس که کار می‌کند به مزد منصفانه و رضایت‌بخشی ذی‌حق می‌شود که زندگی او و خانواده‌اش را موافق شئون انسانی تامین کند و آن را در صورت لزوم با هر نوع وسایل دیگر حمایت اجتماعی، تکمیل نماید.

۴-هر کس حق دارد که برای دفاع از منافع خود با دیگران اتحادیه تشکیل دهد و در اتحادیه‌ها نیز شرکت کند.

ماده ۲٤

هر کس حق استراحت و فراغت و تفریح دارد و به‌خصوص به محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی‌های ادواری با اخذ حقوق، ذی‌حق می‌باشد.

ماده ۲۵

۱- هرکس حق دارد که سطح زندگی، سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبت‌های طبی و خدمات لازم اجتماعی تامین کند و همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری، بیماری، نقص اعضا، بیوه‌گی، پیری یا در تمام موارد دیگری که به علل خارج از اراده‌ی انسان، وسایل امرار معاش از بین رفته باشد از شرایط آبرومندانه‌ی زندگی برخوردار شود.

۲- مادران و کودکان حق دارند که از کمک و مراقبت مخصوصی بهره‌مند شوند. کودکان چه بر اثر ازدواج و چه بدون ازدواج به دنیا آمده باشند، حق دارند که همه از یک نوع حمایت اجتماعی برخوردار شوند.

ماده۲٦

۱- هر کس حق دارد که از آموزش و پرورش بهره‌مند شود. آموزش و پرورش لااقل تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدایی و اساسی است باید مجانی باشد. آموزش ابتدایی اجباری است. آموزش حرفه‌ای باید عمومیت پیدا کند و آموزش عالی باید با شرایط تساوی کامل، به روی همه باز باشد تا همه، بنا به استعداد خود بتوانند از آن بهره‌مند گردند.

۲- آموزش و پرورش باید به‌طوری هدایت شود که شخصیت انسانی هر کس را به حد اکمل رشد آن برساند و احترام حقوق و آزادی‌های بشری را تقویت کند. آموزش و پرورش باید حس تفاهم، گذشت و احترام عقاید مخالف و دوستی بین تمام ملل و جمعیت‌های نژادی یا مذهبی و هم‌چنین توسعه‌ی فعالیت‌های ملل متحد را در راه حفظ صلح، تسهیل نماید.

۳- پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش فرزندان خود نسبت به دیگران اولویت دارند.

ماده۲۷

۱- هر کس حق دارد در زندگی فرهنگی اجتماع شرکت کند، از فنون و هنرها متمتع گردد و در پیشرفت علمی و فواید آن سهیم باشد.

۲-هر کس حق دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثارعلمی، فرهنگی یا هنری خود برخوردار شود.

ماده۲۸

هر کس حق دارد برقراری نظمی را بخواهد که از لحاظ اجتماع و بین المللی، حقوق و آزادی‌هایی را که در این اعلامیه ذکر گردیده، تامین کند و آن‌ها را به مورد عمل بگذارد.

ماده۲۹

۱- هرکس در مقابل آن جامعه‌ای وظیفه دارد که رشد آزاد کامل شخصیت او را میسر سازد.

۲- هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزادی‌های خود، فقط تابع محدودیت‌هایی است که به وسیله قانون، منحصراً به منظور تامین شناسایی و مراعات حقوق و آزادی‌های دیگران و برای مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی، در شرایط یک جامعه دموکراتیک وضع گردیده است.

۳- این حقوق و آزادی‌ها، در هیچ موردی نمی‌تواند بر خلاف مقاصد و اصول ملل متحد اجرا گردد.

ماده ۳۰

هیچ‌یک از مقررات اعلامیه حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حقی برای دولتی یا جمعیتی یا فردی باشد که به موجب آن بتواند هر یک از حقوق و آزادی‌های مندرج در اعلامیه را از بین ببرد و یا در آن راه فعالیتی بنماید.

متن فارسی اعلامیه:

http://www.unhchr.ch/udhr/lang/prs.htm

متن اسپرانتو:

http://www.unhchr.ch/udhr/lang/1115.htm

آیا انگلیسی واقعاً پیروز شده است؟

در پاسخ به سوال فوق مطالب زیر را Sean O Riain، دیپلمات ایرلندی در برلین، برای کسانی نوشته است که اعتقاد راسخ دارند زبان انگلیسی همه دنیا را فتح کرده است. کسانی که شاید نسبت به اسپرانتو بی تمایل هم نباشند، اما می گویند که "قطار دیگر راه افتاده است، و اکنون دیگر برای اسپرانتو خیلی دیر شده است".

"به‌عنوان یک ایرلندی، می‌توانم بگویم که حتی در کشور ما جنبش بزرگی به طرفداری از زبان ایرلندی در جریان است که این اظهار را که زبان انگلیسی غلبه یافته است نمی‌پذیرد. این در حالی است که ایرلند شاید از بقیه‌ی اروپا جلوتر باشد زیرا ما زبان انگلیسی را به فصاحت و روانی صحبت می کنیم و اکثریت‌مان زبانِ ایرلندیِ اصیل را از چهارنسل قبل از دست داده‌ایم.

اگر زبان‌های ملی را به حیواناتی تشبیه کنیم، امروزه زبان انگلیسی قویترینِ حیوانات یعنی شیر است. پذیرش تسلطِ کنونی انگلیسی، تنها به دلیل همین واقعیت، مشابه پذیرشِ وضعیتی است که همه‌ی حیوانات باغ‌وحش آزادانه به‌هرسویی بروند، تنها به‌دلیل این‌که قفس‌شان شکسته است. در چنین حالتی کشته‌شدن همه‌ی حیوانات توسط شیر حتمی خواهد بود. به طور مشابه، چنانچه استفاده بین المللی کنونی از زبان انگلیسی بدون کنترل ادامه یابد، نابودیِ همه زبان‌های دیگر نیز حتمی خواهد بود.

زبان انگلیسی به عنوان زبان، شباهت زیادی به اولین اتومبیلی دارد که به تولید انبوه رسید، "فورد مدل T": مطمئناً و بی شک این اتومبیل در آن‌زمان شرایط بسیار بهتری را از قبل فراهم می‌آورد، اما چه کسی است که امروز حاضر باشد اتومبیل BMW جدیدش را با آن عوض کند؟ نقش زبان اسپرانتو به عنوان زبان بین المللی (در اینجا من بر واژه ی "بین المللی" تاکید می کنم، زیرا سایر ویژگی های زبان اسپرانتو را مدِ نظر ندارم) همانند جدیدترین مدل BMW، مدرن ترین هواپیما یا دوچرخه یا هرچیز دیگری است که دوست دارید.

انگلیسی مثل یک رز قرمز، زیباترین و دوست‌داشتنی‌ترین گل است. اما چه کسی یک باغ پر از فقط گل‌های رز سرخ را بدون وجود هیچ گل دیگری دوست خواهد داشت. استفاده‌ی بی‌قاعده و بین‌المللی کنونی از زبان انگلیسی به چنین باغی منجر خواهد شد.

یک قرن پیش نیز زبان فرانسوی پیروز شده بود. دوهزار سال قبل زبان لاتین برنده شده بود. اما این زبان‌ها اکنون چه وضعی دارند؟ علی‌رغم "پیروزی" انگلیسی، عاقلانه‌تر آن است که اگر با چین تجارت دارید، زبان چینی بیاموزید.

اگر کسانی به سطح بالای دانش زبان انگلیسی خود می‌بالند، از آنان بخواهید تا به زبان انگلیسی طرز راه انداختن اتومبیل را تشریح کنند، یا روش پخت املت را بگویند. یک اسپرانتو زبان تنها بعد از چند ماه فراگیری دقیق می‌تواند این کار را انجام دهد.

آیا همه اعضای پارلمان اروپا انگلیسی صحبت می کنند؟ اگر این گونه است پس فلسفه ی وجودی این همه مترجم چیست؟ و اگر نیست، آیا واقعاً می‌توانیم بگوییم انگلیسی پیروز شده است؟



یک سخن گوی به زبان انگلیسی در مغولستان شاید بتواند با استفاده از انگلیسی به هتلی برسد؛ اما یک اسپرانتودان می‌تواند با استفاده از زبان اسپرانتو با یک مغول درباره‌ی فرهنگ مغول‌ها صحبت کند.

اگر کسانی به سطح بالای دانش زبان انگلیسی خود می بالند، از آنان بخواهید تا به زبان انگلیسی طرز راه انداختن اتومبیل را تشریح کنند، یا روش پخت املت را بگویند. یک اسپرانتو زبان تنها بعد از چند ماه فراگیری دقیق می‌تواند این کار را انجام دهد.

رییس اتحادیه اسپرانتو اروپا Sean O Riain

سفر آموزگار بین‌المللی اسپرانتو به ایران

تدریس و احساس قلبی من در ایران

ترزا کاپیستا- صربستان

ترجمه‌ی: سیمین عمرانی

در پاییز ۱۳۸۲ سازمان جهانی اسپرانتو تصمیم گرفت برای ارتقای سطح دانش جوانان افغانی که زبان‌آموزان اسپرانتو هستند آموزگاری را به ایران اعزام کند. این آموزگار کسی نبود مگر خانم ترزا کاپیستای ۷۶ ساله‌ی صربستانی که قبل از ایران در ۵۳ کشور دیگر به تدریس اسپرانتو اشتغال داشته بود.

خانم ترزا به مدت یک ماه در ایران بود و طی این مدت از سه شهر مشهد، بابلسر و تهران دیدار کرد. وی پس از مراجعت به کشور خود گزارشی از سفر خود را منتشر کرد که از جهات بسیاری جالب و قابل توجه است. آنچه در این گزارش بیش از هر چیز دیگری مشهود و محسوس است صمیمیتی است که در سطر سطر آن جاری است.

قسمت دوم

فردای آن روز مرا تا ایست‌گاه اتوبوس همراهی کردند و باید به بابلسر می‌رفتم، ولی بازهم آن تأخیر ایرانی‌ها! اتوبوس من با ۱ ساعت و ٤٥ دقیقه تأخیر حرکت کرد! غیر قابل باور است! چرا؟ من نمی‌دانم، چون هم راننده و هم اتوبوس در ایست‌گاه بود! راننده‌ها با صدای بلند نام شهرهایی را که به آن‌جا باید بروند فریاد می‌زدند شاید برای ترغیب مسافران چنین می کردند. تمامی افراد کلاس مرا همراهی‌کردند و ما دریافتیم که طی این مدت زمان طولانی می‌توانیم بسیار عالی گپ بزنیم. در نزدیکی ایست‌گاه اتوبوس، چادر درازی با محوطه‌ای وسیع که در آن کتاب می‌فروختند، قرار داشت. این روشی برای نزدیک کردن عموم مردم به کتاب است آن‌هم در مکان‌هایی که به‌طور معمول رفت و آمد زیاد است. بعداً دیدم که این کار در همه‌ی شهرها متداول است. **در آخرین نگاه‌ها به دانش‌جویانم - اغراق نمی‌کنم - قطره‌های اشک و درخشش آن را در چشمان‌شان دیدم. راه ما از یک‌دیگر جدا می‌شد صمیمانه و دوستانه!**

به امید دیدار مجدد مشهد! افغانی ها! امیدوارم به زودی با خوشی و خوشبختی به کشورتان بازگردید. بروید و بذر اسپرانتو را در آن‌جا بپاشید! و من مطمئن هستم که آن‌ها چنین خواهند‌کرد، زیرا من اشتیاق به اسپرانتو را در ایشان احساس کردم. آن‌ها واقعاً از این‌که این امکان را داشتند که توسط یک خانم معلم خارجی اسپرانتو را یاد بگیرند، خوشحال بودند. آن‌ها مرا به افغانستان دعوت کردند وقتی به وطن‌شان بازخواهندگشت. آیا تا آن زمان زنده خواهم بود؟

در راه اتوبوس توقف کرد و همه باید خارج می شدند تا درب های اتوبوس قفل شود. ما به مهمان سرا و یا به قول خودشان "استراحت‌گاه" رفتیم. در سالنی بسیار بزرگ میزهای درازی از این دیوار تا دیوار روبرویی قرار داشت با بیش از شاید ۲۰۰ صندلی، چرا که چند اتوبوس هم‌زمان باهم آن‌جا توقف می کنند. چیزهایی که می‌شد سفارش داد عبارت بود از شیر ترش از شیر گوسفند، نان، برنج پخته شده با شیر به همراه انگور خشک یا انواع نوشیدنی و غیره! من به این گونه چیزها در رستوران عادت نداشتم.

چیزی غیرمنتظره در بابلسر! هیچ‌کس منتظر من نبود! **من شماره تلفنی داشتم، ولی مردم بلافاصله متوجه شدند که من ایستاده‌ام و یک زن خارجی منتظر چیزی است. بسیاری از من می پرسیدند و می خواستند به من کمک کنند. ایرانی ها حقیقتاً همیشه آماده ی کمک کردن هستند، من دفعات بسیاری این مورد را مشاهده کردم.** بالاخره دوشیزه آناهیتا کرم‌نژاد به همراه آقای پیام نوروزی مرا پیدا و سوار ماشین کردند و به خانه ی خانم دکتر زهرا کریمی بردند، پروفسوری که در خانه‌اش ۴ روز اقامت میکردم. خانه‌ای ویلایی بود و در زمان آخرین شاه ایران ساخته‌شده بود و بعد از انقلاب اسلامی اساتید دانش‌گاه در آن‌جا اسکان داده شده بودند. یک راه حل عالی! معلوم شد که همسر او غلام‌رضا را می‌شناسم ولی چون در ایران زنان نام خانوادگی شوهران‌شان را نمی‌گیرند من بلافاصله نفهمیدم که در خانه‌ی چه کسی میهمان هستم. بابلسر شهر زیبایی است (آن‌ها می گویند کوچک است، ولی ۲۳۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد و به‌نظر من بزرگ است). رودخانه‌ی کوچکی در مرکز شهر جریان دارد، همه‌جا نارنگی های رسیده دیده می‌شود و مثل خورشیدهای کوچکی در میان انبوه برگ‌ها می‌درخشد. شالی‌زارها فعلاً خالی است ولی گذرگاه‌هایی در میان این محوطه‌ی مملو از آب در نزدیکی دریای خزر دیده می‌شود. من دوبار در ساحل این دریا بودم و احساس کردم که واقعاً دریایی بزرگ و قدری متلاطم است البته شاید چون ماه دسامبر بود. پرسیدم پلاژ کجاست؟ جواب دادند: ـ مردانه این‌جا و زنانه به‌صورت مجزا پشت آن صخره‌ها کمی دورتر. من نظری ندادم!

در بابلسر من خیلی خوب معرفی شده و همه‌جا مقبول و با احترام زیاد، روبرو بودم. به فرمان‌داری راهنمایی شدم. در آن‌جا به اسپرانتیست ها مکانی اختصاص داده شده است و درکمال تعجب من، خود

فرمان‌دار با من سلام و احوال پرسی کرد و در فرمان‌داری‌اش به من خوش‌آمد گفت. او هم‌چنین با نیتی خیرخواهانه راجع به فعالیت ما و گسترش یک زبان بی‌طرف صحبت کرد و از من به‌خاطر کار و حضورم تشکر کرد. من یک سخن‌رانی با عنوان "چگونه از اسپرانتو بهره‌مند شویم؟" داشتم. سالن بسیار بزرگ و زیبای سخنرانی خالی نماند، و من از این‌که این همه علاقه‌مند را در آن‌جا می‌دیدم خوشحال بودم. در پایان، از من سئوال‌هایی پرسیدند و من هم جواب‌هایی دادم. پس از سخن‌رانی پذیرایی

کشور ایران به‌خاطر وجود فلاسفه‌ی معروف و شاعران به‌نام مثل فردوسی، خیام، مولوی، حافظ و مانند این‌ها بسیار شناخته شده‌است.

به صرف شیرینی و آب میوه. جوی با تحرک و صمیمانه. **ملاحظه کردم که پروفسور زهرا کریمی فردی با نفوذ است و یک سازمان دهنده‌ ی خوب نیز هست و با لبخند همیشگی اش آدم ها و توجه آن ها را درباره موضوعی که در جهت آن تلاش می کند جلب می نماید. غیر از اسپرانتو او برای حقوق زنان نیز مبارزه می‌کند.** برای دیدار از دانش‌گاه مازندران راهی شدیم، اما روز کاری نبود. در قسمت بالای ورودی دانش‌کده پارچه‌ای نصب شده بود ولی متأسفانه نتوانستم متن فارسی آن را بخوانم اما روی آن سوراخ‌هایی دیدم. برایم توضیح دادند که در سال ۱۹۹۹ یک اعتراض دانش‌جویی صورت گرفت که در طی آن برحسب اتفاق چند دانش‌جو توسط شلیک‌های پلیس کشته شدند. به همین خاطر امروز دانش‌جویان به یاد آن‌روز در کلاس درس حضور نمی‌یابند. سوراخ ها به‌طور نمادین محل عبور گلوله‌ها را نشان می‌داد! دانش‌جویان در پارک قدم می‌زدند و در گروه‌های کوچک با هم گپ می‌زنند بدون هیچ‌گونه نشانه‌ای از تظاهرات.

درصد دانشجویان دختر این دانش‌کده نیز بیش‌تر از پسران است. **من در یک شب شعر هم در دانش‌کده حضور داشتم. زبان ایرانی‌ها وقتی در قالب شعر به‌گوش می رسد چقدر مسحورکننده است، زبان فارسی دل‌نواز و خوش‌آهنگ است. سراینده‌ای شعر خود را می‌خواند و بعد حاضران و اساتید آن را تجزیه و تحلیل می کنند. کشور ایران به خاطر وجود نویسندگان کهنی چون فردوسی، خیام، مولوی، حافظ و مانند آن ها بسیار معروف و شناخته شده‌است – نویسندگانی که در عین حال، فیلسوف هم بوده اند.** به این دلیل برای من تعجب‌آور نبود که دانش جویان بلافاصله پس از گذراندن چند ساعت درسی، تألیف‌کردن شعر را امتحان می کردند. شعری که خوانده شد راجع به پرستو، عشق و نبودِ معشوق بود.

در تلویزیون دیدیم که چگونه شیرین عبادی یک خانم وکیل دادگستری که برای حقوق انسان ها تلاش می کند به‌عنوان اولین زن مسلمان و نخستین ایرانی، جایزه‌ی نوبل را دریافت نمود. (بدون روسری با "موهایی که دیده می‌شد" ! ! ! البته، اگر در ایران اتفاق می‌افتاد قابل مجازات بود!) بعداً در کشور به تجلیل از این افتخار بزرگ جلسات ضیافت گونه‌ای برگزار شد و زنان به‌خاطر اهانت‌هایی که به‌سبب برداشتن روسری‌اش به او روا داشته شده بود، از او دفاع و حمایت کردند.

"شیرین عبادی در سال ۱۹۴۷ متولد شد و جزو اولین قضات زن در تهران بود. ولی پس از انقلاب سال ۱۹۷۹ از سمت خود کنار گذاشته‌شد و اکنون به عنوان وکیل دادگستری فعالیت می‌کند. او وکیل خانواده‌های دانش‌جویان تیرخورده‌ی سال ۱۹۹۹ و دیگر روشن‌فکران قربانی قتل‌های زنجیره‌ای در بین سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۹ بود. وی هم‌چنین مبارز بزرگی در راه اصلاحات اسلامی و تفسیر نوین حقوق اسلامی که با حقوق بنیادی بشر، مانند دمکراسی، مساوات در برابر قانون، آزادی مذهب، آزادی بیان، ... هماهنگی دارد، است."

(توجه: متن فوق را از بیوگرافی شیرین عبادی در سایت اینترنتی کمیته جایزه‌ی صلح نوبل نقل کردم). شاید بعضی‌ها بتوانند بگویند، که این مورد ارتباطی با اسپرانتو ندارد. ولی دارد چون در میان زنان طرف‌دار شیرین عبادی اسپرانتیست‌های بسیاری وجود دارد.

در بابلسر من روش تدریس "چِ" را به شاگردان کلاس خانم کریمی نشان دادم. در طول ۲ ساعت، تمامی قواعد دستوری اسپرانتو و شوخی ها و لطیفه هایی را که ما در کلاس های خود به کار می بریم، بازگو کردم. پیام نوروزی دستیار باهوش خانم کریمی است که برنامه‌ ی ملاقات و آشنایی ما را ترتیب داد. پس از "آموزش" ، من نمایشی درباره‌ی زنی پرحرف را برای آن‌ها اجرا کردم و در آن نقش شوهر زن را، که فقط باید سکوت می‌کرد، غلام‌رضا بازی کرد. احساس کردم که آن‌ها واقعاً از این نمایش کمدی لذت بردند. این نمایش را بدون آمادگی و تمرین قبلی اجرا کردم چون متوجه شدم که آن‌ها در برنامه‌های خود تئاتر ندارند. پس از آن دیدار طولانی، با شیرینی از ما پذیرایی شد و ما با هم به‌کنار رودخانه رفتیم. در آن‌جا کشتی‌ای مستقر بود که چای‌خانه داشت. همه واقعاً شاد بودند و شروع به حرف زدن و گپ و گفتگو کردند.

پس از آن، من میهمان خواهر آناهیتا کرم نژاد بودم. خانواده‌ای بزرگ، خواهر، شوهرخواهر، پسرعمو/عمه/خاله ـ ها، نوه‌ها، همسایگان و دوستان وغیره. کودکان دوست داشتنی‌ای بودند و پاسخ پسری ۸ ساله به سئوال من که آیا با من به اروپا می‌آید مثبت بود. آن‌ها را وادار به آوازخواندن کردم و تا پایان روز آن‌ها دیگر می‌توانستند به اسپرانتو آواز بخوانند. آن‌ها از وجود یک میهمان ناشناس به هیچ وجه احساس ناراحتی نمی‌کردند و هر بار خوردن غذای فراوان ما دو ساعت طول می‌کشید. **جایی من اتفاقی گفته بودم که ماهی دوست دارم و دیگر به هر خانه‌ای که می‌رفتم ماهی داشتند ولی در هرجا به روشی مختلف تهیه و طبخ شده بود.** ایرانی‌ها شام طولانی خوردن و صحبت کردن تا بعد از نیمه شب را دوست دارند، حتی بچه‌ها نیز نمی‌روند بخوابند. اما صبح تا دیر وقت می‌خوابند. این شاید به‌خاطر تابستان داغ باشد که

فقط شب ها اشتهای غذاخوردن و آمادگی گپ زدن دارند و دوست دارند باهم باشند. از چای‌خانه‌ای که در کشتی بود خوشم آمد. در جای‌گاه مخصوصی فرش می‌اندازند و میهمانان (بدون کفش) به شیوه‌ی ترک‌ها روی فرش می‌نشینند و چای روی فرش داده می‌شود و در قسمت دیگری مردان می‌نشینند و قلیان می‌کشند.

از خانه‌ی دانش‌جویی چند دختر بازدید کردم. در یک اتاق ۶ نفر اقامت دارند. آن‌ها دوستان دختر خود را دعوت کرده بودند تا با این خانم خارجی آشنا شوند. در خانه بدون روسری هستند و آن‌وقت من به‌شدت تعجب کردم چون برای اولین بار گیسوان بلند و مشکی و همچون ابریشم درخشان زنان ایرانی را می‌دیدم. ما راجع به پوشش اجباری چادر نیز صحبت کردیم. آن ها از یکی از هم‌اتاق های خود که به‌قدر کافی اسپرانتو می‌دانست خواهش کردند که با من اسپرانتو صحبت کند تا در عمل بشنوند که این زبان چگونه صحبت می‌شود و چه آوایی دارد. آن‌ها بدون استثناء در حال فراگیری انگلیسی هستند. به من گفتند که دانش‌جو هستند و خود را برای زندگی در خارج از کشور آماده می کنند و در نظر دارند که با مدرک دانش‌گاهی سمتی و شغلی به‌دست آورند. من شک دارم که آن‌ها موفق شوند اجازه‌ی مهاجرت به‌جایی را بگیرند! فقط وقتی از اتاق بیرون آمدم و در راهرو کوهی از کفش در مقابل خود دیدم، فهمیدم که تعداد بسیار زیادی دختر با من در اتاق بوده‌اند. کسی حق ندارد با کفش به جایی وارد بشود. این دیدار و آشنای را مفید ارزیابی می کنم، لیکن اطلاع ندارم که آیا آن‌ها یادگیری اسپرانتو را شروع کردند یا نه، ولی همگی به من این قول را دادند. و سپس با میوه از من پذیرایی شد. در آخرین روز پیام نوروزی نزد من آمد و یک نوار ویدیویی درباره‌ی ایران به من هدیه کرد، فیلمی درباره کشور، هنر عکاسی از گل‌ها و پرندگان به‌همراه یک موسیقی بسیار مناسب. **ایرانی‌ها موسیقی را دوست دارند، و موسیقی زیبایی هم دارند ولی فقط مردها آواز می‌خوانند.** در بازار دیسک‌هایی از آوازه‌خوانان زن می‌توانید بخرید اما آن‌ها در خارج از ایران تهیه شده‌اند و ممنوع می‌باشند!

۱۳ دسامبر من بابلسر را ترک‌کردم. بازهم اتوبوس ۴۰ دقیقه تأخیر داشت. با زهرا مثل دوستان واقعی و صمیمی، خداحافظی کردم.

مسیر تا تهران در میان کوه‌های پوشیده از برف، مرتفع، بسیار زیبا و بدون درخت پیچ و خم می‌خورد. قشنگی مناظر توجه مرا جلب کرد. بعد از بیرون آمدن از هر تونل، کوه هایی زیباتر، مرتفع تر، و جدیدتر ظاهر می شد. و پنج ساعت چنین گذشت. متأسفانه دوربین نداشتم تا فیلم‌برداری کنم. در تهران اسپرانتیستی که خوب صحبت می کرد منتظر من بود. با تاکسی به مرکز اسپرانتوی ایران رفتیم. یکی از اتاق ها اتاق درسی مجهز، با دکور و صندلی‌های قرمز نو تازه خریداری شده آماده بود. فیلم‌بردار هم آمد. من کمی ناراضی بودم چون افراد چندانی نیامده بودند. کلاس را با متد "چ" برگزار کردم ولی میان آن‌ها تعدادی قبلاً شروع به فراگیری کرده بودند. بعد از آن‌ها گروه دوم که جلسه‌ی آموزگاران اسپرانتست بود شروع شد. سمیناری بود که بنابر پیشنهاد (IEI) انجمن آموزگاران اسپرانتیست، اصول و روش تدریس نوین باید به مربیان آموزش داده شود. بیش از ۱۰ نفر بودند و من از کتاب خانم اسپومنکا اشتیمتس (Spomenka Ŝtimec) با عنوان "اسپرانتو فقط یک زبان نیست" استفاده کردم، چون این کتاب دارای موارد کاربردی در ارتباط با اتفاقات و جریان‌های دنیای اسپرانتو است. سپس آن‌ها به سؤال های مطرح شده پاسخ می‌دادند. روی قواعد دستوری هر درس نیز کار کردیم.

چند شب میهمان مهندس نازی صولت بودم. خانه ی او دلپذیر و کمی اروپایی‌تر بود و من اتاقی جداگانه با تخت داشتم! **افسوس که تهران کلان‌شهری بیش از اندازه بزرگ است! در طول روز ۱۳ میلیون و طول شب ۱۰ میلیون نفر جمعیت دارد، چون در طی روز کارگران و دانش جویان هم می آیند! میلیون ها اتومبیل! هزارها اتوبوس! هزارها تاکسی! موتورسیکلت‌های بی شمار! سه خط متروی زیرزمینی! متروی تهران واقعا مدرن است، قسمتی از آن را ژاپنی‌ها، و قسمتی را چینی‌ها ساخته اند، واگن ها ژاپنی است. دو واگن اول به خانم‌ها اختصاص دارد!**

راجع به ترافیک به‌سادگی می‌توان گفت که خیلی وحشتناک و خطرآفرین است. هیچ کس در خیابان از روی خط کشی عبور نمی کند و به چراغ راهنما هم نگاه نمی‌کند، نه رانندگان وسایل نقلیه و نه عابرین پیاده. عبور از خیابان از طرفی به طرف دیگر یک ماجراجوئی خطرناک است. من واقعاً می ترسیدم از عرض خیابان عبور کنم. هرچند در شهر من نیز ۲ میلیون آدم زندگی می کنند، اما ما می‌دانیم که معنی چراغ قرمز چیست. ولی خیلی تعجب‌آور است زیرا در تمامی طول اقامتم در تهران هیچ تصادف و حادثه‌ای ندیدم! تصفیه ناکافی بنزین محیط را آلوده کرده و به‌شکل ابری بر فضای بالای شهر متراکم شده‌است. می گویند که تهران یکی از آلوده ترین شهرهای دنیاست. تا منزل با تاکسی ۱ ساعت راه است! و این مسیر را من چند بار تنها تردد کردم. ۱۴ دسامبر ۴ افغانی دیانا، اکبری، صالحی و ساجدی به‌همراه وحید پرتوی‌نیا به تهران آمدند. دیدار دوباره ما از صمیم قلب و مانند دیدار خویشان و بستگان‌مان بود. آن‌ها فردا در "روز زامنهوف" (روز تولد دکتر زامنهوف، خالق و بنیان گذار زبان اسپرانتو و روز کتاب در دنیای اسپرانتو ـ مترجم) حضور خواهند داشت. از دیدار دوباره ی آنان لذت بردم. دو نفر از ایشان به منزل خانم صولت آمدند و ما دوباره به‌مدت طولانی با هم صحبت کردیم و گپ زدیم.

ترزا کاپیستا – آموزگار بین‌المللی اسپرانتو از بلگراد/ صربستان

چاپ مجدد آلیس در سرزمین عجایب به‌زبان اسپرانتو



انتشارات اسپرانتویی Sezonoj (فصل ها) که در ماه اوت ۱۹۹۹ کتاب مشهور *آلیس در سرزمین عجایب* نوشته ی Lewis Carroll لوئیس کارول (۱۸۹۸-۱۸۳۲) را با ترجمه ی اسپرانتوی دونالد برودریب (Donald Broadribb) منتشر ساخته بود، به‌تازگی چاپ سوم این اثر موفق را منتشر کرد. استقبال اسپرانتودانانِ دنیا از چاپ اول این کتاب چنان بود که تمامیِ نسخه‌های آن در مدتی کم‌تر از یک‌سال به فروش رفت. از آن‌جا که این کتاب، مختصِ کودکان و نوجوانان – و در واقع برای سه دختر بچه، که نام یکی از آن‌ها آلیس بوده – نگاشته شده است، فروش سریع و زیاد نسخه‌ی اسپرانتوی آن، گویای ازدیاد کودکان و نوجوانانی است که زبان اسپرانتو زبان مادری ایشان است، یعنی پدر و مادرشان از ملیت‌های مختلفی بوده‌اند و زبان مشترک‌شان در محیط خانه اسپرانتو بوده‌است، و یا آن‌که در سنین پایین این زبان ابداعی و بین‌المللی را فراگرفته‌اند.

این کتاب که در مجموعه‌ی Mondliteraturo (ادبیات جهان) این انتشاراتی اسپرانتو منتشر شده است، تا کنون به زبان‌های بسیار زیادی ترجمه شده و میلیون‌ها خواننده در سراسر گیتی داشته است.

جاپ چدید این کتاب محبوب کودکان و نوجوانان دارای جلدی تمام‌رنگی است و تصاویر داخل آن توسط جان تِنی‌یل (John Tenniel) کشیده شده است. دیگر از کتاب‌هایی که توسط همین نویسنده و انتشاراتی در مورد آلیس به زبان اسپرانتو انتشار یافته است، فراسوی آینه (Trans la Spegulo) نام دارد که در واقع ادامه ی ماجراهای آلیس است.

لوئیس کارول، که نام واقعی اش چارلز لوتویگ داجسون(Charles Lutwiege Dodgson) است، ریاضی دان و نویسنده ی انگلیسی است که به استادی دانشگاه آکسفورد نیز نائل گردید. وی کتاب‌هایی را که در زمینه‌ی ریاضی می‌نوشت با نام واقعیِ خود، و کتاب *آلیس در سرزمین عجایب* را با نام مستعارش در سال ۱۸۶۵ منتشر ساخت، که سبب شهرت فوری او گردید. نکته‌ی جالب توجه این است که داجسون در تمامی طول زندگی خود منکر هرگونه ارتباطی با کتاب هایی بود که با نام واقعیِ او چاپ نشده بود، با این وصف در سال ۱۸۷۲ کتاب دیگرش در باره ی آلیس، *فراسوی آینه*، منتشر گردید.

استقبال خوبی که از نسخه‌ی اسپرانتوی این اثر مشهور شده است، گویای ازدیاد کودکان و نوجوانان اسپرانتیست در جهان است.

گفتنی است که ترجمه‌ی اسپرانتوی کتاب‌های مشهور جهان، علاوه بر اسپرانتودانان کشورهای مختلف، مشتری های دیگری نیز دارد. از آن دست است کلکسیونرهایی که علاقه مندند کتاب های نویسندگان محبوب خود را به زبان های گوناگون جمع‌آوری کنند. کتاب *ارباب حلقه‌ها* (La Mastro de l' Ringoj) نوشته‌ی تولکین (Tolkien) نیز، که با ترجمه‌ی استادانه‌ی ویلیام الد (William Auld)، نامزد جایزه‌ی ادبی نوبل، به زبان اسپرانتو منتشر شده است، فاقد چنین خریدارانی نبوده است.

بر اساس منابع:

1- http://esperanto.org/Ondo/Nov04-08.htm
2- Horesley, E. M. (Ed.), Hutchinson's New 20th Century Encyclopedia, London: Hutchinson Publishing Group, 1971 (9th imp.)

اسپرانتو در کلام مشاهیر

آدریانا بودوسکا Adriana Budevska(هنرپیشه بلغاری):

اسپرانتو بزرگترین حق را برای بودن دارد، زیرا وظیفه عظیم گرم کردن و تلطیف قلب‌های بشریت را به انجام می‌رساند.

Raporto / گزارش

موزه بین‌المللی اسپرانتو

امسال ۷۵ ساله می‌شود!

در اکتبر سال جاری، کتاب‌خانه‌ی ملی اتریش در یک گردهمایی بزرگ، هفتاد و پنجمین سالگرد تاسیس موزه‌ی اسپرانتو در وین را جشن خواهد گرفت. این موزه در سال ۱۹۲۹ بخشی از این کتاب‌خانه‌ی مشهور شده است. سازمان‌دهی و برنامه‌ریزی این گردهمایی را انجمن جهانی اسپرانتو (UEA) و مؤسسه‌ی بین المللی اسپرانتو در لاهه (Hago) بر عهده دارد. این واقعه فرصتی را در اختیار ما قرار داد که با آقای هربرت مایر (Herbert Mayer)، راهنمای "موزه اسپرانتو و مجموعه‌ی زبان‌های طراحی شده" درباره‌ی بسط و گسترش این مؤسسه در سال‌های اخیر گفتگویی داشته باشیم.

در سه سال اخیر، تغییرات مهمی برای موزه‌ی بین‌المللی اسپرانتو در وین رخ داده است که گویا به طبقه‌بندی کردن و خصوصی‌سازی آن مربوط می‌شود.

در اصل، منظور از "خصوصی سازی" معنای واقعی این واژه نیست. موزه‌ی اسپرانتو (که از این پس نام رسمی آن چنین خواهد بود) بخشی از کتاب‌خانه‌ی ملی اتریش، یکی از مشهورترین کتاب‌خانه‌ها در اروپای مرکزی است که از سال ۲۰۰۲ به بعد بنابر قوانین مربوط به بخش غیردولتی، اداره می‌شود. در حقیقت تمامی دارایی‌های موزه متعلق به دولت خواهد بود اما کارکنان کتاب‌خانه تحت استخدام مؤسسه هستند نه دولت. البته قابل درک است که هزینه‌های مورد نیاز از طرف دولت تامین می‌شود زیرا هیچ کتاب‌خانه‌ای وجود ندارد که خود بتواند به تنهایی هزینه‌ها را پوشش دهد.

شما این تکامل را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

مسلماً این امر تعهدات جدیدی را ایجاد نموده است. ما سازمان‌دهی جدیدی را تجربه کرده و موزه نیز می‌بایست جایگاه خودش را در ساختارهای جدید پیدا می‌کرد. اکنون ما می‌توانیم اولین بیلان خود را ارائه کنیم. تغییرات برای ما بسیار مثبت بوده زیرا ما نه تنها توانسته‌ایم موقعیت قبلی خود را حفظ کنیم بلکه برخی از چیزهای موقتی و آنی را محکم و تثبیت کرده‌ایم: به طور مثال، سه پست شغلی را که در سال ۱۹۹۵ به‌طور موقت از آن خود کرده بودیم هم اینک قطعی و محتوم است. در حال حاضر سه نفر در مؤسسه ما در حال انجام وظیفه هستند. دولت، موزه اسپرانتو را، به همراه کتاب‌خانه که یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌ها برای زبان‌های طراحی شده است، از لحاظ مالی تامین می‌کند.

بنابراین شما از حق ویژه‌ای بهره‌مند هستید. به جز سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) که کارکنان زیادی دارد تعداد بسیار کمی از سازمان‌های اسپرانتویی این تعداد کارمند دارند. برای چه از این تعداد نیروی انسانی استفاده می‌کنید؟

در حال حاضر یکی از کارمندان به‌طور کامل وقتش را برای ارتباط با عموم مردم صرف می‌کند. به‌طور مثال در سال ۲۰۰۳ ما ۲۶۰۰ نفر بازدید کننده داشته‌ایم که نزدیک به ۴۰۰ نفر از آن‌ها از کتاب‌خانه‌ی ما بهره‌مند شده‌اند. ما از طریق شبکه و تلفن پاسخ‌گوی سوال‌های متفاوتی در خصوص اسپرانتو هستیم. بخش اعظم بازدیدکنندگان ما کسانی هستند که اسپرانتیست نیستند و می‌خواهند اطلاعاتی را در ارتباط با اسپرانتو به‌دست آورند. با این شیوه‌ی اطلاع رسانی، ما افرادی را به فراگیری اسپرانتو ترغیب می‌کنیم و با توجه به این واقعیت که بیش‌تر این بازدیدکنندگان از خارج از کشور می‌آیند، فعالیت‌های ما حتی در کشورهای دور نیز تاثیرگذار بوده است و باید این نکته را نیز در نظر داشته باشیم که مؤسسه‌ی ما جدا از موزه، یک کتاب‌خانه است و هم‌چون بخشی از کتاب‌خانه‌ی ملی، ما نیز در روند تکامل و گسترش مدرن که لازمه عصر امروزین است، داخل شده و با آن یکی شده‌ایم. هدف ما این است که از طریق کامپیوتر، تمامی دارایی‌هایمان را به صورت کاتالوگ در آوریم. به‌تازگی ما کار بانک اطلاعاتی "TROVANTO" را که کتاب‌ها و بروشورها و دست‌نوشته‌ها و موزیک‌ها و مواردی از این قبیل را مستند می‌کند، به پایان رسانده‌ایم و از تابستان امسال نشریات و مجله‌ها نیز به این بخش ملحق خواهند شد و به این ترتیب تقریبا ۴۰ هزار داده در بانک اطلاعاتی ما ثبت شده است. ولی وظایف بزرگی هنوز در

ارتباط با این کار باقی مانده است. به عنوان مثال، به صورت کاتالوگ درآوردن ۲۰ هزار عکس و ۲ هزار شیء از موجودی موزه هنوز انجام نشده است.

آیا مردم می‌توانند از این‌گونه کاتالوگ‌ها بهره‌مند شوند و از آن‌ها استفاده کنند؟

پاسخ صریح آری است.TROVANTO در شبکه قابل دسترس عموم است و در ماه نزدیک به ۱۰۰۰ بازدیدکننده دارد که به‌قدر کافی امیدوارکننده است. بنابراین هرچه افراد به‌طور مداوم از TROVANTO برای راهنمایی استفاده کنند به همان میزان اهمیت داخلی کتاب‌خانه‌ی ملی بالا می‌رود.

شما آینده‌ی مؤسسه‌تان را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

چنان‌چه به روند گسترش و تکامل مؤسسه نگاه کنم، برآورد کاملا مثبتی خواهم داشت. زمانی‌که من در سال ۱۹۸۵ در اینجا استخدام شدم، مؤسسه‌ی ما حتی در داخل، از جانب سایر کتاب‌داران چیزی عجیب و غریب به‌نظر می‌رسید. در آن دوره موقعیت بسیار وحشتناکی داشتیم. من هنوز خنده‌های تمسخر آمیز همکاران کتابدارم را به‌خوبی به‌یاد می‌آورم. اما امروز با گذشت دو دهه، ما مؤسسه‌ای با حقوق کامل هستیم که کارکنان آن دیگر با شرمساری این مؤسسه را پنهان نمی‌کنند بلکه بر عکس، آن را به عموم معرفی می‌کنند. در راستای این تکامل و گسترش، برنامه انتقال به کاخ بازسازی شده باروکا را در سال آینده خواهیم داشت. فضای آنجا زیاد نیست اما در عوض موزه‌ی اطلاع رسانی مدرنی در ارتباط با اسپرانتو داریم که به‌قدر کافی جا برای کتاب‌های در حال افزایش ما خواهد داشت.

در حال حاضر ۷۵ سال است که ما بخشی از کتاب‌خانه‌ی ملی هستیم و این حقیقتی منحصر به‌فرد در تاریخ اسپرانتو است. فقط در طول حکومت نازی‌ها مؤسسه برای مدتی بسته بود

شما ارتباط بین موزه اسپرانتو و جنبش اسپرانتو را چگونه می‌بینید؟

من این ارتباط را هم‌چون هم‌زیستی دو ارگان مختلف می‌بینم. در حقیقت وجود و حضور قوی اسپرانتو در عرصه جوامع بخشی از حق وجود ما است و ما علاقه‌ی وافری داریم که اسپرانتو به بهترین نحو شکوفا و کامیاب شود. از دیگر سو، موزه‌ی اسپرانتو در عملکردش، به عنوان یگانه کتاب‌خانه درباره زبانهای برنامه‌ریزی شده، خدمات ارزش‌مندی را از جهت فرهنگی به اسپرانتیست‌های علاقه‌مند عرضه می‌کند. ولی ما مؤسسه‌ی غیرجنبشی هستیم که می‌بایست کماکان این رویه را ادامه دهیم چرا که پیامدهای مثبتی را در بین کار ارتباطی با مخاطبین‌مان به همراه دارد.

کارهای ارتباطی با مخاطبین، ترغیب و تبلیغ و اطلاع رسانی، وظیفه‌ی اصلی جامعه اسپرانتیست‌ها است. چرا نتایج فعالیتهای مؤسسه‌ی غیرجنبشی شما درست در این زمینه بازتاب دارد؟

همان‌طور که گفتم ما بازدیدکنندگان زیادی از ملیت‌های مختلف در خصوص اسپرانتو داریم و من باید شما را به تعهدات دولتی‌مان متوجه سازم. وظیفه‌ی ما تبلیغ و ترغیب عموم برای اسپرانتو نیست بلکه استناد و اطلاع رسانی درخصوص واقعیت‌هاست. اما با وجود این بخش اعظم اطلاع رسانی درباره‌ی اسپرانتو به‌طور هم‌زمان به‌شکل تبلیغ و ترغیب است. ما سعی می‌کنیم پیش داوری‌های کهنه و فرسوده را بر ضد زبان‌مان دور کنیم و آن را در موقعیت واقعی‌اش و در عین حال مثبت، معرفی کنیم. نباید این حقیقت را فراموش کنیم که جزیی از کتاب‌خانه‌ی ملی بودن به ما توانایی‌هایی می‌دهد که به‌سوی عموم پیش‌قدم باشیم. مثلا ما تقریباً هر سال در نمایشگاه‌های بزرگی شرکت می‌کنیم که حاصلِ تلاش و عمل خود را در انعکاس‌های غیره منتظره‌ی وسایل ارتباط جمعی، هم‌چون سرویس‌های مطبوعاتی می‌بینیم. هم‌چنین موزه‌ی اسپرانتو به اسپرانتیست‌ها و همه علاقه‌مندان به فرهنگ، ابزاری مدرن و کارآ ارائه می‌دهد که جنبش اسپرانتو، خصوصاً از نظر مالی آن هم به‌مدت طولانی، نمی‌توانست به طریق دیگری ارائه کند.

موزه‌ی اسپرانتو در سال ۲۰۰٤، به رسم یادبود، ۷۵ سالگی‌اش را جشن خواهد گرفت و شما این گردهمایی بزرگ را امسال سازمان‌دهی خواهید کرد.

بله. در حال حاضر ۷۵ سال است که ما بخشی از کتاب‌خانه‌ی ملی هستیم و این حقیقتی منحصر به‌فرد در تاریخ اسپرانتو است. فقط در طول حکومت نازی‌ها مؤسسه برای مدتی بسته بود و در نظر داریم درست همین مورد را در گردهم‌آیی جاری طی روزهای هشتم و نهم اکتبر در کتاب‌خانه‌ی وین، یادآوری کنیم. عنوان این گردهمایی "اسپرانتو در تندباد آرمان گرایی‌ها" است. سخنران اصلی Ulrich Lins است و البته تمامی موضوعات ریشه‌ی تاریخی نخواهند داشت. در بین سخنرانان زبان‌شناسانی هم‌چون پروفسور Vera Blanke، Detlev . Heiner Eichner ، Claude Piron و Vilmos Benczik متخصص برجسته‌ی تئوری ارتباطات، تنها از جنبه‌ی تاریخی به موضوع نخواهند پرداخت و موضوعاتی را در مورد وضعیت کنونی جوامع زبانی ارتباطات مطرح خواهد کرد. این گردهم‌آیی را UEA و مؤسسه‌ی بین المللی اسپرانتو در لاهه حمایت خواهند کرد که جا دارد از آن‌ها از صمیم قلب تشکر کنیم. هم‌زمان دوره‌ی آموزش اسپرانتو به متد مستقیم برگزار خواهد شد.

منبع: مجله اسپرانتو - شماره ۱۱۷۰
ترجمه از نیره ابراهیم‌پور

سفرنامه ارمنستان

بیژن زرشکیان

از سوی انجمن اسپرانتوی ایران برای ۱۱ نفر از اسپرانتیست‌ها و دوستداران اسپرانتو در ایران فرصتی طلایی پیش آمد که سفری یک هفته‌ای (از ۲۸ خرداد تا ۶ تیر ۸۳) به کشور دوست و همسایه ارمنستان انجام پذیرد. سفری شیرین و پر خاطره از دوستی و تفاهم. لازم به گفتن است که این سفر در سالی تاریخی برای مردم ارمنستان صورت گرفت چون امسال ۴۰۰ سال از مهاجرت و اقامت ارامنه در ایران می‌گذرد.

در سال ۱۶۰۴ میلادی از ارامنه ارمنستان به ایران آمدند و امسال که سال ۲۰۰۴م است دقیقا ۴۰۰ سال از این واقعه تاریخی می گذرد. محور اساسی در این سفر ارتباط اسپرانتیست‌های ایرانی و ارمنی بود.

گفتنی است که ارامنه ایران نقش مهمی در اشاعه‌ی زبان اسپرانتو داشته‌اند و حتی گفته شده اسپرانتو از طریق ارامنه وارد ایران گردیده است. نخستین نماینده سازمان جهانی اسپرانتو (UEA) در ایران فردی ارمنی و ساکن تبریز به‌نام **آراداش هورهانیسیانس** بوده است.

در این سفر برنامه‌های متنوعی بر مبنای زبان اسپرانتو اجرا شد که از جمله آن‌ها سخنرانی‌ها و اجرای موسیقی و نمایش و تشکیل کلاس‌های مقدماتی برای نوآموزان اسپرانتو بود. علاوه بر اسپرانتیست‌های ایرانی چند تن از اسپرانتیست‌های کشور گرجستان و لهستان نیز در این سفر همراه بودند. اسپرانتیست‌های ارمنی و گرجی و لهستانی در زبان اسپرانتو بسیار ماهر و فعال بودند.

هر سفر ۲ جنبه دارد: ۱- طبیعت ۲- فرهنگ

طبیعت ارمنستان به راستی شگفت‌انگیز است سرزمینی



نمایی از دریاچه رویایی سوان

عکس‌ها از : رضا ترابی

کوهستانی و جنگلی پوشیده از درخت و سبزه و زیبایی. دریاچه **سوان** در ارمنستان شاید یکی از زیباترین پدیده‌های طبیعی جهان باشد. می‌گویند این دریاچه مرتفع‌ترین دریاچه‌ی آب شیرین جهان است. در ارتفاعی جزیره گونه در این مکان می‌توان **سوان** را در پیرامون چون مینیاتوری ظریف و زیبا به نظاره نشست. دریاچه‌ای آبی با آرامشی و سکونی و سکوتی جاودانه همتای دریاچه‌ای دیگر به‌نام **وان** و حکایاتی از عشق و شور و شیدایی و خاطره‌های عاشقانه در غربت تنهایی انسان. **وان** و **سوان** دو دریاچه زیبا و اسطوره‌ای در فرهنگ این منطقه است.

ملت ارمنی، ملتی با فرهنگ است. نخستین ملتی است که آیین محبت عیسی را با جان و دل پذیرفته و انبوه کلیساهای قدیمی و زیبا از جمله کلیسای **اجمیادزین** که یکی از تاریخی‌ترین و زیباترین کلیساهای جهان است شاهد این ادعاست.

علاوه بر مذهب نهاد زبان و خط ارمنی برای مردم ارمنستان از اساسی‌ترین عناصر هویت ملی به شمار می‌رود. خط ارمنی توسط **مسروب ماشتوتس** (۴۴۰-۲۶۳ م) ابداع شده است.

ما به دیدار مزار بنیان‌گذار خط ارمنی رفتیم. در آن‌جا یک اسپرانتیست ارمنی با زبان اسپرانتو از تاریخ خط ارمنی سخن گفت و زمانی کوتاه ما را به گذشته‌های تاریخ زبان و خط ارمنی برد. زبان ارمنی در حوزه زبان‌های ویژه هند و اروپایی قرار دارد. مردان و زنان ارمنی محجوب و در عین حال فعال هستند.

نوردوز مرز زمینی ایران و ارمنستان است. رودخانه ارس دو کشور را از یک‌دیگر جدا می‌سازد. واحد پول ارمنستان درام است که به‌نظر می‌رسد همان درهم باشد. درهم و دینار از مسکوکات قدیمی بسیاری از سرزمین‌ها در این محدوده بوده است. طبیعت و مردم ارمنستان به طبیعت و مردم شمال ایران شباهت دارد. تشابه طبیعی و شباهت فرهنگی شاید زمینه‌ای



آرامگاه مسروب ماشتوتس مبدع خط ارمنی



کلیسای اجمیادزین

مناسب برای شناخت بیشتر تاریخ و فرهنگ این دو منطقه باشد.

در ارمنستان زن و مرد دوشادوش هم در روستا و شهر در خانه و خیابان کار می‌کنند و با شادی و شادابی چرخ زندگی را می‌چرخانند. زن و مرد ارمنی در دنیای دانش و هنر و زندگی همراه و همکار هستند. در ارمنستان مردم تا حدود زیادی برابر و هم‌سان زندگی می کنند. خانه‌ها و زندگی روزمره شکلی یک‌سان دارند. لباس‌های رنگارنگ و موسیقی و نوشیدنی از اجزای لاینفک زندگی مردم است.

کوهستان آرارات و دو قله آن ماسیس بزرگ و ماسیس کوچک نشانه و سمبل تاریخی و فرهنگی ارامنه است.

زبان مردم ارمنستان ارمنی است اما عده‌ای نیز به زبان‌های ترکی و روسی و کردی سخن می گویند. کردهای ساکن ارمنستان را کردهای یزیدی می‌گویند.

تعدادی از مردم ایروان در گذشته به ایران مهاجرت کرده‌اند و در ایران اقامت گزیده‌اند. جمعیت ارمنستان ۳ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر است و ایروان پایتخت آن است. به‌نظر می‌رسد حدود سی-چهل اسپرانتیست فعال در ارمنستان وجود داشته باشد. آن‌ها دفتری دارند و در هفته یک روز در آن‌جا گرد هم می‌آیند. دو تن از اسپرانتیست‌های بسیار فعال ارمنستان به‌نام‌های **لیدا** و **اینا** هستند. در این سفر آن‌ها با تمام وجود و عشق و علاقه در خدمت میهمانان بودند. اینا آموزگار کلاس‌های اسپرانتو برای نوآموزان در این سفر بود. به‌جز آن دو می‌توان از اسپرانتیست‌های دیگر چون جرنیک (نابینای دانشمند و هنرمند) گورگین چوپانیان و گایانا ابراهامیان، بلا و ... نام برد.

یکی از خاطرات شیرین این سفر آشنایی با قصه عاشقانه‌ای است که برای مردم ارمنستان خاطره‌ای همیشه زنده است.

تامار، یکی از میزبانان، ما را به دنیای این افسانه ارمنی رهنمون شد. این قصه توسط هوانس تومانیان (۱۹۲۳-۱۸۶۹) در سال ۱۸۹۱ به نمایش در آمده و توسط بدرالدین مدنی در سال ۱۳۵۱ ش در کتابی به‌نام آثار برگزیده هوانس تومانیان در ایران منتشر شده است.

آخ تامار

از یک دهکده ساحلی
دریاچه خندان روان
هر شب پسری
نهانی به دریا رو می‌نهد
خود را به امواج می‌سپارد
بی زورق با بازوان نیرومند
آب را می‌شکافد و
سوی جزیره روبرو شنا می‌کند
از جزیره تیره و تار نوری روشن و درخشان
او را سوی خود فرا می‌خواند
آتشی بسان فانوس دریایی به خاطر او
روشن است تا راهش را گم نکند
هر شب تامار زیبا
آنجا آتشی می‌افروزد
بعد در کمین‌گاه نزدیک
بی‌شکیب چشم به راهش می‌نشیند
دریای متلاطم موج می‌زند
قلب پسری می‌تپد
دریا با غریوی هراس‌انگیز می‌خروشد
او با موج ها می‌جنگد
تامار با قلب پر تپش
صدای شکافتن آب را از نزدیک می‌شنود
و سراسر وجودش
در عشق او می‌سوزد
سکوت در ساحل تاریک دریا
شبحی سیاه ایستاده است
این اوست در بی‌خاموش و مشکوک
آن دو به هم می‌پیوندند
موج‌های دریاچه وان
به آرامی بر ساحل بوسه می‌زنند
و با زمزمه‌ای مبهم
دور می‌شوند و باز می‌گردند
گویی با هم پچ پچ می‌کنند
ستارگان آسمان نیز
چشمک زنان از تامار بی‌شرم
و بی‌آزرم بد گویی می‌کنند
دوشیزه دیوانه یا دوشیزه دانا
ساعت موعود فرا رسیده است
پسر رو به دریا می‌نهد
تامار زیبا در کرانه می‌گرید
آن جوان کیست که هر شب
به جزیره ما می‌آید
به چه امیدی دلبسته است
و چه امیدی او را سوی آب‌ها می‌راند
او از ساحل دیگر می‌آید
تامار ما را می‌بوسد
این مرد پست به جای که گرفته است
که می خواهد دخترمان را از ما بگیرد
جوانان جزیره بدین‌سان
خشمگین سخن گفتند
بعدش آتشی را که
تامار افروخته بود خاموش ساختند
آنگاه عاشق شناگر راهش را
در دریای تاریک گم کرد
و نسیم ناله‌های بی‌دربی
آخ تامار را پراکند
آخ تامار صدا نزدیک است
موج خروشان پاسخ می‌دهد
موج‌ها که بر صخره می‌خورند
عشق ژرف را منعکس می‌سازند
صدایی میان مه می‌شکند و می‌نالد
آخ ! تامار......
بامدادان دریا موج می‌زند
نعشی را بیرون انداخت که
گویی هنگام مرگ دو کلمه
آخ تامار!
بر لبان سرد و گشاده‌اش نقش بسته بود.
و از این رو از آن هنگام به بعد
آن جزیره آخ تامار نامیده شد.



دریاچه وان اثر استاد م.ب. حبیب‌پور

پیروزی خانم اسپرانتیست لهستانی در انتخابات پارلمان اروپا

بهره‌گیری از زبان اسپرانتو در تبلیغات انتخاباتی اروپا

در طول تبلیغات انتخاباتی، این امکان برای مردم وجود داشت که به زبان اسپرانتو هم با فعالیت‌های این خانم کاندیدا آشنا شوند، چرا که صفحه اینترنتی ایشان، به زبان اسپرانتو نیز در اختیار عموم مردم قرار داشت.

اخیرا، در اواسط ماه جون میلادی، مصادف با اواخر خرداد ماه سال جاری، انتخابات پارلمان اروپا برگزار شد. در بین نمایندگان منتخب، اسپرانتیست‌هایی نیز وجود دارند. در این‌جا مشهورترین عضو منتخب اسپرانتودان را به شما معرفی می کنیم، کسی که از لهستان – زادگاه زبان اسپرانتو و خالق آن، دکتر زامنهوف (۱۹۱۷-۱۸۵۹) – برای عضویت در پارلمان اروپا انتخاب شده است. اعضای پارلمان اروپا با رای‌گیری در سطح کشورهای اروپایی عضو اتحادیه‌ی اروپا و برای دوره‌ای ۵ ساله توسط مردم انتخاب می‌شوند. مقر این پارلمان در استراسبورگ، لوکزامبورگ و بروکسل است. با این وصف، اجلاسیه عمومی آن عمدتاً در استراسبورگ برگزار می شود. پارلمان اروپا همراه با شورای اروپا به قانونگذاری اتحادیه اروپا می‌پردازد و به این ترتیب باعث کنترل دموکراتیک نحوه عملکرد اتحادیه‌ی اروپا می‌گردد.

مارگارتا هاندزلیک(Malgorzata Handzlik) خانم اسپرانتیست لهستانی متولد سال ۱۹۶۵ موفق شد به‌عنوان عضو اتحادیه اروپا، با بیش از ۳۰ هزار رای، انتخاب شود. بر پایه‌ی اخبار موجود در اینترنت، این تعداد رای بسیار چشم‌گیر بوده است – البته نه تنها در منطقه‌ی انتخاباتی این خانم اسپرانتودان، یعنی سالزیو(Salezio)، بلکه در کل کشور لهستان. هنگامی که به این نکته توجه کنیم که برای هر صندلی در پارلمان یا مجلس اروپا به‌طور متوسط بیش از ۳۰ نفر نامزد شده بودند، عظمت این پیروزی بیش‌تر نمایان می‌شود. در طول تبلیغات انتخاباتی، این امکان برای مردم وجود داشت که به زبان اسپرانتو هم با فعالیت‌های این خانم کاندیدا آشنا شوند، چرا که صفحه اینترنتی ایشان، به زبان اسپرانتو نیز در اختیار عموم مردم قرار داشت.

همسر این خانم نیز، یک اسپرانتودان فعال و مشهور لهستانی به نام جورج هاندزلیک (Georgo Handzlik) است و در واقع زبان اسپرانتو در منزل ایشان نقش مهمی را بازی می کند، چرا که فرزندان این خانواده هم اسپرانتیست هستند. در این انتخابات، خانم هاندزلیک از طرف مردمی‌ترین حزب سیاسی لهستان به‌نام پلات‌فورما اُبیواتلسکا (Platforma Obywatelska) نامزد شده بود و انتخاب شدن ایشان به این سمت، مطمئنا نوید خوبی است برای پیشبرد هرچه بیش‌تر زبان اسپرانتو در پارلمان اتحادیه اروپا.

تمامی همکاران مجله‌ی سبزاندیشان ضمن تبریک فراوان به این خانم هم‌اندیش لهستانی، امیدوارند که ایشان در پیش‌برد روزافزون ایده‌ها و افکار سازنده، مردمی و مثبت، مانند توسعه‌ی زبان بی‌طرف اسپرانتو، درپارلمان اروپا موفق باشند.

در بخشی از سایت اینترنتی این خانم نماینده، که به زبان اسپرانتو نگاشته شده است، و آدرس آن:

www.malgorzatahandzlik.com/index.php?mh=md

یا:

www.malgorzatahandzlik.com/mh=maines

است، ایشان خود را به این ترتیب معرفی می‌کنند:

"من مارگارتا هاندزلیک فارغ‌التحصیل در رشته جغرافیا از دانشگاه سیلسیا (Silesia) در شهر کاتوویچه (Katowice) هستم که پس از آن، تحصیلاتم را در رشته‌های خبرنگاری، اقتصاد، مدیریت، حقوق تجاری و فن رهبری تبلیغات انتخاباتی ادامه دادم."



"حدود بیست سال پیش اسپرانتو را فرا گرفتم و تقریبا پانزده سال است که با کمک شوهرم جورج، چند شرکت را اداره می کنیم: انتشارات کلکس (Kleks) که ناشر کتاب‌هایی به زبان اسپرانتو و لهستانی است، مرکز آموزشی معلمان، کلاس‌های زبان‌های خارجی، و مرکز تحقیقاتی خبرنگاران و ناشران. با وجود این معروف‌ترین نهادهای موجود در منطقه‌ی ما، که ما مشغول به همکاری با آن‌ها هستیم، دو رادیوی محلی به نام‌های رادیو بی‌السکو(Bielsko) در شهر بِسکیدوی (Beskidoj) و رادیو مِگا (Mega) در شهر سیلزیو(Silesio) است. هر دوی این ایستگاه‌های رادیویی، علاوه بر پخش موسیقی، به مسائل اجتماعی شهروندان نیز می‌پردازند. من تا اکنون موفق شده‌ام که یکصد نفر را وارد بازار کار کنم."

"فعالیت‌های اجتماعی‌ام را سال‌ها پیش شروع کردم... . زمانی که همه‌ی ما به اندازه یک ربع قرن جوان‌تر بودیم، یعنی هنگامی که یک گروه پیش‌آهنگی به نام بچه *روباه‌های کوچک* را تاسیس کردم. چند سال بعد از آن من مسئول چندین هزار پیشاهنگ و سرپیشاهنگ بودم. در آنجا بود که برای نخستین بار امور مهمی مثل مسؤولیت‌پذیری، انجام تعهدها و قول‌ها و پیشبرد امور در جهت نیل به هدف را فرا گرفتم.

زبان اسپرانتو را بیست سال پیش یاد گرفتم. تمام خانواده‌ام اسپرانتو صحبت می‌کنند. همسرم جورج معلم اسپرانتو و همچنین خواننده‌ی ترانه به زبان اسپرانتو است. دخترانمان مونیکا و دومنیکا هم به اسپرانتو صحبت می‌کنند و دوستان اسپرانتودان فراوانی در کشورهای مختلف جهان دارند. خانواده‌ام در بسیاری از گردهمائی‌ها و کنگره‌های اسپرانتو مثل *کنگره جهانی اسپرانتو* در شهر مونپلیه (Mondpeliero) فرانسه و برلین آلمان و PSI شرکت کرده‌اند. ما تا کنون در مزرعه بونا اِسپرو(Bona Espero) یا *امید نیک* در برزیل نیز مهمان آقا و خانم گراتاپالیا (Grattapalia) بوده‌ایم."

منابع:

1-www.gxangalo.com/moduls/news/article.php.storyid=1549

2-http://eo.wikipedia.org/wiki/margareta_handzkik

ترجمه و تلخیص: بهجت ممدوحی

Historio / تاریخ

کاوشی در

تاریخ اسپرانتوی ایران (۸)

علیرضا دولتشاهی

مشکل تاریخ‌نگاری جنبش اسپرانتو در ایران نبود اطلاعات نیست هر چند که کمبود اطلاعات یکی از گرفتاری‌های تاریخ‌نگاری این جنبش است . اما بزرگ‌ترین مشکل این تاریخ نگاری مصادره‌ی اطلاعات است.

سال‌هاست که می‌شنویم افرادی به جمع‌آوری اطلاعات تاریخی اسپرانتو در ایران مشغول هستند و افرادی حتی پیش از رویداد انقلاب اسلامی در ایران با بازماندگان نسل اول اسپرانتودان‌های ایرانی گفتگو و مصاحبه کرده‌اند و مدارکی ناب و دست اول از آنان فراهم آورده‌اند.

همانا امروز هیچ‌گاه این مدارک و خاطرات را بر کسی عرضه نکرده‌اند. این رفتار پرسشی را به ذهن می‌آورد: از این گردآوری‌ها چه حاصلی مورد نظر بوده است؟ و افراد مورد نظر ما کدامین روز به انتشار آن مدارک و آگاهی‌ها خواهند پرداخت؟ تا به روشن‌سازی بخش‌های تاریک تاریخ‌نگاری این جنبش در ایران یاری رسانده باشند آیا با درگذشت این افراد که خدایشان طول عمرشان بیخشاید، وارثان غیراسپرانتودان آنان این مدارک را به دست اهلش خواهند رسانید؟ زنده یاد پورداود در جایی گفته است که اگر یادداشت‌های خود را در زمان حیات خویش منتشر نسازید وارثان‌تان آن‌ها را به سبزی‌فروشی سر کوچه خواهند فروخت ...

و اگر چنین چیزی در مورد مدارک نایاب و کمیاب جنبش اسپرانتو در ایران روی دهد مسؤولیت آن متوجه کیست؟ و این شاید بزرگترین خیانت به جنبش زبان جهانی اسپرانتو در ایران باشد. جنبشی که همگان ما باید در جهت ثبت تاریخ آن بکوشیم و تلاش کنیم که گوشه‌های تاریک‌تر آن هر چه بیشتر روشن گردد. بویژه تاریخ این جنبش در شهرستان‌ها که کمتر در اسناد رسمی غیر اسپرانتو از قبیل روزنامه‌ها و مطبوعات درج گشته است.

باری از پیشگامان جنبش اسپرانتو در ایران می‌توان به افراد کلیدی دیگری بجز شیدانی اشاره کرد. اما آنان نیز همگی در گمنامی با شیدانی برابرند. امروزه اطلاعات ما از آنان از حد یک پاراگراف فزونتر نیست: یکی از این نامداران گمنام نمسه‌چی است. از او چه می‌دانیم؟

نمسه‌چی نیز به حلقه آذربایجان جنبش اسپرانتو ایران تعلق دارد. حلقه‌ای که شاید آن را از پیشروترین شاخه‌های جنبش اسپرانتو ایران باید دانست چه از نظر زمانی و تقویمی و چه از نظر کمیت و کیفیت. چرا که می‌دانیم هفت سال پیشتر از ایجاد نمایندگی uea در تهران (۱۲۹۸ خورشیدی/ ۱۹۲۰ میلادی) در شهر تبریز نمایندگی uea ایجاد شده است.

در این میان اما نکته جالب خود واژه "نمسه‌چی" است . می‌دانیم که "نمسه" در زبان روسی به معنای اتریش است و از زبان روسی وارد زبان ترکی شده . از سوی دیگر در نثرهای فارسی عصر قاجار نیز از کشور اتریش به "نمسه" یاد می‌شود. اما "چی" در زبان ترکی معادل "ی نسبت" در زبان فارسی است. پس معنای واژه "نمسه‌چی" برابر اهل اتریش یا اتریشی است . همچنان که دیگر نام‌های ترکی از قبیل طلاچی، قلم‌چی ...... اما آیا نمسه‌چی دارای تباری اروپایی بوده است؟ آنگونه که "فردریش لانکامر" صحاف بزرگ و معروف تهران که وی را پدر صحافی نو در ایران نامیده‌اند تباری داشته است و سال‌های سال پدرش و خودش در تهران به صحافی مشغول بودند و سال ۱۳۸۱ خورشیدی در تهران جهان را واگذاشت و گذشت؟

آیا به خاطر فروش اجناس اتریشی به نمسه‌چی نامدار بوده است؟ پاسخ این پرسش بی‌شک نزد فرزندان نمسه‌چی است. فرزندانی که امروزه بی‌شک اسپرانتودان نیستند و معلوم نیست با اسناد گران‌بهای پدر در رابطه با اسپرانتو چه

کرده‌اند؟ آیا هنوز آن‌ها را نگه می‌دارند یا به کسانی دیگر واگذار کرده‌اند؟ در بهترین تصور، به اسپرانتودان‌های دیگر واگذار کرده‌اند. به هر حال فرزندان نمسه‌چی می‌توانند نکات تاریک این تاریخ‌نگاری را روشن کنند. گمنامی نمسه‌چی به خاطر سکونت او در شهرستان نیست، چرا که به‌یاد بیاوریم صدرها که در تهران سکونت داشتند و در تهران کلاس آموزش زبان جهانی اسپرانتو ایجاد کرده بودند نیز امروزه در تاریکی گم‌نامی نشسته‌اند و از آن‌ها هیچ نمی‌دانیم.

اما نکته جالب‌تر وجود دو نام نمسه‌چی در تاریخ جنبش اسپرانتوی ایران در شهر تبریز است: علی اکبر و داریوش. اما پرسش این است که این دو چه نسبتی با هم داشته‌اند؟ برادر بوده‌اند؟ پدر و فرزند؟ یا نسبتی دیگر؟!

نام علی اکبر نمسه‌چی نخست بار در سال ۱۳۰۲ خورشیدی (۱۹۲۳ م) به عنوان نماینده سازمانی جهانی اسپرانتو uea در کتاب سال این انجمن درج شده است . از اطلاعات حاصل از کتاب سال در می‌یابیم که وی به تجارت فرش اشتغال داشته و این آگاهی پرسش مطرح شده در بالا را منتفی می‌کند. در همان سال با اولین انجمن اسپرانتو ایرانی ثبت شده در کتاب سال نیز آشنا می‌شویم. این انجمن به ستاره اسپرانتو تبریز، نامدار است . نشانی این انجمن، همان نشانی علی اکبر نمسه‌چی است. از این اطلاعات در می‌یابیم که وی از اعضا - و اگر نه از راهبران - آن انجمن بوده است. نام علی اکبر نمسه‌چی تا سال ۱۳۰۵ خورشیدی به عنوان نماینده uea در شهر تبریز در کتاب سال آمده است.

اما نام داریوش نمسه‌چی نیز به عنوان نماینده uea اول‌بار در سال ۱۳۰۸ خورشیدی (۱۹۲۹ م) در کتاب سال دیده می‌شود. از اطلاعات بر آمده از کتاب سال در می‌یابیم که داریوش نمسه‌چی نیز به کار تجارت مشغول بوده است. اما آیا در کار تجارت فرش بوده یا نه، چیزی نمی‌دانیم. در این میان اما به نکته‌ای جالب پی می‌بریم. در کتاب سال ۱۳۰۸ خورشیدی با انجمنی به نام جامعه اسپرانتو تبریز نیز آشنا می‌شویم که پیشتر نامی از آن در کتاب سال نبوده است. آیا این جامعه اسپرانتو تبریز همان ستاره اسپرانتوی تبریز است؟ و اگر پاسخ مثبت باشد آیا این انجمن، ادامه هیات اسپرانتیست‌های تبریز است؟ آیا انجمنی که کسروی با دوستان خود بنیاد کرد به جامعه اسپرانتوی تبریز ختم شد؟! نام داریوش نمسه‌چی تا سال ۱۳۱۳ خورشیدی (۱۹۳۴ م) در کتاب سال به عنوان نماینده uea آمده است.

پس از این تاریخ از وی اطلاع معتبری در دست نداریم. همان‌طور که پس از ۱۳۰۵ خورشیدی (۱۹۲۶ م) نیز از علی اکبر نمسه‌چی اطلاعی نداریم . هر چند از اخبار پراکنده و غالبا شفاهی در مورد داریوش نمسه‌چی می‌دانیم که وی متولد ۱۲۸۲ خورشیدی و در گذشته به سال ۱۳۴۱ خورشیدی است.

از پیشگامان جنبش اسپرانتو در ایران می‌توان به افراد کلیدی دیگری بجز شیدانی اشاره کرد. اما انان نیز همگی در گمنامی با شیدانی برابرند. امروزه اطلاعات ما از انان از حد یک پاراگراف فزونتر نیست: یکی از این نامداران گمنام نمسه‌چی است.

داریوش نمسه‌چی در سال ۱۳۰۸ خورشیدی(۱۹۲۹ م)، کتاب معروف آموزش زبان جهانی اسپرانتو موسوم به کلید اسپرانتو را به فارسی ترجمه و به همراه فرهنگ کوچک اسپرانتو به فارسی در ۶ هزار نسخه در تبریز منتشر می‌سازد و همانند بهمن شیدانی به رایگان به خواستاران اهدا می‌کند. در کتاب سال ۱۳۰۸ خورشیدی نیز آگهی انتشار این کتاب درج گشته است. با پرسه در مطبوعات آن روزگار جهت تاریخ‌نگاری بر اساس مندرجات مطبوعات عصر، روشی که سعی شده در این سلسله نوشتارها پی گرفته شود، در می‌یابیم که داریوش نمسه‌چی در سال ۱۳۰۵ خورشیدی در نشریه ایرانشهر که به همت کاظم زاده ایرانشهر در برلین منتشر می‌شد و یکی از تریبون‌های مهم ترویج تجدد در عصر خویش بوده است، مقاله‌ای را به نام اسپرانتو در ایران منتشر می‌کند. (ایرانشهر / ش ۹-۸ / اول آذر ۱۳۰۵ / ۱۳ نوامبر ۱۹۶۲ / ص ۹۴۵). این همان سالی است که پس از آن دیگر نامی از علی اکبر نمسه‌چی در کتاب سال آورده نمی‌شود. آیا غروب علی اکبر توأما با طلوع داریوش بوده است؟

پاسخ این پرسش و دیگر پرسش‌های طرح نشده در این نوشته می‌تواند به روشن‌سازی بخشی مهم از پیشینه جنبش اسپرانتو در ایران یاری رساند . اما برای پاسخ‌یابی چه منابعی در دست داریم؟ از مقاله خود نمسه‌چی آغاز می‌کنیم که شاید نخستین مقاله در بازگویی داستان پیدایی اسپرانتو در ایران باشد . مقاله‌ای که اساس آگاهی‌ها و پندارهای ما را دگرگون می‌کند.

یکی از اصلی‌ترین پرسش‌های طرح شده در نوشته حاضر نسبت میان علی اکبر و داریوش نمسه‌چی است. از

آگاهی بر آمده از کتاب سال در می‌یابیم که با دو نمسه‌چی مواجه هستیم. اما با حیرت کامل هنگامی که به امضای مقاله نمسه‌چی در ایران‌شهر دقیق می‌شویم با شگفتی در می‌یابیم که این دو یک تن هستند. وی مقاله خویش را ع – داریوش نمسه‌چی امضاء کرده است این گمان از آنجا به یقین می‌رسد که در دو شماره پیشتر نشریه ایران‌شهر، در مطلبی با عنوان زبان اسپرانتو چنین می‌خوانیم: ***امروزه زبان اسپرانتو تا چه درجه در ایران شیوع دارد ما نمیدانیم و گویا آقای بهمن شیدانی در تهران و آقای میرزا علی اکبر داریوش نمسه‌چی در تبریز نمایندگی انجمن بین‌المللی اسپرانتو را دارند و خیلی خوشوقت می‌شویم اگر اطلاعات کافی در باره دانندگان اسپرانتو و کتب مطبوعه فارسی در این زمان به ما میدادند که در آینده شرحی در باب اسپرانتو خواهیم نگاشت*** (ایران‌شهر / ش ۶ / شهریور ۱۳۰۵ / اگوست ۱۹۲۶ / ص ۳۷۳) و مقاله نمسه‌چی در حقیقت پاسخی است به این دعوت. چنین می‌نماید که منابع اسپرانتو در پاره‌ای از مواقع از منابع موجود در زبان ملی ناکارآمدتر هستند.

شاید از آن رو نمسه‌چی از سال ۱۳۰۵ خورشیدی (۱۹۲۶ م) به بعد از نام داریوش استفاده می کند که نام کاملش اندکی طولانی است: علی اکبر داریوش نمسه‌چی.

نکته دیگر این است که در تمام منابع موجود نام وی نمسه‌چی است و در ۲ مقاله مندرج در ایران‌شهر این نام نمسه‌جی آمده است این تحریر جدید به علت نبود حرف چ در رسم‌الخط ایران‌شهر نیست، و نیز شاید این تحریر جدید طرح پرسش از امکان ارتباط میان وی و اتریش را از بین ببرد ولی از یاد نبریم که آن احتمال تنها بیان یک حدس از ظواهر امر بوده است.



عکسی از اسپرانتودان‌های همدان در دهه‌ی بیست سده‌ی گذشته‌ی میلادی در همان سال‌ها که نمسه‌چی گزارش خویش را ارائه می‌کند. از تصویر موجود چنین بر می‌آید که اسپرانتودان‌های همدان از اقشار مختلف جامعه و سنین مختلف بوده‌اند. بی‌شک از این عده امروز کسی در قید حیات نیست. اما شاید آن پسرک کوچک که در تارک تصویر قرار دارد، امروزه خود بی‌شک پیرمردی است و هنوز در میان ما باشد. به راستی کسی هست که این نام‌های گمنام را به یاد داشته باشد؟ به نام بشناسد؟ آیا در شهر همدان هنوز از فرزندان این عده کسانی زندگی می‌کنند؟ این افراد هنوز برای ما بی‌بعد هستند آن‌ها تنها یک چهره‌ی بی‌نام و بی‌تاریخ هستند. ای کاش توان بعد دادن به آنان را داشتیم! بعدی که زندگی است. به این هم‌آرمان‌های گمنام، به خاطره‌ی آنان سلام می‌کنیم.

نمسه‌چی در مقاله خود از چگونگی آموزش اسپرانتو خود نیز سخن می گوید: *بنده در سال ۱۹۲۰ خودبخود بدون معلم شروع به تحصیل اسپرانتو نموده و در ظرف دو ماه توانستم بخوبی روزنامه‌جات و کتب آن را خوانده و بسادگی مراسله نمایم. در سال ۱۹۲۱ از طرف مجمع بین‌المللی اسپرانتو به نمایندگی ناحیه تبریز انتخاب شدم.*

مقاله‌ی نمسه‌چی در مورد انجمن‌های اسپرانتو در تبریز نیز حاوی آگاهی‌های گرانقدری است. در بخشی از آن مقاله می‌خوانیم: ***از جنگ عمومی (جنگ اول جهانی) تا ۱۹۲۱ در تبریز مجمعی وجود نداشت تا اینکه در این سال مجمعی بنام جمعیت اسپرانتیستهای تبریز تشکیل یافت و از این دوسال زیادتر دوام پیدا نکرد و پراکنده گردید. در ماه مه سال ۱۹۲٤ بنده موفق شدم که مجمع مزبور را از سر نو تشکیل داده بترویج و تبلیغ این لسان بپردازیم. هیئت مدیریت این مجمع پنج نفر هستند که هر سال موقع اجتماع سنوی انتخاب میشوند. برای امسال ۱۳۰۵ شمسی آقای آرداشس در هوهانیسیانش که شخصا از همه مسن‌تر و اول کسی است که در سال ۱۹۱۲ اسپرانتیست بوده، به ریاست و بنده به مدیریت که تمامی کارهای مجمع با بنده خواهد بود، منتخب شدیم.***

اما نکته‌ی جالب‌توجه دیگری که از این مقاله بدست می‌آید، آماری است که وی از اسپرانتودان‌های ایران در آن روزگار به‌دست می‌دهد: ***دو ماه قبل که جهت سیاحت و دانستن چگونگی اخلاق وروحیه مرکز ایران به تهران سفر کردم، از قراری که چند نفر از اسپرانتیستها تقریر می‌کردند عده‌شان قریب به ۲۰۰ نفر می باشد. در قزوین غیر از مردها دخترانی هستند که اسپرانتو یاد گرفته‌اند. در همدان شاید بالغ بر ۳۰ نفر بشوند. در اصفهان، درکرمانشاه، رشت، انزلی و بعضی شهرهای دیگر اسپرانتیستها هستند ولی از عده آنها اطلاع ندارم. در تبریز عده آنها به ۵۰ می رسد.***

اما به راستی باید پرسید امروزه نه در تهران که در همان تبریز تعداد اسپرانتودان‌ها چقدر است؟ چگونه است که ایرانیان که در آغاز رویکردی پراشتیاق به جنبش زبان جهانی اسپرانتو نشان دادند از سال‌های پس از گزارش نمسه‌چی از اسپرانتو فاصله می‌گیرند.

در گوشه‌ای از باز گفت نمسه‌چی به تعداد اسپرانتودان‌های شهر همدان اشاره شد. شهری که امروزه هیچ نماینده‌ای از سوی UEA در آن زندگی نمی کند و تا آن‌جا که می‌دانیم اصولا هیچ اسپرانتودانی در آنجا ساکن نیست. اما در اسناد موجود در آرشیوهای اسپرانتو سندی گران‌بها از جنبش اسپرانتو در همدان موجود است.

اسپرانتو در کلام مشاهیر

آیا نواچهوکو م.پ. Aja Nwaĉhuku M. P. (وزیر آموزش و پرورش فدراسیون نیجریه):

اسپرانتو زبانی بی‌طرف، و به همین دلیل مطلوب است. اگر آسان و همانند زبان‌های بزرگ دیگر غنی هم باشد، من مانعی برای بکارگیری جهانی‌اش نمی‌بینم. باید آن‌را در همه دانشگاه‌ها آموزش داد، به‌طوری‌که فرهیختگان سراسر جهان دسترسی آسان به آن داشته باشند.

آکادمی علوم روسیه:

آکادمی علوم روسیه امیدوار است که جنبش اسپرانتو به گسترش روابط بین‌المللی بین کارگران کمک کرده و توده‌های کارگران را در تلاش مقدسشان برای پیشرفت و همبستگی یاری دهد.

آلبرت اینشتین (فیزیکدان، ریاضی‌دان، برنده جایزه نوبل):

برای ارتباط بین‌المللی، تفاهم بین‌المللی به کمک زبان بین‌المللی نه تنها ضروری، بلکه موضوعی واضح است. اسپرانتو بهترین راه‌حل برای ایده‌ی زبان بین‌المللی است.

علی جرارد جاما Ali Gerard Jama (وزیر آموزش و پرورش سومالی):

بخش عظیمی از مشکلات بین‌المللی ناشی از سوءتفاهم بین افراد از کشورهای مختلف است. اعتقاد دارم که اسپرانتو به‌عنوان ابزار تفاهم بین بشریت می‌تواند در مقیاس وسیعی به همگرائی متقابل انسان‌ها یاری دهد. این پاسخی است به نیاز بزرگی که امروزه تمام جهان آن را حس می‌کند.

ما، اعضای ملیت‌های کوچک، چنانچه بخواهیم در حیات و پیشرفت جهان مشارکت کرده، روابط سیاسی، علمی، اقتصادی و فرهنگی داشته باشیم، باید بالاجبار زبان ملل بزرگ را یاد بگیریم. این برای ملیت‌های کوچک مایه سرافکندگی است. فقط زبانی بی‌طرف همچون اسپرانتو می‌تواند این وابستگی فرهنگی را برطرف کند.

دنیای اینترنت

تنظیم: حمیدرضا کبیری

WWW.SABZANDISHAN.COM

حالا که پس از مدتی تاخیر سایت کانون اسپرانتو ایران "سبزاندیشان" آماده شد تصمیم گرفتم تا به معرفی بیشتر این سایت و امکانات آن بپردازم.

سایت به ۱۵ قسمت اصلی تقسیم شده که توضیح هریک در زیر آمده است:

۱-**خانه:** صفحه اصلی سایت است و در آن خوش‌آمدگویی به سایت به چشم می‌خورد.

۲-**اسپرانتو:** در این قسمت مطالب مربوط به اسپرانتو مانند بیانیه‌ها و خدمات اسپرانتویی قرار گرفته است.

۳-**سبزاندیشان:** مقالات و متن های مربوط به سبزاندیشان در اینجا قرار دارد.

٤-**انجمن اسپرانتو ایران:** به بیانیه ها و اساس نامه این انجمن می‌پردازد.

۵- **سازمان جوانان:** مطالب مربوط به شاخه جوانان سبزاندیشان در اینجا قرار دارد.

٦- **انجمن آموزگاران:** مطالب مربوط با انجمن آموزگاران را در اینجا جستجو کنید.

۷- **آرشیو مجله:** در این قسمت می توانید مطالب شماره‌های گذشته مجله را به صورت PDF پیاده کرده و مطالعه کنید.

۸- **رویدادها:** مطالب و اخبار مربوط به اسپرانتو و اسپرانتیست‌ها در این قسمت قرار گرفته است.

۹- **مقاله ها:** در این بخش مقالات مرتبط با اسپرانتو قرار گرفته است.

۱۰- **اسناد:** در اینجا اسناد و مدارک مربوط به اسپرانتو قرار خواهد گرفت.

۱۱-**آرشیو عکس:** عکس‌ها در این قسمت قرار گرفته‌اند و برای هریک از آن‌ها توضیح مختصری هم وجود دارد.

۱۲-**خدمات کتاب:** لیست کتاب‌ها، نوارها و سی‌دی‌هایی که موجود هستند در این قسمت قرار دارد.



۱۳- **سایت‌های دیگر:** در این قسمت لیست سایت‌های مرتبط با اسپرانتو وجود دارد که توضیح هریک نیز موجود است.

١٤- **آموزش مکاتبه‌ای:** در این قسمت فایل‌های PDF آموزشی قرار دارد که مطالعه آن‌ها برای نوآموزان زبان مفید می‌باشد.

۱۵- **ارتباط با ما:** برای ارسال درخواست های خود و همچنین نظرات خود در باره سایت، مجله و یا هر چیز دیگر می توانید از این قسمت استفاده کنید و اگر می‌خواهید به نامه‌ی شما پاسخ داده شود ، حتما در انتها آدرس پست الکترونیکی خود را وارد کنید.

سایر امکانات :

برای هر مقاله یا مطلبی که در سایت می‌خوانید، این امکان وجود دارد که نظر خود را برای آن مقاله یا مطلب، ... بنویسید و یا نظرات سایر دوستان را نیز مطالعه کنید. برای اضافه کردن نظر خود در روی لینکی که در جلوی عنوان مقاله نوشته شده و تعداد نظرهای آن مقاله را نشان می‌دهد کلیک کنید.

در صفحه جدید باز شده اگر نظری برای آن مقاله نوشته شده باشد نمایش داده می‌شود و در انتهای صفحه امکان اضافه کردن نظر شما نیز فراهم شده است.

نوشتن نام ، ایمیل و نام سایت اختیاری است ولی

قسمت متن را باید تکمیل کنید و فراموش نکنید که اگر ایمیل را وارد کرده‌اید باید ساختار نوشتاری ایمیل را رعایت کنید.

بعد از پرکردن، به روی دکمه ی فرستادن این پیام کلیک کنید.

برای تایپ فارسی صفحه کلید ویندوز باید در حالت لاتین باشد و دکمه آبی رنگ که روبروی آن نوشته شده تغییر زبان، Fa را نشان دهد و برای تایپ لاتین به روی همان دکمه کلیک کنید تا En را نشان دهد.

در انتهای هر صفحه آیکونی قرار دارد که با کلیک روی آن به صفحه‌ای هدایت می‌شوید که تعداد بازدیدکنندگان را نمایش می‌دهد.

آدرس سایت:

http://www.sabzandishan.com
http://www.sabzandishan.org
http://www.sabzandishan.net

پست الکترونیک:

info@sabzandishan.org
info@sabzandishan.com

Keyman نرم‌افزاری برای تایپ به زبان اسپرانتو در ویندوز XP

ابتدا به سایت :

http://zsigri.tripod.com/fontboard/espero.html

رجوع کرده و دو فایل Keyman و esperuni.zip را دریافت کنید و یا از دو لینک زیر برای پیاده‌سازی استفاده کنید:

http://zsigri.tripod.com/fontboard/esperuni.zip
http://zsigri.tripod.com/fontboard/espero.html

پس از پیاده‌سازی ابتدا نرم افزار Keyman را نصب کرده و بعد از آن فایل esperuni را از حالت فشرده خارج کنید، حالا با یک دبل کلیک به روی فایل esperuni.kmp صفحه ی جدیدی باز می‌شود که سه گزینه را برای شما مشخص می کند، برای نصب زبان اسپرانتو روی گزینه Install و برای انصراف از نصب به روی دکمه Cancel کلیک کنید.

بعد از نصب Keyman ، به روی دکمه استارت کلیک کنید و از منوی All Programs منوی Tavultesoft Keyman را انتخاب کرده و به روی Keyman کلیک کنید تا اجرا شود.

پس از اجرای Keyman آیکون آن در نوار وظیفه (Task Bar) ویندوز قرار می گیرد برای تایپ به روی آیکون آن کلیک راست کنید در منوی باز شده آیکونی دیده می‌شود که در آن نوشته شده Eo و در کنار آن نوشته شده است Esperanto Cx و برای غیر فعال کردن تایپ اسپرانتو گزینه No Keyman Keyboard را انتخاب کنید.

در تنظیمات مربوط به Keyman می‌توانید کلید میانبر برای تایپ انتخاب کنید، برای این‌کار به روی آیکون Keyman در نوار وظیفه کلیک راست کرده و گزینه Keyman Configuration را انتخاب کنید، در سمت راست لیست زبان‌ها دیده می‌شود، توجه داشته باشید که گزینه Esperanto Cx تیک خورده باشد، در سمت راست ترکیبی از Ctrl و Shift و Alt و یک کلید دیگر مانند Z را انتخاب کنید حالا با فشردن همزمان این دکمه‌ها تایپ به زبان اسپرانتو فعال خواهد شد.

برای ایجاد کلید میانبر برای غیر فعال سازی تایپ مراحل قبل را تکرار کنید تا پنجره تنظیمات باز شود سپس گزینه Option را در بالای صفحه انتخاب کنید و در جلوی گزینه Keyman off hotkey، کلید میانبر مورد نظر خود را انتخاب کنید.

در صفحه جدید تنظیمات زیادی را می توانید انجام دهید که یکی از آن‌ها اجرای خودکار نرم‌افزار Keyman بعد از اجرای ویندوز است. برای اینکار گزینه Start keyman with windows را تیک بزنید.

بعد از فعال کردن Keyman برای تایپ حروف ĉ ، ĥ ، ĵ ، ĝ ، ŭ ، ŝ به ترتیب حروف c ، h ، j ، g ، u ، s را با حرف x تایپ کنید.

پیروز و موفق باشید

اسپرانتو و سینما

ترجمه و تدوین: حمزه شفیعی

طی چهارسال بعد از عرضه فیلم‌های **خوشی احمق‌ها** (Idiot's Delight) و **دیکتاتور بزرگ**، سه فیلم دیگر نیز در استودیوهای **هالیوود** ساخته شدند که در آن‌ها زبان اسپرانتو با درجات بیش‌تر یا کم‌تر ظاهر شد. این سه فیلم را به ترتیب سال ساخت معرفی می‌کنیم:

۱- **"زن استوا"** (Woman of the Tropics).
این فیلم در سال ۱۹۳۹ در استودیو **مترو گلدن‌مایر** و با درخشش **رابرت تیلور** و **هدی لامار** ساخته شد. فیلم داستان گروهی از بازدیدکنندگان ثروت‌مند **سایگون** فرانسه است، جایی‌که با خانمی آشنا می‌شوند که به‌دلیل اجداد نیمه‌شرقی‌اش اجازه ترک کشور را ندارد. وقتی سایر بازدیدکنندگان آن‌جا را ترک می‌کنند، **بیل کری (تیلور)** برای نجات این خانم باقی می‌ماند، اما تلاش‌هایش برای خارج کردن وی از کشور به ثمر نمی‌رسد.

۲- **"جاده سنگاپور"** (The Road to Singapore): اولین فیلم از سری مشهور هفت فیلم **"جاده"** که در **پارامونت** و با هنرمندی **باب هوپ** و **بینگ کرازبی** ساخته شد. داستان فیلم بسیار ساده است: **بینگ کرازبی** از پدرش و نامزدی که دوست ندارد فرار می‌کند. هردوی آن‌هاقصد دارند تا **بینگ** علی‌رغم میل‌اش مدیر تجاری خطوط کشتیرانی پدرش بشود. **بینگ** به جزیره مرموز **کایگون**، جایی بین **هونولولو** و **سنگاپور** می‌رود. وی را در این سفر **باب هوپ** همراهی می‌کند که او نیز از یک موقعیت ازدواج ناخواسته فرار می‌کند. در **کایگون**، **بینگ** و **باب** با **دوروتی** آشنا می‌شوند و هردو دل در گرو عشق او می‌بندند. ساکنان محلی **کایگون** به زبان انگلیسی آمریکایی با لهجه فرانسوی صحبت می‌کنند، اما آوازهایشان را به اسپرانتو می‌خوانند.

۳- **"توطئه‌گران"** (The Conspirators): این فیلم در سال ۱۹۴۴ به کارگردانی **ژان نگولسکو** رومانیایی‌الاصل ساخته شد که در کارنامه‌اش ۵۵ فیلم را ثبت کرده است. فیلم هایی که بسیاری شان از جمله **"چگونه با یک میلیونر ازدواج کنیم"** و **"پسری روی دلفین"** بسیار مشهور هستند. در این فیلم، وقتی توطئه‌گران به زبان خودشان صحبت می کنند، از اسپرانتو استفاده می‌شود.



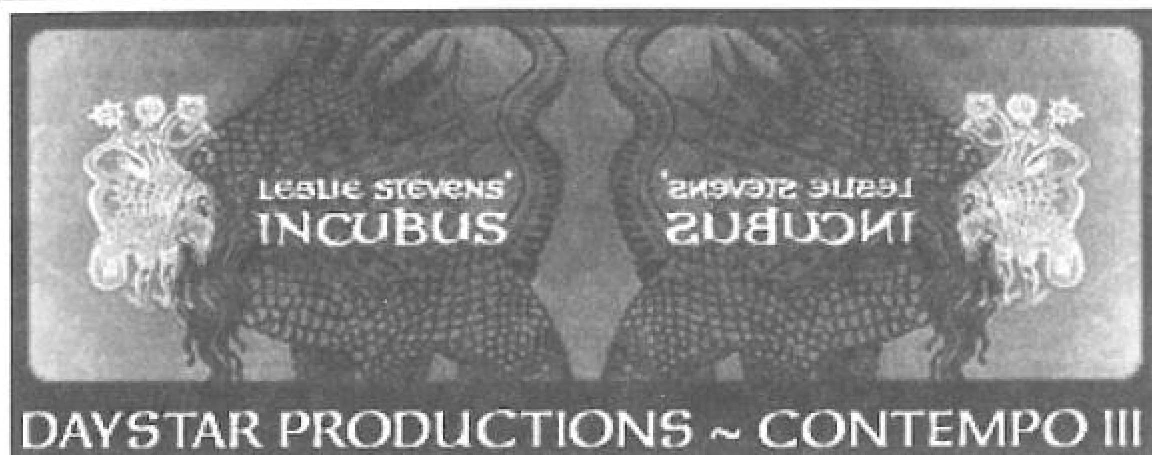
با فیلم **توطئه‌گران**، رابطه اسپرانتو و هالیوود تقریباً به پایان می‌رسد اما کاملاً قطع نمی‌شود. زیرا در فیلم علمی ـ تخیلی جدیدی از هالیوود به‌نام Gattaca که در سال ۱۹۸۸ ساخته شده است یک صدای سینتی‌سایز شده زنانه در ابتدای فیلم شنیده می‌شود که می گوید:

"Bonvenon al Gattaca urbo! La Gattaca horo estas dektri post la sepa"

(به شهر Gattaca خوش آمدید! ساعت به وقت Gattaca هفت و سیزده دقیقه است).

برای اطلاعات بیشتر درباره این فیلم می‌توانید از آدرس زیر دیدن کنید:

www.spe.sony.com



و اما خارج از دنیای هالیوود هم شاهد فیلم‌های بسیاری با حضور اسپرانتو در آن‌ها بوده ایم. یکی از مشهورترین فیلم‌هایی که تماماً به زبان اسپرانتو ساخته و به نمایش در آمد، فیلمی شصت دقیقه‌ای به نام Angoroj است که کارگردانی آن‌را L. Mahe به عهده داشت.

یکی دیگر از فیلم‌های معروف اسپرانتو Incubus نام دارد که در سال ۱۹۶۵ توسط **لسلی استیونس** (Lesli Stivens) ساخته شد. در این فیلم، **استیونس** به خلق مکانی تخیلی و پر رمز و راز به‌نام **نومن‌توم** (Nomen Tuum) می پردازد که در آن موجوداتی از فضا در جستجوی روح‌های خالص به زمین می‌آیند تا آن‌ها را نابود کنند. (این اطلاعات از سایت اختصاصی این فیلم در آدرس اینترنتی http://www.incubusthefilm.com برداشته شده است). **استیونس** راه‌حل‌های مختلفی را برای این‌که چه زبانی را برای کاراکترهای فضایی خویش "Succubus" و "Incubus" مورد استفاده قرار دهد در نظر گرفت تا بتواند طبع بیگانه آنان را در حد اعلی نشان دهد. وی پس از مدتی طولانی تحقیق و جستجو و کاندیدا نمودن چندین زبان از جمله **ولاپوک** (Volapuk) زبان ابداعی **شله یر** در سال ۱۸۸۰)، سرانجام زبان اسپرانتو را پسندید.

ستاره فیلم Incubus هنرپیشه مشهور عالم سینما، **ویلیام شاتنر** است. خبر جالب این‌که این فیلم، چهل سال پس از ساخت، اخیراً به‌صورت دیجیتالی مورد پردازش و بازسازی قرار گرفته و با کیفیت بسیار عالی و صدای واضح در دسترس نسل جدید اسپرانتودانان است.

در ژاپن هم فیلم اسپرانتویی ساخته شده است: **"طوفان جان آریما"** محصول ۱۹۵۹ به کارگردانی **دایسوکه ایتو** که داستانی از قرن شانزدهم را به تصویر کشیده و کاراکترهای غربی آن به اسپرانتو صحبت می کنند.

فیلم **"شبی در قطار راه شیری"** ساخته **میازاوا کنجی** (Mijazava Kenĝi) نیز یکی دیگر از فیلم‌های ژاپنی است که اسپرانتو در آن نقش دارد. سازندگان این فیلم تصمیم گرفتند تمامی نوشته ها، حتی عناوین بخش ها و اطلاعات انتهای فیلم، به اسپرانتو باشد تا علاوه بر تایید ضمنی این زبان، هویت مکانی فیلم ناشناس باقی بماند. **کنجی** علاوه بر کارگردانی، نویسنده‌ای بسیار مهم ومردمی در ژاپن است که کتاب‌های بسیاری نیز تالیف نموده است. وی در سال ۱۸۹۶ در ژاپن به‌دنیا آمد و در سن ۳۷ سالگی درگذشت. **کنجی** اسپرانتو را به‌صورت خودآموز فراگرفت و یکی از پشتیبانان این زبان بود.

بالاخره ذکر این نکته نیز لازم است که علاوه بر فیلم‌های اصلی، فیلم‌های زیادی دوبله شده به اسپرانتو نیز وجود دارند که از جمله معروف‌ترین آن‌ها می‌توان از فیلم برنده جایزه اسکار به‌نام Mefisto یاد کرد.



کاروان بزرگ اسپرانتودان‌های ایرانی

برای شرکت در صدمین سالگرد برپایی

کنگره‌ی جهانی اسپرانتو

نودمین کنگره‌ی بین‌المللی اسپرانتو - ویلینوس

لیتوانی ۲ تا ۹ امرداد ماه ۱۳۸۴

ثبت نام:

تا ۱۵ آذرماه ۱۳۸۳:		
اعضای UEA:	۸۲۵۰۰ تومان	+۱۵۰۰۰۰ تومان
غیر اعضا:	۱۰۴۵۰۰ تومان	+۱۵۰۰۰۰ تومان
جوانان:	٤٤۰۰۰ تومان	+ ۱۵۰۰۰۰ تومان
تا ۲۸ اسفند ۱۳۸۳:		
اعضای UEA:	۱۰٤۵۰۰ تومان	+ ۲۰۰۰۰۰ تومان
غیر اعضا:	۱۲۲۰۰۰ تومان	+ ۲۰۰۰۰۰ تومان
جوانان:	٤۹۵۰۰ تومان	+ ۲۰۰۰۰۰ تومان
از فروردین ۱۳۸٤ به بعد:		
اعضای UEA:	۱۳٦۵۰۰ تومان	+ ۲۵۰۰۰۰ تومان
غیر اعضا:	۱۵٤۰۰۰ تومان	+ ۲۵۰۰۰۰ تومان
جوانان:	٦٦۰۰۰ تومان	+ ۲۵۰۰۰۰ تومان

توجه:

- مبالغ فوق قبل از نشانه‌ی (+) بیانگر "حق شرکت در کنگره" می‌باشند و مبلغ بعد از (+) بیانگر حداقل حق شرکت علی‌الحساب در کاروان است.
- مبالغ ذکر شده قبل از نشانه‌ی (+) در بالا غیر قابل برگشت و انتقال به غیر می‌باشد و این بدان معناست که با ثبت نام و پرداخت هزینه‌ی شرکت در کنگره، هزینه‌ی شرکتِ پرداخت شده در صورت انصراف شرکت کننده به هر دلیلی قابل برگشت نمی‌باشد.
- گروه جوانان به کسانی گفته می‌شود که متولد۱/ ۱/ ۱۹۷۵ تا ۳۱/ ۱۲/ ۱۹۸۴ باشند. متولدین بعد از ۳۱/ ۱۲/ ۱۹۸۴ که همراه والدین خود شرکت می‌کنند مبلغی جهت ورودیه به کنگره نمی‌پردازند.

* مبلغ نهایی و دقیق سفر در بیستم اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۴ مشخص خواهد شد و به اطلاع ثبت نام کنندگان خواهد رسید.

** برآورد اولیه هزینه سفر در حدود ۷۵۰۰۰۰ تومان برای ثبت‌نام کنندگان دوره‌ی اول می‌باشد(۲ هفته سفر هوایی رفت و برگشت ازتهران به مسکو و زمینی رفت و برگشت از مسکو به ویلینوس+ هزینه‌ی تقریبی اقامت، رفت و آمد و غذا). برای ثبت‌نام کنندگان دوره‌های بعد به ترتیب ۵۰ و۱۰۰ هزار تومان به مبلغ نهایی سفر آن‌ها اضافه خواهد شد بنابر این کسانی که در مرحله‌ی اول ثبت نام می‌کنند هزینه‌ی نهایی سفر آن‌ها حداقل ۱۰۰۰۰۰ تومان از کسانی که در فروردین ماه ۱۳۸۴ ثبت نام می‌کنند کمتر خواهد بود!

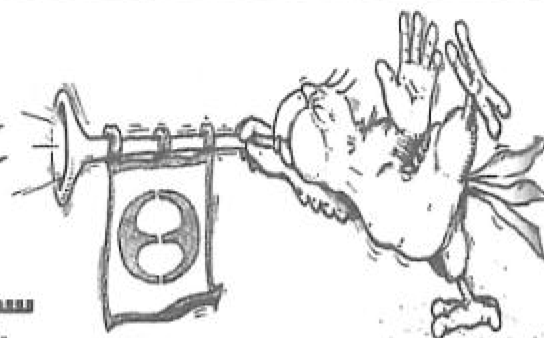
*** کسانی که به هر دلیلی قبل از خردادماه ۱۳۸۴ از سفر منصرف شوند: حق شرکت در کنگره آن‌ها قابل عودت نخواهد بود اما پس از کسر ۱۰درصد از مبلغ ثبت نام مابقی را دریافت خواهد نمود.

**** اعضای انجمن اسپرانتو ایران (سبزاندیشان) از ۲ درصد تخفیف ویژه برخوردار هستند.

نحوه‌ی پرداخت:

- حساب جاری ۲۸۲۴ نزد بانک ملی ایران شعبه ۹۷ قصر تهران به نام موسسه‌ی سبزاندیشان

اشتراک مجله



مشترکان مجله سهام‌داران آن هستند! برای حمایت از ادامه انتشار مطبوعات، نشریه‌های دلخواه‌تان را مشترک شوید!

اولین و تنها مجله‌ی اسپرانتو زبان در ایران!

حق اشتراک یک ساله (۴ شماره)
با پست معمولی ۲۸۰۰۰ ریال
با پست سفارشی ٤۰۰۰۰ ریال

شرایط اشتراک داخل کشور

۱ـ لطفاً فرم اشتراک را پر کنید. ۲ـ حق اشتراک را به حساب جاری ٤۰۱۸۱٦۱۷ به نام فریبا نوری مجد، بانک رفاه کارگران، شعبه‌ی پاسداران، کد ۱۴۰(قابل پرداخت در شعب سراسر کشور) پرداخت کنید. ۳ـ اصل فیش بانکی و فرم اشتراک را به نشانی تهران، صندوق پستی ۱۸۴ - ۱۷۷۶۵، مجله‌ی سبزاندیشان پست کنید.

شرایط اشتراک خارج از کشور

۱ـ لطفاً فرم اشتراک را پر کنید. ۲- مبلغ اشتراک برای:
- اروپای غربی: ۲۰ یورو.
- اروپای شرقی+آسیا+آفریقا+ آمریکای جنوبی: ۱۵ یورو .
- آمریکای شمالی+ ژاپن+ کره‌ی جنوبی+ اقیانوسیه: ۲۵ یورو می‌باشد.

۳- حق اشتراک را به یکی از حساب‌های زیر به نام Universala Esperanto-Asocio واریز نمایید و در فیش مربوطه کد iece-h را قید کنید.

MeesPierson, Postbus 749, 3000 AS Rotterdam (konto: 25.52.89.804); ABN-Amro Bank, Postbus 949, 3000 DD Rotterdam (konto: 42.60.51.599).

و یا پست بانک در یکی از کشورهای زیر به نام Universala Esperanto-Asocio, Rotterdam واریز نمایید و در فیش مربوطه کد iece-h را قید کنید.

Belgio: 000-1631831-97; ***Germanio*** *(Koeln)*: 3182 91 509 BLZ 370 100 50; ***Nederlando***: 37 89 64 ;
Svedio: 74374-0; ***Svislando*** *(Bulle)*: 12-2310-0.

۴- در صورت امکان از طریق پست الکترونیکی فرم اشتراک را برای ما ارسال نمایید . ما را از پرداختِ حق اشتراک خود آگاه کنید.

فرم اشتراک در نشانی اینترنتی مجله نیز قابل دسترسی می‌باشد
http://www.magiran.com/maginfo.asp?mgID=2899

شماره‌های گذشته در دفتر مجله موجود می‌باشد

۲۵
32

فرم اشتراک مجله

نام: نام خانوادگی: سن: تحصیلات:

تاریخ شروع اشتراک: از شماره:

کدپستی: شهر: تلفن:

نشانی:

امضاء:

لیست کتاب‌ها و مجله‌های قابل دریافت

❑ فرهنگ جامع اسپرانتو - فارسی

تالیف: استاد عارف آذری

اولین کتاب منتشر شده توسط مؤسسه‌ی سبزاندیشان که با استقبال جامعه‌ی اسپرانتو داخل و خارج کشور مواجه شده است. کتابی که داشتن آن بر هر اسپرانتودانی لازم است!

جلد شمیز: ۳۹۵۰۰ ریال جلد گالینگور: ۵۵۰۰۰ ریال

❑ کتاب مکالمات روزمره اسپرانتو

کتاب+ دو عدد CD یا نوارکاست(انتخابی) ۳۰۰۰۰ ریال

❑ کتاب آموزشی **Junul-kurso**

۱۵۰۰۰ ریال با نوارکاست یا CD (انتخابی) ۲۵۰۰۰ ریال

❑ کتابچه‌ی **Pasporta Servo** بها: ۹۰۰۰۰ ریال

❑ **Jarlibro** بها: ۶۰۰۰۰ ریال

کتاب سال سازمان جهانی اسپرانتو شامل اطلاعات گوناگون در زمینه‌های مختلف جنبش زبان اسپرانتو در سراسر جهان

مجله‌ها

❑ ماه‌نامه‌ی سیاسی- فرهنگی **Monato**

چاپ بلژیک، اشتراک سالانه: ۱۵۰۰۰۰ ریال (۱۸٤۰۰۰ریال پست هوایی)

❑ دوماه‌نامه‌ی اجتماعی- فرهنگی - آموزشی **Kontakto**

چاپ بلغارستان، اشتراک سالانه: ۲٤۰۰۰ ریال

❑ فصل‌نامه‌ی دانش‌آموزی- آموزشی **Juna Amiko**

چاپ مجارستان، اشتراک سالانه: ٤۰۰۰۰ ریال

❑ ماه‌نامه‌ی فرهنگی، ادبی **Litova Stelo**

چاپ لیتوانی، اشتراک سالانه: ۱٦۰۰۰۰ ریال

❑ فصل‌نامه‌ی **tejo-tutmonde**

نشریه‌ی سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان، چاپ لهستان

اشتراک سالانه: ٤۰۰۰۰ ریال

حاوی اطلاعات گوناگون درباره‌ی اسپرانتو به چندین زبان، ده‌ها کتاب آموزشی- ادبی، موسیقی، نشانی انجمن‌های ملی و بین‌المللی اسپرانتو و ... بها: ۲۰۰۰۰ ریال

❑ **مازی در گوندولاند** ۲ عدد سی دی آموزشی

بها: ۳۰۰۰۰ ریال

عضویت در سازمان جهانی اسپرانتو

کسانی که علاقه‌مند به عضویت در انجمن جهانی اسپرانتو هستند می‌توانند یکی از رده‌های عضویت زیر را انتخاب نموده و با پرداخت حق عضویت مربوط به رده‌ی خود با توجه به شرایط مندرج اقدام نمایند:

❑ عضویت **[membro-abonanto kompleta] A(-T)**

۲۷۰۰۰۰ریال

دریافت کارت عضویت+ کتاب سال (Jarlibro)+ ماه نامه Esperanto

افراد زیر ۳۰ سال به‌طور خودکار عضو سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان محسوب می‌شوند(بدون پرداخت هیچ‌گونه مبلغی) و مجله‌های Kontakto و tejo-tutmonde را دریافت می‌کنند.

❑ عضویت **[membro-abonanto-jarlibro] MA(-J)**

۱۱۰۰۰۰ریال

دریافت کارت عضویت+ کتاب سال (Jarlibro)

افراد زیر ۳۰ سال بطور خودکار عضو سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان محسوب می‌شوند (بدون پرداخت هیچ‌گونه مبلغی) و مجله‌های Kontakto و tejo-tutmonde را دریافت می‌کنند.

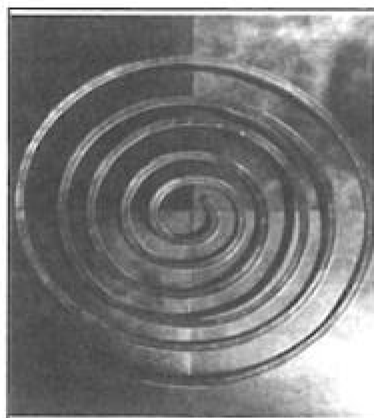
❑ عضویت **[membroabonanto-gvidlibro] MG**

۵۰۰۰۰ ریال

کتابچه راهنمای جنبش اسپرانتو +دریافت کارت عضویت [قسمت نخست کتاب سال]

افراد زیر ۳۰ سال بطور خودکار عضو سازمان جهانی جوانان اسپرانتودان محسوب می‌شوند (بدون پرداخت هیچ‌گونه مبلغی) و مجله Kontakto را دریافت می‌کنند.

برای شرکت درکنگره‌ها، خرید کتاب (از خارج)، پرداخت حق عضویت به *UEA* و آبونمان نشریات .... مبلغ مورد نظر را به **حساب جاری ۲۸۲۴ نزد بانک ملی ایران شعبه ۹۷ قصر تهران به‌نام مؤسسه‌ی سبزاندیشان** واریز نموده و فیش آن را به صندوق پستی ۱۸۴-۱۷۷۶۵ تهران ارسال نمایید تا در اولین فرصت ممکن سفارشات شما انجام پذیرد.



اطلاعیه

به آگاهی می‌رساند:

مؤسسه‌ی سبزاندیشان در نظر دارد شاخه‌ی هنری خود را فعال نماید. به همین منظور، همه‌ی اعضای علاقه‌مند به فعالیت در رشته‌های هنری به همکاری دعوت می‌شوند.

مسئول شاخه‌ی هنری آقای رامین پهلوانی بعد از ظهر روزهای سه‌شنبه هر هفته در دفتر مؤسسه پاسخگوی علاقه‌مندان می‌باشد.

تلفن: ۸۹۲۲۳٦٦ و ۷٤۳۷۱۳۸

ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO

Pajam-e Sabzandisân

N-ro: 8 Jaro: 3 Somero 2004

Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto

- *Samad Behrangi : Elkora instruisto*
- *Ŝuŝo , 6000-jara Urbo*



Pajam-e Sabzandiŝan (Mesaĝo de Verdpensuloj)

ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO estas kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia kiu presiĝas en Irano E-e kaj perse.

IRANA ESPERANTISTO

Respondeca direktorino :
Fariba N. Maĝd
Ĉefredaktoro :
M. Reza Torabi



Kovrilo:
Pri Nigra fiŝeto de Samad Behrangi
Far Jaĥŝi Habibpur

•

Persa kovrilo:
Internacia E-muzeo

•

Grafikaĵo: *Babak Torabi*
Eldonaj aferoj: *Reza Haĝihasanlu*
Eksterlanda abono: *Hamzeh Ŝafii*

•

Adresoj:
P.O.Kesto 17765-184,
Tehran, Iran
(0098 21) 7437138
(0098 21) 7463812
TTT-ejo : www.sabzandishan.com
Retpoŝto: info@sabzandishan.com

•

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuajoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuajoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

Enhavo:

Persa parto :

٥٦
1

"Ni semas kaj semas, neniam laciĝas
Pri l' tempoj estontaj pensante"

...

Ja tiel ni laboras en "IRANA ESPERANTISTO".

Konscie, laŭ nia laboro aperigante tiun ĉi revuon ni disĵetas semojn sur fekundan teron de Irano esperante ke iu-tempe ili kreskos. Akvumi la semojn estas ada aperigo de tiu ĉi revuo. Nia kultura laboro bezonas paciencon kaj tempon.

Feliĉe ĝis-nunaj atingoj estas sufiĉe esperigaj kaj dank' al gesamideanoj kiuj diversforme kunhelpas nin, ni povas aperigi la revuon en la plej bona ebla formo.

Ni estos ege dankemaj se vi kiel legantoj spegulus viajn opiniojn kaj dezirojn pri la revuo. Ni celas roli kiel kulturponto inter Irana kaj Esperanto. Ĉu ni estas sukcesaj? Pri tio ĝuste estas vi kiuj povas prijuĝi.

Sincere, La Red.

Nova proverbaro

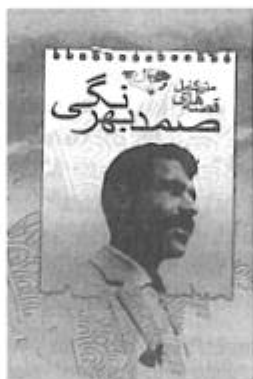
Morteza Mirbagian

Homo kiu estas nulo, estos plej danĝera ulo.
Sen riski danĝeron, ne eblas tranaĝi riveron.
Se edzo ne aŭdus kaj edzino ne vidus, dum la tuta kunvivo ili feliĉe ridus.
Kiu por instrui penas, pli ol studentoj lernas.
Kverelojn en la domo, misuzas fremda homo.
En nekonata rivero, kuŝas nekonata danĝero.
Ruzon ne apliku ĉe la ruzulo, nek petu almozon ĉe almozulo.
Al senfrukta arbo oni ŝtonon ne ĵetu, nek al la avara ulo oni mon-helpon petu.
Feliĉo samkiel virino bela, malofte dumlonge restas fidela.
Kiu hejme posedas kokon, ne invitu vulpo-amikon.
Kiam ordonas bezono, azenon nomu leono.
Espero varmigas samkiel somero, despero bruligas samkiel infero.
Sub la premo de bezono, leono agas kiel azeno.
Por eviti kverelojn, edzo fermu la orelojn.
Kiu ne zorgas pri bona nomo, povas fariĝi plej danĝera homo.
Bonfartas arbo kun sanaj radikoj, bonfartas homo kun bonaj amikoj.
Homo vivas eĉ ne cent jarojn, sed prizorgas mil-jarajn farojn.
Kiam solas azeno, kondutas kiel leono.
Ne malĝoju pro la kresko de aĝo, se kun tio kreskas ankaŭ saĝo.



Samad Behrangi Elkora instruisto

Reza Torabi



Nomo de iuj personoj

Nomo de iuj personoj lumigas min:
...
Fortigas min
Ekvojigas min
Kaj malvarma mia hejmforno
Je ties altanimo trovas varmon

Nomo de iuj personoj
Estas animmanĝo mia
Dum kormalgajeco
Je ilia flanko mi manetendas
Donas al mi kuraĝon
Donas al mi lumon

Nima Juŝiĝ (1896- 1960)

Pri si mem kaj sia familio nur jenajn frazojn skribis Samad Behrangi (1939-1968): ***"Ne kiel fungo sen patro kaj patrino mi naskiĝis, sed kiel fungo mi kreskis, tamen ne kiel ĝi mi estis malforta. Ĉie, kie estis malseka mi sekigis, neniu akvumis min, mi kreskis kiel alizarbo, malsoifa kaj sobra per malmulta akvo, kaj mi iĝis instruisto de Azarbajĝanaj vilaĝoj"***. *

Samad Behrangi estis instruisto kiu siavice kontribuis al gravaj aferoj diversaj terenoj:
- Li estas unu el la plej seriozaj verkistoj kiuj plumis por infanoj kaj li estas unu el pioniraj verkistoj en Irano kiuj lanĉis infanan literaturon. Antaŭ li apenaŭ verkistoj tiel okupiĝis pri infanoj. Li lanĉis branĉon de infana literaturo kies celo estis "instrui" la infanojn kaj ne nur "amuzi" ilin. Kritikante la estantan situacion, Samad siavice jam prilumis nov-vojon, kiun li celis. Pli ol 20 librojn kaj rakontojn li skribis por infanoj. Li ne estis imitanto, li estis iniciatanto kiu plenenergie sin dediĉis al malriĉaj kaj laboristaj infanoj. Ofte li ofertis siajn librojn al infanoj kiuj laboris.

- Li kiel instruisto en la vilaĝoj de Azarbajĝano (turk-loĝantara parto de Irano, nord-okcidente de la lando) ektrovis ke maljusta instrusistemo regas super la lando kaj skribis siajn eltrovaĵojn en la libro ***"Esplorado en la edukadaj problemoj de Irano"*** (Kand-o kavi dar masael-e tarbiatije Iran). En la libro, kiu ankoraŭ estas valida kaj ĝisdata, li priskibas kiom estas strange kaj maljuste lernigi perslingve al infanoj kies gepatra kaj hejma lingvo estas azara kaj instrui al vilaĝaj malriĉaj infanoj laŭ instrulibroj kiuj plenplenas de luksaĵoj, kiujn la infanoj neniam vidis kaj neniel trovos en sia ĉirkaŭaĵo. La vidpunktoj de Samad estis tre modernaj kaj demokratiemaj tiu-rilate kaj ĝuste pro tio li okupiĝis verki ***"Alfabeto por Azarbajĝanaj infanoj"*** sed subite pro multaj kialoj li decidis neniigi sian verkon kaj rezignis kunlaboron kun la ŝtataj instancoj pro politikaj kialoj. Li havis sincerajn rilatojn kun siaj gelernantoj kiuj ne vokis lin "sinjoro instruito" sed simple "onklo Samad" kaj tio montras per si mem kiom sinceran kaj korproksiman rilaton kun siaj gelernantoj li havis. Li dum tiu tempo malkovris ke seka rialto kun la gelernantoj ne havas efikan rezulton. Tiam eĉ en la ĉefurbo la instrusistemo estis ege oficiala kaj seka, sed kiel pioniro Samad laŭ sia agmaniero instruis al aliaj kiel aperi en la lernejo por instruado al infanoj.

Kiel Azarbajĝanano li estis konscia

defendanto de patrina lingvo kaj laŭ li ĉiuj havis rajton ellerni sian patrinan lingvon. Lia agmaniero ne plaĉis al la tiama registaro kiu nur rekonis persan lingvon kiel komunan lingvon por ĉiuj irananoj. La reĝa sistemo nur rekonis la persan kaj neniel permesis onin lerni sian gepatran lingvon, t.e. kurdoj lerni kurdan lingvon kaj Azaroj lerni Azarbajĝanan ktp. La agmaniero de Samad estis pure kultura kaj pacema. Li ne faris bruadon sed komencis demandojn bazajn kaj oni ne kapablis limigi lin kaj lian agmanieron. Multaj intelektuloj kaj verkistoj subtenis lin kaj lian agmanieron. Sekve, li estis sukcesa je sia decidita celo antaŭenigi demandojn pri la rajto lerni patrinan lingvon.

Esplorante oni konstatas ke Samad Behrangi estas la plej konscia kaj aktiva defendanto de "la rajto pri patrina lingvo" en Irano. Li ne agis kiel ŝovinisto kaj fanatikulo nur gajni rajton por turkoj sed lia laborkampo kovris la tutan landon en kiu loĝas multaj alilingvanoj krom la persoj. Li ja aprobis persan lingvon kiel la nacian kaj forte defendis samtempe la rajton de minoritatoj. De li levitaj demandoj ankoraŭ ne estas responditaj kaj daŭre aktualas.

Lia influo sur infana literaturo en Irano ne estas forgesebla. Jen listo de libroj kiujn li verkis por infanoj:

Ulduz kaj korvoj
Kuroqli kaj kalva Hamze
Ulduz kaj la parolanta pupo
24 horojn en dormado kaj vekado
Unu persiko, mil persikoj
Talĥun
La nigra fiŝeto
La fabelo de amo
La kalva kolombisto
Rakonto de durkapulo Domrol
Kuirbet-vendista knabeto
Rakontaro de Behrangi

Pri Samad, lia vivo kaj agado jam aperis multaj libroj kaj artikoloj en diversaj lingvoj, ĉefe en la persa kaj la turka. Liaj libroj ĝis nun tradukiĝis en diversajn lingvojn.

Lia ĉefverko "La nigra fiŝeto" estas jam tradukita de f-ino M. Fahmi, eldonistoj estas bonvenaj por ties aperigo.

***Mia frato Samad Behrangi**, *Priskribo de lia vivo kaj forpaso*, Asad Behrangi, paĝo sep, Tabrizo: Nasr Behrangi, 2000 (dua preso).
La Nigra fiŝeto, Samad Behrangi, Desegnis: Farsid Mesgali, Tehrano:
Kanun-e Parvares-e Fekri-e Kudakan va Noŭgavanan, 1973 (7-a eld.)
Samad Behrangi kaj saĝa fiŝeto nigra, Sirus Tahbaz, Tehrano: Farzan Ruz, 2001.

Parteto de "La nigra fiŝeto"

...

La nigra eta fiŝo multe ŝatis la lunon. La noktojn, dum kiam la luno faladis en la akvon, ĝi deziregis supren-grimpi de sub la muskoj kaj paroli kelkvorte kun la luno, sed ĉiufoje ekvekiĝis la patrino kaj trenis ĝin sub la muskon kaj dormigis ĝin denove.

La nigra eta fiŝo antaŭen-iris al la luno kaj diris: "Saluton, mia bela lunjo!"

Luno diris: "Saluton, kara etja nigra fiŝo! ĉu vi, ĉi-tie!? Kion vi faras ĉi-tie!?"

La fiŝo diris: "Mi mond-vojaĝadas."

La luno diris: "La mondo estas treege granda, vi ne povas vagadi tra la tuta mondo."

La fiŝo diris: "Ne gravas, mi ius ĝis kie mi povus."



Far f-ino Jaĥŝi Habibpur

La luno diris: "Mi ŝatus resti ĉe vi ĝis-matene, sed, iu granda nubo estas venanta antaŭ min por malhelpi mian lumon."

La fiŝo diris: "Bela mia luno! Mi amas vian lumon, kaj ŝatas, ke ĝi briladu sur min por ĉiam."

La luno diris: "Kara fiŝo! Fakte mi mem ne havas lumon, la suno donas lumon al mi, kaj mi reflektigas ĝin sur-teren. En la lastaj jaroj ĉu vi jam aŭdis, ke la homoj intencas alflugi, kaj sidi sur min?"

La fiŝo diris: "Tio tute ne eblas."

Luno diris: "Estas malfacila laboro, sed la homoj kion ajn deziras..." La luno ne povis fini sian vorton. La nubo nigra alvenis kaj kovris ĝian vizaĝon kaj la nokto denove mallumiĝis kaj la nigra fiŝo restis tut-sola. Kelkminute ĝi rigardis la mallumon, kaj poste rampis sub ŝtonon kaj dormis.

...

Pri Samad de Lia Frato Asad

De: Asad Behrangi
Tradukis: Fariba N.Maĝd

La plejvendata verko de Samad Behrangi por infanoj - kiun bonvenigis ankaŭ sennombraj plenaĝuloj - t.e. La Nigra Fiŝeto, *jam presiĝis diversforme en variaj eldonoj. Enu el tiaj eldonoj datita je aŭtuno 1998, far Behrangi-eldonejo en Tabriz-urbo, naskiĝurbo de Samad, ĝuas antaŭparolon far lia frato, Asad Behrangi. Jene venas traduko de partoj el ĝi. Pli poste, Asad verkis amplekan libron pri Samad nomata* **Mia Frato Samad Behrangi.**

Samad Behrangi naskiĝis somere de 1939, en sudo de Tabriz-urbo en kvartalo Ĉarandab. Ezzat estis la nomo de lia patro, kiu estis laboristo kaj la nomo de lia patrino estis Sara. Ŝi krom dommastrumado, de tempo al tempo ankaŭ helpis al enspezado de la familio. Ili havis 3 filojn kaj 3 filinojn.

En tia malfacila situacio, Samad bone lernis en lernejo kaj dum noktoj nedormis ĝis malfrue kaj sub lumeto de meĉlampo legis kaj legadis. Li kiam finis la gimnazion eniris al tiama elementa instruista instituto kie oni edukis instruistojn. Tiam la instituto havis sekan kaj malbonan etoson kaj Samad tie ne restis silenta, li ĉiam kritikis kontraŭ tia etoso. Ankaŭ kun kelkaj siaj samopiniaj amikoj en la instituto, li publikigis muran ĵurnalon, kiu nomiĝis « Rido ».

Post fino de la studado, Samad ekinstruis en vilaĝaj lernejoj. Li per instruado volis helpi la infanojn, tial li serioze kaj interese instruis kaj konatigis ilin kun la vivo, libro kaj tiama atmosfero. Multajn noktojn li iris al hejmoj de siaj lernatoj kaj amikiĝis kun iliaj parencoj kaj lernigis eĉ ilin, legi kaj skribi.

Kiam li instruis en lernejo, li samtempe studis pri la angla literaturo ĉe Tabriz-Universitato. Tiel li kaj lernis kaj lernigis.

Ekirinte al lernejo, li konstatis mankojn kaj troigojn rilate al tiamaj lernejoj kaj



"Mia frato Samad" libro kiun skribis kaj redaktis s-ro Asad pri sia frato. La libro estas la plej kompleta kaj dokumentenhava pri la vivo,

verkis artikolojn esplorante pri edukaj problemoj en Irano ; li ankaŭ ekskribis rakontojn por infanoj.

La rakontoj tre plaĉis al infanoj, pro tio Samad skribis pli por infanoj; tuto de tiaj verkoj estas kolektitaj en libro «Rakontoj de Behrangi».

Talĥun estas unu el liaj rakontoj en kiu li uzis popolan fabelon de Azarbajeĝano.

Samad ankaŭ havis aliajn kulturajn kaj sociajn aktivadojn. Li skribis kelkajn artikolojn en valoraj gazetoj kaj ĵurnaloj. Samad kiel ĉiu homo amis sian patrinan lingvon kaj de infanaĝo alkutimiĝis kun fabeloj, rakontoj ... kiujn li aŭdis de sia patrino. Do li klopodis ade kolekti folkloran literaturon de Azarbajĝano kaj finfine publikigis ilin.

Samad dum sia mallonga vivo ne nur verkis, sed kune kun aliaj kuraĝaj homoj bataladis kontraŭ premantoj.

Lia fama rakonto estas «La Nigra Fiŝeto». Ĝi pro belaj desegnaĵoj (far Farŝid Mesgali) gajnis 2 honorajn medalojn de internaciaj ekspozicioj.

Samad somere de 1968 j. kaptiĝis per la morto droninte en Araz-riveron.

Bach kaj Behrangi, Blanka Birdego kaj Nigra Fiŝeto!

Verkis: Ahmad Reza Mamduhi

Bach fascinis la mondon per sia verko Ĝanatan Livingston Mevo, kaj Behrangi allogis Iranon per La Nigra Fiŝeto: kio estas sama aŭ simila inter ili kaj kio ne? Kial? Funde de tiuj ĉi du plej venditaj fabeloj modernaj, oni povas rimarki diferencojn inter kulturoj kaj socioj okcidenta kaj orienta – certe nek la politiko estis senefika!

Enkonduko

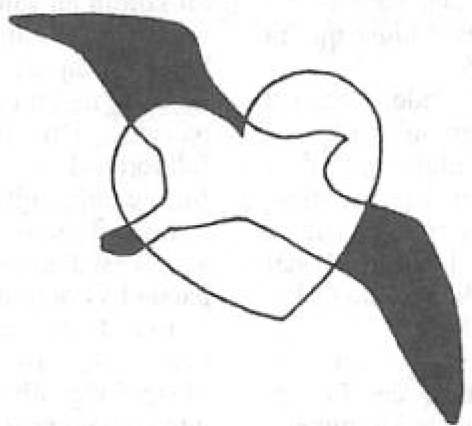
Kio furorigas verkon aŭ verkiston? Ĉu ekzistas certaj faktoroj kaj reguloj? Se jes, ĉu ili samas en oriento kaj okcidento, en nacia kaj internacia skaloj? Probable la ĉefverkoj de usona Richard Bach (elp. Riĉard Baĥ) kaj irana Samad Behrangi, t.e. respektive **Ĝanatan Livingston Mevo** kaj **La Nigra Fiŝeto** estas taŭgaj ekzemploj por tia komparado. La rezulto povas kontribui al ekkonado de tiaj faktoroj kaj reguloj kaj ilia validoskalo.

Bach, nun 68-jara, ankoraŭ flugemas soren en la ĉielon per siaj du aviadiloj kaj eĉ transen, dum, Behrangi dron(iĝ)is en riveron longe antaŭe 29-jaraĝe! Certe kondiĉaro de iliaj socioj kaj landoj rolis grave en ilia vivkvalito kaj sekve iliaj verkoj, tamen ĉu ies landsistemo rolis ankaŭ por aŭ/kaj kontraŭ alies verkanto? Kiu, kiel?

La Birdego

Richard Bach (1936-) estas usona piloto kaj verkisto kaj unu el pranepoj de fama komponisto germana J.S. Bach (1685-1750). Li verkis sian ĉefverkon, Ĝanatan Livingston Mevo en 1973. La atmosfero de la malvarma milito neniel senteblas en lia verko. Tiel povis okazi, eble ĉar ene de Usono mem – unu flanko de la milito - por plejmultaj civitanoj la milito ne senteblis. Verŝajne la vivado koloris tie por krei tian transcendan verkon, kia Ĝanatan. Fakte la mensa skalo de la verko ŝajnas multe pli alta ol situacioj materialaj kiel politiko kaj malvarma milito (tamen, kiel ni vidos la milito malbonefikegis forjn landojn kiel iranon).

Vivanta en libera kaj malferma socio, kiel Usono, Bach probable aŭtomate elektis sian ĉefheroon birdon, kio povas facile asocciiĝi kun libereco kaj komforto. Kaj inter la birdoj, li elektis mevon, kiu relative estas granda kaj forta birdo kun malmultaj plifortaj malamikoj. Kaj fine la mevoj pleje blankas kaj blanko pli koincidas kun espero, sereneco kaj ĝojo. Ĝanatan, la mevo, estas maturiĝanta birdo kaj per siaj demandadoj radikaj enuigas la maljunajn mevojn, kiujn la ĉiutageco kaj rutino forte kaptintas. Ĝi ĉiam deziras flugi pli kaj pli supren, pli kaj pli



Far s-ro Muses

rapide. Ĝanatan sopiras novajn horizontojn kaj por atingi ilin, havas pli ol sufiĉan persiston kaj insiston.

Bach libere skribis en sia patrina lingvo, la angla, kio eĉ sen traduko povus disvastiĝi tra la monda.



La Fiŝeto

Samad Behrangi (1939-1968) estis irana turko kiu instruis en elementaj lernejoj pleje en vilaĝoj de Azarbaiĝano kaj verkis sian ĉefverkon, La Nigra Fiŝeto, en 1968, lasta jaro de sia mallonga 29-jara vivo, kio finiĝis per lia drono – aŭ laŭ iuj droniĝo – en riveron Arazo. La fermiteco de lia medio ĉu la politika ĉu la socia, evidente traviveblas en la verko. Probable la plejmulto de la plenkreskulaj legantoj de la libro interesiĝis pro la soci-politika interpretado de la historieto.

Eventuale Behrangi konscie-nekonscie elektis sian heroon sub la efiko de la fermita socio: fiŝo ĉiam kaptitas en la fermiteco de la akvo. Eta fiŝo estas eĉ pli malforta, neglektebla kaj katenita, kaj nigra koloro pleje signifas funebron, malesperon kaj malfeliĉon, almenaŭ en irana kunteksto.

Dum lia mallonga vivo, Irano pasigis socipolitikajn ŝanĝojn kaj ties postsekvojn plejparte trudita al ĝi de ekstero: la dua mondmilito kaŭzis okupiĝon de la lando, ŝanĝiĝon de la registaro, ... kio pli poste kondukis al interveno de Usono kaj Britujo en naciajn aferojn de Irano i.a. renversigo de treege populara registaro naciama de d-ro Mohammad Mosaddeg (1882-1967) en aŭgusto de 1953. Multaj kredas ke se lian ŝtaton Usono kaj Britujo ne faligus, Irano ĝuus multe pli bonajn statojn ekonomie, socie kaj politike. Laŭ teorio, la tria-mondaj landoj restas tria-mondaj ĉefe ĉar kiam ajn populara reĝimo aŭ ŝtatisto ekprogresigas la landon, la superpovoj de la tempo rekte aŭ nerekte faligas ilin. En Irano Mirza Tagi-ĥan AmirKabir meze de 19-a jc estas alia ekzemplo ĉirilate, kiu dum Gaĝarida dinastio (1794-1925 p.K.) estis ĉefministro. Ni memoru ke ankaŭ Japanion ekprogresigis pleje naciamaj gvidantoj post la dua mondmilito. Mosaddeg certe estis tia ŝtatisto, ĉar i.a. li penadis por naciigo de la irana petrolo for de la brita hegemonio, brile defendinte pri tio ĉe la Internacia Kortumo de Hago.

La eksterlandaj intervenoj estigis malluman etoson super la lando: kio kaŭzis malliberon, malesperiĝon, cenzuron, ... al la lando, landanoj kaj ties pensemuloj kaj verkistoj, kiel Samad, kaj multaj aliaj, el kiuj Sedeg Hedajat (1903-1951), estante "La plej influa persa prozverkisto de post Sadio (ĉ.1215-ĉ.1290)" (Hillmann 1990) i.a. sinmortigis.

Tio estus nigra rezultigado ke verŝajne sen subpremado kaj malfeliĉigo de regiono, kiel tiama Irano, alia regno, kiel Usono tiama, ne povas esti kaj resti libera kaj feliĉa! Ĝangala leĝo ĉe la maro: mevoj vole-nevole, konscie-nekonscie nutras sin per fiŝetoj.

Rilate al libereco, ekz-e, Samad kaj multaj aliaj verkantoj – kaj verkuntoj – de Irano deziris skribi en sia patrina lingvo, tamen ili ne estis permasataj tion fari! Samad certe regis la turkan lingvon pli bone ol la persan - tamen li ne estis permesata verki en ĝi. Li povis publikigi nenion en la turka! Do li devis ellerni alian lingvon, t.e. la persan, kiu estis permesata por verkado, sed ankoraŭ ne por ĉia verkado: ekzistis ankaŭ cenzuro. Krome, kiom vaste liaj verkoj disvastiĝus eĉ en la persa? Ĉu translima sukceso eblus? Sen translingviĝo? Kiu povus traduki majstre la verkon? Ĉu li



36 jara Bach

devus elleni trian lingvon? Tion fakte li provis studante la anglan, tamen tia lernado certe ne povus fruktodoni kiel estis pri la persa. La persan li povis ĉie praktiki; kio ne estis ebla rilate al la angla.

Skalo de Sukceso

Certe skalon de sukceso ĉe beletraj verkoj, difinas la skalo de ilia lingvo: ju pli vasta kaj multnombra la regnaro de lingvo kaj ties parolantoj geografie kaj demografie, des pli multa ŝanco por akceptiĝo kaj sukceso rilate al la libro.

Kiel konate, Rumio (1207-1273) nun estas plejvendata poeto i.a. en Usono. Tamen aliaj persaj poetoj, kiel ŝejko F. Attar (1119-1229?) - kiun i.a. Rumio mem konsideris pli alta ol si – ne estas tiel konataj eksterlande. Kial? Tre simple: hazarde. Studento angla estis donita flanke de sia profesoro libron pri Rumio. La studento estis Reynold A. Nicholson, elp. Rejnold A. Nikolson (1868-1945), kiu interesiĝinte en Rumion multege verkis pri li, tradukis liajn poemon en la anglan kaj publikigis ankaŭ detalajn interpretadojn pri Rumiaj verkoj. Sekve, eble, simile al Rumi kaj Attar, okazis pri Bach kaj Behrangi. Alivorte la lingvo de iliaj verkoj difinis ilian sukces-nivelon.

Ankaŭ rigardeto al gajnintoj de Nobelpremio precipe pri literaturo en la mondo bone montras ke la plejmulton konsistigas verkistoj kiuj aŭ rekte skribis angle aŭ iliaj verkoj, estis hazarde, tradukitaj anglen! Ĝuste kiel tiuj de Rumio.

Certe unu el gravaj roloj de vere internacia lingvo neŭtrala, kiel Esperanto, estas forigi tiajn evidentajn diskriminaciojn kulturajn tra la mondo. Espereble post la venko de Esperanto aŭtoroj kun diversaj patrin-lingvoj – kion ili ja ne elektis – rivalos sur egala kaj neŭtrala fundamento.

Estos ideale ke ĉiuj verkoj aŭ kreiĝos en sama lingvo, Esperanto, aŭ tradukiĝos rekte de la originala lingvo al Esperanto per la aŭtoro mem aŭ ties samlingvano. Vere sciindos la rezultoj de tia egalbaza rivalado beletra-kultura, kio certe havos plibonigajn efektojn por ĉiuj rivalontoj.

FONTOJ:

BACH, Richard, Jonathan Livingston Seagull (Ĝanatan Livingston Mevo), Fotoj far Russell Munson, Novjorko: Avon Books, 1973, 127 p.
BEHRANGI, Samad, Mahije Sijahe Kuĉulu (La Nigra Fiŝeto), Tehrano: Kanune Parvarŝe Fekrije Kudakan va Noŭgavanan, 1968.
HILLMANN, Michael. An Autobiographical Voice: Forugh Farrokhzad, Editor Afsaneh Najmabadi, Harvard University Press Cambridge, Massachusetts, 1990. Citita en: www.forughfarrokhzad.org/papers/papers2.htm.

Libro Prezento

Kiel diri...?

Praktika Esperanta frazeologio. Lentaigne. Laroque, 1983, 148p. 21cm. Kvinmilvorta laŭtema frazaro.

Ĉu vi ankaŭ spertis la embarason kiam vi volas esprimi opinion ne trovante la ĝustan vorton? En tiuj ĉi okazoj tre utilas preni libron kiu donas ĉiujn priskribajn vortojn grupigitaj laŭteme. "Kiel diri..." estas tia praktika Esperanto frazeologia libro kun 5000 esprimoj. La libron kompilis Lentaigne en Francio. La celo de la libro estas esence helpi uzantojn atingi fluan parolkapablon. Kvankam la libro aspektas iom malmoderna kaj nealloga, sed oni povas simple kaj rapide trovi la bezonatan esprimon pere de listo de 67 "ideoj" arbitre elektitaj, aŭ serĉante la kapvorton en enhav-listo fine de la libro.

Tralegante la libron, mi klopodis uzi ĝin por priskribi ĝin mem, kaj utiligi la okazon por montri kiel enhave aspektas la libro. Do, serĉante la parton "Libro-legi", mi elektis jenajn esprimojn por priskribi "Kiel diri..."-on: Stilo klara, glata, natura, lapidara, flua, rigida, familiara, telegrafa, konciza, lakona, pompa, instrua, konsulta kaj refrenca ...

Ĝenerale, la libro estas konsultinda kaj posedinda por referenci de tempo al tempo kiam oni sentas bezonon por pli klaraj kaj pli detalaj esprimoj.



Aleksandro en Ĉinio

Farid-od-din Attar Niŝaburi

Oni rakontas, ke Aeksandro, la famekonata konkeranto, ne sentis sin eĉ momenton trankvila, ĉiam pensante trudi la trupojn al aliaj landoj. Iam li trapasis Ĉinion. Li kun siaj akompanantoj kaj rajdantaro iris al palaco de la ĉina reĝo por pasigi kelkajn tagojn.

La ĉina reĝo farante unikan renkonton, aranĝis por ili festegon reĝecan kaj ordonis al kantistoj ludi kaj amuzi la gastojn. Post la ludado kaj espektakloj kuriozaj la ĉina reĝo anocis ke la manĝaĵo pretas.

Aleksandro sidis ĉe la manĝotuko sternita kaj mire ĵetis rigardon al la ĉina reĝo. La ĉina reĝo aludante al la boŭloj metitaj sur la manĝotuko, laŭ grandulaj tradicioj komplimentis lin, ke unue li prenu la manĝon.

Aleksandro kies miro ĉiu-momente estis pliiĝinta, ĵetis rigardon al la boŭloj kaj suprentiris la brovojn. En ĉiuj boŭloj kaj pladoj, anstataŭ la manĝaĵoj estis verŝitaj oro, gemoj, moneroj oraj kaj arĝentaj. Li diris al ĉina reĝo: "Kion mi manĝu? en tiuj ĉi boŭloj ne estas manĝaĵo!"

Boŭlon plengeman kial vi faris? Diru
Kiam manĝas homoj la ĉi tiajn? Diru

Aleksandro aldonis: "Ho vi reĝo, ĉu vi ŝercas kun mi? Vi jam plengemigis la boŭlojn kaj pladojn kaj volas min preni la manĝaĵon?"

La ĉina Reĝo kun ŝajniga miro diris: "Kion vi volas diri? Ĉu vi ĉi tiujn manĝaĵojn ne manĝas en via lando?"

Aleksandro ekkoleris kaj diris: "Kion vi diras? Vi troigas en ŝercado, kiu povas manĝi la gemon, mia manĝo estas du panoj se oni aldonus manĝaĵon viandan estas pli bone."

La ĉina reĝo diris alegorie: "Vi satiĝas per du-tri panoj, do, kial tiom vi invadas kaj konkeras la aliajn landojn. Ĉu tiu du-tri panoj ne pretigeblas por vi en Romo? Aleksandro, kiu ekkomprenis la alegorion de la ĉina reĝo, honteme la kapon malsuprenklinis kaj nenion diris. La reĝo daŭrigis: "Pro du-tri panoj, de ĉi tie vi iras alien? Vi atakas kun viaj trupoj landojn de aliaj, sangoverŝas, ne kompatas al maljunuloj, junuloj, infanoj, viroj kaj virinoj, nur pro tiu ĉi du tri panoj? Nun se mi ne donus al vi la panon, ĉu vi povas manĝi el tiuj ĉi oraĵoj kaj gemoj? Pro tiuj ĉi gemoj kaj oroj vi trudas la trupojn al aliaj landoj, sed vi vidas, ke ili ne estas manĝeblaj kaj por forigo de la malsato neniu de ĉi tiuj gemoj valoras!"

Oni diras, kiam Aleksandro aŭdis tiujn ĉi vortojn, nenion manĝinte forlasis Ĉinion kaj revenis al Romo.



Ŝejko Farid-od-din Attar Nejŝaburi (119-1229) estas unu el la plej grandaj mistikuloj kaj poetoj de la irana literaturo. Verkoj restantaj de li kiel "Funebra letero" superplenas de rakontoj kaj maksimoj. La supra elektita rakonto estas unu el ili, kiu elversiĝis en flua kaj simpla prozo.

F-ino M.Fahmi tradukis

Miaj instrulaboro kaj impresoj en Irano (2-a parto)

Tereza Kapista / Serbio

La morgaŭan tagon mi estis akompanata al bushaltejo kaj devus forvojaĝi al Babol-Sar, sed denove tiu irana malfruado! Mia buso ekis post 1 hora kaj 45 minuta malfruo! Nekredeble! Kial? Mi ne scias, ĉar kaj la buso kaj la ŝoforo estis en haltejo! La ŝoforoj eliradis kriante la nomojn de la urboj kien iras verŝajne tiel varbi vojaĝantojn. Tuta grupo da kursanoj akompanis min kaj tiam ni konstatis ke ni bonege povas babili dum longa tempo. Ĉe bushaltejo estas starigita longega kaj larĝa tendo en kiu oni vendadas librojn, tio estas maniero alproksimigi la librojn al publiko en lokoj kiuj estas ferenkventataj. Poste mi vidis ke tio estas kutimo en ĉiuj urboj. La lastaj rigardoj al miaj karaj gestudentoj mi ne troigas se mi diras ke vidis larmojn brili. Do, disiro elkora kaj amika!

Maŝhado ĝis revido! Afganinoj mi deziras baldaŭan kaj feliĉan reiron al via lando. Iru kaj dissemu E-ton tie! Kaj mi certas ke ili faros tion, ĉar mi sentis entuziasmon ĉe ili kun E-to. Ili vere ĝojis pro tio ke ili havis eblecon lerni kun eksterlandanino. Ili invitis min al Afganio kiam ili reiros. Ĉu mi ĝisvivos ĝis tiu tempo?

Dumvoje nia buso haltis kaj ĉiuj devis eliri por ŝlosi la buson. Ni eniris gastejĉambron aŭ kiel ili diras "ripozejon". En grandega halo estis longaj tabloj de muro ĝis muro, kun seĝoj eble pli ol 200, ĉar kelkaj busoj haltas tie samtempe. Oni povis mendi acidan lakton de ŝaflakto, panon, rizon kuiritan en lakto kun seka vinbero aŭ iun sukon ktp.!. Por mi tute nekutimaj aferoj en restoracio.

En Babol-Sar surprizo! Neniu atendis min! Mi havis telefon-numeron, sed la homoj tuj rimarkis min ke mi staras, estas eksterlandanino kaj ion atendas. Multaj demandadis min kaj deziris helpi. Vere la irananoj estas helpopretaj mi tion multfoje konstatis. Finfine trovis min f-ino Anahita Karamneĵad kun s-ro Pajam Noŭruzi kiuj veturigis min al la domo de s-ino Zahra Karimi, profesorino en kies domo mi loĝos dum 4 tagoj. Tiu domo estas vilao konstruigita de la lasta ŝaho kaj post la islama revolucio en tiuj vilaoj estis enloĝigitaj la universitataj profesoroj. Bonega solvo! Montriĝis ke mi konas la



edzon de Zahra, Golamreza sed pro tio ke en Irano la edzino ne prenas la familian nomon de la edzo mi ne tuj komprenis al kies domo mi iras. Babol-Sar estas bela urbo (ili diras eta, sed 330 000 loĝantoj laŭ mi granda) tra la centro fluas rivereto, ĉie videblas la mandarinoj jam maturiĝantaj kaj kiel etaj sunetoj brilas dense inter folioj. La rizkampoj estas nun vakaj sed videblas la trairejoj inter akvumitaj areoj ĉe Kaspia maro. Mi du-foje estis ĉe la bordo kaj havis impreson ke ĝi vere estas marego, iom severa, eble ĉar estis decembro. Mi demandis kie estas la plaĝo? La vira ĉi tie sed la virina tute aparte malantaŭ la roko iom for. Mi ne komentariis!

En Babol-Sar mi estis bonege prezentita kaj ĉie akceptita kun granda respekto. Mi estis gvidata al Gubernia Domo kie renkontiĝis la E-istoj kaj je mia miro venis la guberniestro mem saluti min kaj bonvenigi en sia urbgubernio. Ankaŭ li bonintence parolis pri nia klopodo disvastigi neŭtralan lingvon kaj dankis min pro mia alveno kaj laboro. Mi faris prelegon kun titolo "Kiel uzi E-ton." La bela salonego ne restis malplena, mi ĝojis vidi tiom da interesatoj. Post prelego regalo: kukoj, sukoj. La etoso amika kaj vigla. Oni starigis demandojn kaj mi respondadis. Mi konstatis ke Zahra havas aŭtoritaton kaj estas bona organizantino kaj kun ĉiama rideto kaptas la homojn kaj ilian intereson pri afero pri kiu agas. Krom E-to ŝi luktas ankaŭ por virinaj rajtoj. Ni iris viziti la Fakultaton, sed ne estis labortago. Ĉe enireja alto rimarkindas rubando

sed bedaŭrinde mi ne povis legi la persan tekston sed mi vidis truojn sur Ĝi. Mi ricevis la klarigon ke en la jaro1999 okazis studentaj protestoj kiam "hazarde" estis mortpafitaj flanke de policistoj kelkaj studentoj. Pro tio hodiaŭ la studentoj ne frekventas la instruadon memore al tiu tago. Simbole la truoj prezentas lokon kie trairis la kugloj! La gestudentoj promenadis en parko kaj babiladis en grupetoj sen iu ajn signo de demonstrado.

En la domo ili ĉiuj estas sen kaptukoj kaj tiam mi miregis pro nigraj, longaj, silkbrilaj hararoj de irananinoj.

Ankaŭ ĉi fakultato havas procente pli da studentinoj. Mi ankaŭ ĉeestis literaturan vesperon ĉe Fakultato. Fascina estas la lingvo kiam sonas en la formo de poezio, farsi lingvo estas milda kaj belsona. La aŭtoro legas sian poemon kaj poste la ĉeestantoj kaj profesoroj analizas ĝin. Persio iam estis tre konata pro antikvaj verkistoj kiel Ferdoŭsio, Kajjam, Rumijo, Hafezo kaj aliaj, kiuj samtempe estis ankau famaj filozofoj. Pro tio mi ne miris ke la kursanoj tuj post kelkaj studhoroj provis "verki" poemojn. Kaj la enhavo estis pri hirundo, amo kaj foresto de amato. En TV ni rigardis kiel la advokatino, aktivulo por homaj rajtoj, la unua islamanino, iranino Ŝirin Ebadi ricevis la Nobel-Pac-Premion. (Sen kaptuko kun "videblaj haroj"!!! Ja, punebla se irane!) Poste en lando okazis festaj kunvenoj omaĝe al la granda honoro kaj la virinoj defendis ŝin kontraŭ la ofendoj pro la forprenita kaptuko.

"Ŝirin naskiĝis en la jaro 1947 kaj estis inter la unuaj juĝistinoj en Tehrano. Sed post la Revolucio en 1979 ŝi devis eksiĝi de tiu posteno kaj nun laboras kiel advokatino. Ŝi estis la advokato de familioj de la pafitaj studentoj en la jaro 1999 kaj aliaj viktimoj intelektuloj dum seriaj murdoj en la jaroj 1999-2000. Ŝi estas ankaŭ granda batalanto por la Reformigo de Islamo kaj nova interpretado de islama juro kiu estas harmonio kun bazaj homaj rajtoj kiel demokratio, egaleco antaŭ la leĝo, religia libereco, libera parolado ..." . (Rimarko: La tekston mi prenis el Biografio de Ŝirin fare de Norvega Nobel-Komitato)

Eble iu povos diri, tio ne havas kunligon kun Esperanto. Sed havas ĉar inter virinoj kiuj simpatias Ŝirin estas multaj irananinoj esperantistaj. En Babol-Sar mi montris la Cseh metodon al kursanoj kun kiuj laboras d-ino Karimi. Dum 2 horoj mi montris ĉiujn gramatikajn regulojn kaj kelkajn spritaĵojn kiujn ni uzas dum niaj kursoj laŭ Cseh metodo. Diligenta helpanto de Zahra estas Pajam Noŭruzi kiu preparis la renkontiĝon. Estis plena ejo. Post "lernado" mi prezentis al ili teatraĵeton pri parolema edzino, sed la edzo kiun rolis Golamreza devis nur silenti. Mi sentis ke ili vere ĝuis la komedieton. Mi tion faris tute ne planite kiam mi eksciis ke ili ne havas teatron. Post tiu longa renkontiĝo oni regalis nin per kukoj kaj ni kune iris al la rivero kie sur ŝipo funkcias tetrinkejo. Ĉiuj estis vere gajaj kaj subite babilemaj.

Poste mi estis gastino ĉe la fratina domo de Anahita Karamneĵad. Granda familio, fratino, bofrato, kuzoj, nevoj, najbaroj, amikinoj ktp. la infanoj ĉarmaj kaj la knabo 8-jara al mia demando jesis iri kun mi al Eŭropo. Mi kantigis ilin kaj ĝis la fino de vespero ili jam povis kanti en E-to! Ili tute ne sentis sin ĝenataj de nekonata gasto kaj ni manĝegis dum 2 horoj. Hazarde mi ie diris ke mi ŝatas fiŝojn kaj en ĉiu domo mi havis fiŝojn sed ĉiam alimaniere preparitan. Irananoj ŝatas vespere longe manĝi kaj paroladi ĝis post la noktomezo, eĉ la infanoj ne iras dormi. Sed matene tro longe dormas. Tio estas verŝajne pro la varmega somero kiam nur nokte oni havas apetiton kaj estas pretaj babiladi kaj kunesti. Plaĉis al mi la tetrinkejo sur la ŝipo kie en unu parto estas separigitaj podioj kovritaj kun tapiŝoj sur kiu la gastoj sidas(sen ŝuoj) turkmaniere kaj la teo estas servata sur la tapiŝo, en alia parto sidas la viroj kaj nargilas.

Mi vizitis la studentan hejmon de la knabinoj. En unu ĉambro loĝas po 6 studentinoj. Ili invitis la amikinojn por prezenti eksterlandaninon. En la domo ili ĉiuj estas sen kaptukoj kaj tiam mi miregis pro nigraj, longaj, silkbrilaj hararoj de irananinoj. Ili starigis multajn demandojn sed ege interesiĝis pri virinaj rajtoj. Ni ankaŭ parolis pri deviga portado de ĉadoro(nigra pelerinaspekta longa tuko kiu tute envolvas la virinojn). Kun unu el ili kiu konas jam sufiĉe E-ton ili petis ke mi interparolu por ke ili aŭdu kiel sonas E-to. Ili senescepte ĉiuj lernas la anglan. Ĉiuj diris al mi ke ili studas kaj preparas sin vivi eksterlande, kaj planas ekhavi postenon kun fakultata diplomo. Mi dubas ke ili sukcesos ekhavi rajton enmigri ien ajn! Nur kiam mi eliris kaj vidis en koridoro monteton da ŝuoj tiam mi komprenis ke estis multegaj knabinoj kun mi. Oni ne rajtas ien ajn eniri kun ŝuoj. Mi taksas utila

tiun renkontiĝon, sed mi ne havas informon ĉu ili komencis lerni E-ton aŭ ne, sed ili promesis al mi. Mi estis regalita per fruktoj. La lastan vesperon Noŭruzi venis kaj donacis al mi VCD pri Irano, ilia regiono kaj siaj artaj fotoj pri floroj kaj birdoj akompanata de ege konvena muziko. Irananoj ŝatas la muzikon kaj havas belan muzikon sed nur la viroj kantas! En nigramerkato oni povas aĉeti diskojn de virinoj, sed ili estas produktitaj eksterlande kaj malpermesataj!

La 13-an de decembro mi forlasis Babol-Sar. Denove la buso malfruis ĉ. 40 minutojn. Intertempe oni kriis kelkfoje ies nomon. Ĉu eblas ke ni atendas iun malfruanton? De Zahra mi adiaŭis kiel veraj longaj amikinoj.

> Persio iam estis tre konata pro antikvaj verkistoj kiel Ferdoŭsio, Kajjam, Rumijo, Hafezo kaj aliaj, kiuj samtempe estis ankau famaj filozofoj.

La vojo ĝis Tehrano serpentis tra neĝkovritaj montoj, altaj, belegaj, kaj senarbaj. La beleco de pejzaĝo kaptis mian atenton. Post ĉiu tunelo aperis novaj, pli altaj pli belaj montoj. Kaj tiel dum 5 horoj. Mi bedaŭris ke mi ne havis kameraon filmi tion. En Terhrano min atendis bone parolanta Esperantisto. Per taksio ni iris al Irana Esperanto-Centro. Jam estas preparita la lernoĉambro, dekorita kaj ekipita per novaĉetitaj ruĝaj veluraj seĝoj. Venis ankaŭ filmisto. Sed mi iom malkontentis ĉar ne venis multaj komencantoj. Mi gvidos Cseh metodan kurson, sed kelkaj jam komencis iomete lerni. Post ili venis la dua grupo tio estas daŭriga kurso planita seminario por instruistoj, laŭ nova regulo de IEI la tiel nomata "enkonduka". Estas pli ol dek homoj. Mi uzis la libron de Spomenka Ŝtimec "Esperanto ne estas nur lingvo "ĉar tie estas prilaboritaj tekstoj kiuj rilatas kun okazaĵon en Esperantio. Poste ili respondadis al starigitaj demandoj. Ankaŭ ni prilaboris la gramatikaĵojn kiuj apartenis al unuopaj lecionoj.

Dum kelkaj noktoj mi estis gastino ĉe Nazi Solat. Ŝia domo estas agrabla iom pli eŭropeca kaj mi havis apartan ĉambron kun lito! Sed ho, ve Tehrano grandega megapoliso! Loĝas en ĝi dum-tage 13 kaj dum nokto 10 miliono da homoj, ĉar alvenadas dum tago la laboristoj kaj gelernantoj!



En la oficejo de Irana Esperanto-Asocio kun kelkaj gelernantoj

Milionoj da autmobiloj! Miloj da busoj, miloj da taksioj! Motorbicikloj sennombraj! Tri linioj de subtera trajno-metroo. Vere la metroo estas moderna, konstruis ĝin parte japanoj parte ĉinoj, la vagonoj estas japanaj. La unuaj du vagonoj estas je la dispono de virinoj!

Tamen la trafiko simple dirite estas terura kaj danĝera. Neniu trairas la straton sur la zebra irejo kaj neniu rigardas la trafiklumigilon, nek la stiristoj nek la piedirantoj. Trairi al alia flanko de la strato estas danĝera aventuro. Mi vere timis trairi kvankam en mia urbo ankaŭ estas du miliono da loĝantoj, tamen ni scias kion signifas la ruĝa lumo. Sed mirinda afero ĉar dum tuta mia restado mi ne vidis trafikiakcidenton! Sed la nesufiĉe rafinigita benzino polucias. Kiel nebulo la aero estas densa super la urbo. Oni diras ke Tehrano estas unu el la plej poluciitaj urboj en la mondo. Ĝis la loĝejo ni bezonas unu horon per taksio! Kaj mi kelkfoje vojaĝis sola.

> Hazarde mi ie diris ke mi ŝatas fiŝojn kaj en ĉiu domo mi havis fiŝojn sed ĉiam alimaniere preparitan.

La 14an de decembro venis kvar afganinoj Dijana, Akbari, Salehi kaj Saĝedi kun Vahid Partovinia. Nia denova renkontiĝo estis elkora parencsimila. Ili morgaŭ ĉeestos Zamenhofan tagon. Mi ĝojis denove vidi ilin. Du el ili dormis ankaŭ ĉe Nazi kaj ni denove longe babiladis ĉiuj kune.

Daŭrigota



Ŝuŝo, 6000-jara Urbo

Ĉefurbo de diversaj antikvaj imperioj, loĝata de popoloj kiel elamanoj, persoj, partoj kaj medoj; vidis en si famulojn kiel Darjuŝo la granda, reĝino Estera, Aleksandro la granda, kaj …

Verkis: Asad Mahbub

Ŝuŝo (48 18'E, 32 05'N), Suzo (laŭ PIV) aŭ *Ŝuŝan* (laŭ la Biblio) la antikva ĉefurbo de la imperio de Elamo, en sudokcidenta Irano, estis administracia centro kaj reĝa loĝejo de la ahemenidoj (550-330 a.K.). Ĝi estis la orienta finstacio de la Persa Reĝa Vojo, kiu kuris okcidenten al Lidio Sardiso, por ĉ. 2575 km. Ĝi trovas sin ĉ. 240 km norde de la Persa Golfo apud la bazo de la Zagros-montoj. Ŝuŝo estis unu el la plej gravaj reĝaj urboj dum la Persa Imperio.

Ŝuŝo estis la preferata loĝejo de la persa reĝo Darjuŝo (Dario laŭ PIV, aŭ Darius) I la granda (522-486 a.K.). Ĝi restis populara vintra restadejo de la reĝoj persaj ĝis longa tempo. Samkiel Frye (1976, p.107) diras:
"La grava ĉefurbo de la (persa) imperio post Darjuŝo estis la urbo Ŝuŝo, kvankam Hamedan-Ekbatano devis konservi sian antikvan prestiĝon kiel antaŭa ĉefurbo kaj ideala somer-restadejo por la kortego."

Ŝuŝo estas unu el la plej malnovaj urboj en la mondo. Elfosadoj montris tion, ke homoj estis loĝantaj ĉe la tiel nomita Akropolo en 5000 a.K. La trovitaĵoj ankaŭ pruvis la ekziston de urbaj strukturoj ĉ. 4000 a.K. Ankaŭ tio estas akceptebla ke la urbo, troviĝanta inter la riveroj Karĥeo kaj Dezo - unu el ĉi tiuj estas la antikva Eŭlaeo - estis la politika centro de Elamo jam en la kvara jarmilo a.K. La ruinaĵoj de kastelo sur kruta montosupro datiĝas je tiu ĉi periodo. Ĝi estis surkonstruita per moderna kastelo, kiu estis uzata per la francaj arkeologoj, kiuj elfosis la urbon ekde 1897 poste.

Dua parto de la urbo nun estas nomata la Reĝa Monteto kaj enhavas la ruinaĵojn de templo de Ninhursang. Tria parto de la urbo estas la Metiista Kvartalo. La asiria reĝo Aŝurbanipalo detruis la elaman ĉefurbon inter 645-640 a.K.



Bildo 1: Modelo de Ŝuŝo

Rekonstruado de Ŝuŝo

La urbo estis rekonstruita per Darjuŝo la granda. La Apadana-palaco klare estis lia preferata loĝejo. La greka esploristo Herodoto (ĉ. 480-425 a.K.) helena verkisto kaj epitetita kiel la patro de la historio, kiu multe skribis pri la ahemenida imperio, ne menciis pri alia ĉefurbo. La scenejo de la biblia libro de Estera estas Ŝuŝo, kie reĝo Ĥaŝajarŝa (Aĥaŝveroŝ aŭ Xerxes 486-465) regis. La reĝo post forigo de la edzino-reĝino, serĉante pri nova edzino, kiu iĝus la nova reĝino de la persa imperio, kolektigis plej belajn junulinojn de diversaj partoj en kastelon en Ŝuŝo, kaj post du duonjaroj – dum kiuj la junulinoj estis

plibeligantaj sin pere de respektive mirha oleo kaj poste per aromaĵoj kaj aliaj ŝmiraĵoj - Estera estis elektita.

Bedaŭrinde, granda fajro dum la regado de Ardeŝiro I, la Longbraka (Artaxerxes I Longimanus, 465-424) detruis grandan parton de la konstruaĵoj de tiu ĉi epoko. Tamen ĝi estis rekonstruita, kaj povis esti elfosita en la dudeka jarcento. Bedaŭrinde, eĉ la ruinaĵoj ne restis sendamaĝaj: ili estis parte detruitaj dum la Unua Golf-Milito.



Bildo 2: Area foto de Ŝuŝo, vidata de sudo

Sur la bildo, la Apadana-palaco estas videbla ĉe supro maldekstre. Ekzistis tri kortoj, du enirejaj pordegoj kaj unu *apadana* (spektantara halo), kies tegmento estis subtenata per 36 kolumnoj ene kaj 36 kolumnoj ekstere. Ĉi tie estis la loko de la fama okazaĵo transdirita per Herodoto:

"Kiam Darjuŝo estis reĝo de Persujo, li alvokis la grekojn kiuj okaze ĉeestis lian korton, kaj demandis de ili kion ili postulus por manĝi la mortintajn korpojn de siaj patroj. Ili respondis ke ili ne farus tion por kiu ajn mon(sum)o en la mondo. Poste, antaŭ la Grekoj, kaj tra interpretisto, tiel, ke la grekoj povis kompreni kio diriĝis, li demandis de iuj hindoj de la tribo nomata Kalatia, kiuj efektive manĝis la mortintajn korpojn de siaj gepatroj, kion ili postulus por bruligi la kadavrojn. Ili eldiris krion de hororo kaj evitigis lin mencii tian teruran aferon." [Herodotus, Histories 3,38; tradukis anglen: Aubrey de Selincourt]

Reĝo Ardeŝiro (Artaxerxes) II Mnemon (404-358) konstruis duan spektantaran halon sur la kontraŭa bordo de la rivero, kiu estas videbla sur la malsupro de la bildo maldekstre.

Rimarkinda Tabelo

Sekve de longjaraj elfosadoj, multaj antikvaĵoj jam troviĝis en Ŝuŝo. Tamen eble la plej dirivaj estas diversformaj kaj diverslingvaj tabeloj kaj skribaĵoj. I.a. rimarkinda trilingva tabelo en la palaco, nomita DSf, detale priparolas kiel Darjuŝo konstruis sian restadejon. Ĉi tie ni legas parton de ĝi:

"Granda Dio estas Ahura-Mazdo, kiu kreis ĉi tiun teron, kiu kreis foran ĉielon, kiu kreis homon, kiu kreis feliĉon por homo, kiu faris Darjuŝon reĝo, la reĝon de reĝoj, la mastron de mastroj.

Darjuŝo la Reĝo diras: Pere de la favoro de Ahura-Mazdo mi konstruis ĉi tiun palacon.

Darjuŝo la Reĝo diras: Ahura-Mazdo, la plej granda el la dioj kreis min, faris min reĝo, donacis al mi ĉi tiun regnon, granda, posedanta bonajn ĉevalojn, posedanta bonajn homojn.

Pere de la favoro de Ahura-Mazdo, mia patro Viŝtaspo (Hystaspes) kaj Arsamo (Arsames) mia avo ambaŭ estis vivantaj kiam Ahura-Mazdo faris min reĝo sur tiu ĉi tero.

Al Ahura-Mazdo tiel estis la deziro: li elektis min kiel sian homon sur la tuta tero; li faris min reĝo sur la tuta tero.

Mi adoris Ahura-Mazdon. Ahura-Mazdo portis al mi helpon. Kio estis pere de mi ordonita fari, tion Li farigis sukcesa por mi. Kion mi faris, mi faris pere de la favoro de Ahura-Mazdo.

Ĉi tiu palaco kiun mi konstruis ĉe Ŝuŝo, de malproksime ĝiaj ornamaĵoj estis alportitaj.

De miljaroj antaŭe Ŝuŝo havis evoluintan irigacian sistemon.

Malsupren la tero estis fosita, ĝis mi atingis rokon en la tero. Kiam la elfosado estis farita, tiam masonaĵoj estis plenigitaj malsupren, ĉ. 40 ulnojn funda, en alia parto 20 ulnojn funda. Sur tiu masonaĵo la palaco estis konstruita.

Kaj ke la tero estis fosita malsupren, kaj ke la masonaĵoj estis plenigita malsupren, kaj ke la sun-sekigitaj brikoj estis molditaj, la babilonaj homoj plenumis ĉi tiujn taskojn.

La cedra ligno, ĉi tio estis alportita de monto nomita Libano. La asiriaj homoj alportis ĝin al Babilono; de Babilono la karioj (Carians) kaj la jaŭnoj (Yaunâ) [=grekoj] alportis ĝin al Ŝuŝo. La yakâ-ligno estis alportita de Gandeharo kaj de Karmano.

La oro estis alportita de Lidio kaj de Baktrio, kio ĉi tie estis prilaborita. La

lazurŝtono kaj karneolo kiuj estis prilaboritaj ĉi tie, ĉi tio estis alportitaj de Sogdio. La gemo turkiso, ĉi tio estis alportita de Ĥarazmo, kio estis prilaborita ĉi tie.

La orajistoj kiuj prilaboris la oron, tiuj estis medoj kaj egiptoj. La viroj kiuj prilaboris la lignon, tiuj estis lidoj kaj egiptoj. *La viroj kiuj elfaris la bakitajn brikojn, tiuj estis babilonanoj. La viroj kiuj ornamis la murojn, tiuj estis medoj kaj egiptoj.*

Darjuŝo la Reĝo diras: "Ĉe Ŝuŝo tre bona laboro estis ordonita, tre bona laboro estis kondukita al kompletiĝo.

Min Ahura-Mazdo protektus, kaj Viŝtasp (Hystaspes) mian patron, kaj mian landon."

Ĉi tiu teksto estas tre interesa ĉar ĝi mencias nomojn de multaj diversaj nacioj. Laŭ Frye (1976, p. 108): "Ĉi tie probable ni havas la plej kosmopolitan laboristan grupon kunformiĝinta kiam ajn ĝis tiu tempo."

"Konkeru tiun urbon, kaj tiam vi ne bezonas timi defii Zeŭson pri riĉaĵoj."

Simbolo de Potenco

La palaco estis klare politika propagando, kie ĉiu vizitanto estus impresita per la grandeco de la imperio.

Post la falo de la aĥemenida imperio kaj la regado de Aleksandro la granda, Ŝuŝo fariĝis parto de la selukida imperio. Aleksandro eniris Ŝuŝon15an de decemro 331 a.K. Post tio Ŝuŝo estis nomata Selukio-sur-la-Eŭlaeo.

Palaco en greka stilo estis starigita apud la palaco de Darjuŝo. La administracia centro, tamen, estis en la suda parto de la urbo, kie preskaŭ ĉiuj grekaj kaj partaj tabeloj estis eltrovitaj.La urbo ankoraŭ estis vigla kiel komercocentro tra la partaj kaj Sasanidaj tempoj, ĝis ĝia kaptiĝo (ĉ.640 p.K) per islamaj fortoj. Ŝuŝo restis grava ĝis la dektria jarcento.

Reeltrovita en 1850, Ŝuŝo estis preskaŭ kontinue sub elfosado pere de francaj arkeologoj ekde 1897. Kvankam ekloĝigo datiĝas de neolitikaj tempoj (ĉ.4000 a.K.), la ĉefaj gravaĵoj ĉe la loko estas kvar grandaj teramasoj reprezentantaj la citadelon, la palacon de Darjuŝo I (r. 521-486 a.K.), kaj du sekciojn de la antikva urbo. Gravaj trovitaĵoj ĉe Ŝuŝo inkluzivas malnovajn pentritajn argilaĵojn kaj sigelilojn, elamajn skribojn, vastan tombejon, kaj la faman steleon de Hamurabo (1730-1685 a.K.) surportanta lian jur-kodon.

Riĉeco de Ŝuŝo

"Konkeru tiun urbon, kaj tiam vi ne bezonas timi defii Zeŭson pri riĉaĵoj." Tiel Aristagoraso de Mileto (Miletus) priskribis la enorman riĉecon de la reĝa trezorejo ĉe Ŝuŝo al Kleomeno (Cleomenes) de Sparto por peti lian helpon antaŭ la aborta ionia ribelo kontraŭ Persujo (ĉ. 490 a.K.). Cetere, li ne ekĝuis la heplon, plejprobable pro la longa vojo inter la Mediteranea marbordo kaj Ŝuŝo, kiun Kleomeno devis pasigi (Arberry, 1953, p.319).



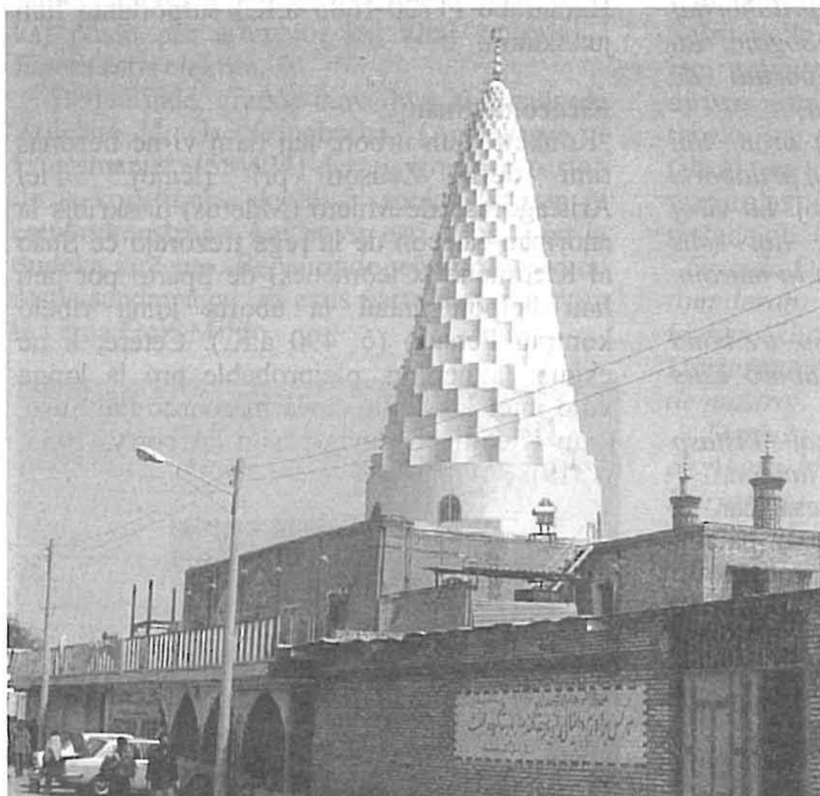
Persa gardisto, Louvre-muzeo, Parizo



Irigaciaj Sistemoj

La irana altebenaĵo estas seka plejparte. Tial akvo ludas tre gravan kaj decidan rolon en tre diversaj terenoj: de agrikuturaj kaj ekonomiaj ĝis arkitekturaj kaj urbanizadaj (urbanismaj). Frye (1967, p. 9-10) ĉi-rilate skribis:

"Hodiaŭ sur la (irana) altebenaĵo nur en nord-okcidenta Irano, en la provinco Azarbajĝano, seka (perpluva) kultivado estas farebla, kaj tio devis esti ĉefe sama en la



Maŭzoleo de Danialo

pasinteco. En aliaj lokoj irigacio estas bezonata, kaj por konservi la karan akvon de vaporiĝo sub varmega suno, aŭ por konduki ĝin sekure tra pora tero, rimarkinda sistemo da subteraj kanaloj evoluiĝis. Irigacia kanalo – nomata *kanato* en okcidenta Irano, kaj *karizo* en orienta Irano – estas antikva en Irano, ĉar Polibius (Polybius, *Historia*, X.28) mencias ĝian multnombran ekziston en Medio."

Ankaŭ la unua ventmuelilo utiligita por irigacio estis inventita pere de babilonanoj ĉ. 1700 a.K. Eĉ nun en Ŝuŝo kaj la ĉirkaŭaĵo troveblas funkciantaj kanatoj kaj irigaciaj ventmueliloj.

Ŝuŝo en la Biblio

La Biblio menciis tri homojn rilate al Ŝuŝo :

1) Ĉe Ŝuŝo Estera elektiĝis kiel la Reĝino de Persujo (Estera 1:1-2:17) en la tagoj de Aĥaŝveroŝ t.e. Ĥaŝajarŝa I, aŭ Xerxes I (486-465)

2) Ĉe Ŝuŝo Nehemiah servis kiel pokalisto por Ardeŝir I, la Longbraka (465-424), kiam li ricevis la novaĵon pri la muroj de Jerusalemo (Neh 1:1)

3) Ĉe Ŝuŝo Danielo spertis vizion pri la venontaj invadoj per Persujo kaj Grekujo (Dan 8:2).



Restaĵoj de la reĝa palaco en Ŝuŝo kiun protektas Irana organizaĵo pri kulturaj-herdaĵoj

Fontoj:

1- R. N. Frye, *The Heritage of Persia* (La Heredaĵo de Persujo), 2a red. Londono: Sphere Books Ltd, 1976, 330 p. (1a eld. Great Britain: Weidenfeld & Nicholson Ltd, 1962)

2- R. Boucharlat, "*Susa under Achaemenid Rule*" ("Ŝuŝo sub Aĥemenida Regado") en: John Curtis (red.) *Mesopotamia and Iran in the Persian Period: Conquest and Imperialism 559-331 BC* (Mezopotamio kaj Irano en la Persa Periodo: Konkero kaj Imperiismo 559-331 a.K.) (1997 Londono) 54-67. Citita el: http://www.livius.org/su-sz/susa/susa.htm

3- A.J. Arberry (Red.), *The Legacy of Persia* (La Postrestitoj de Persujo), London: Oxford University Press, 1953 (represita en 1963 kaj 1968), 421 p.

4- www.bible-history.com/

5- www.parspage.com/history/cities.htm

6- www.archaeonia.com/

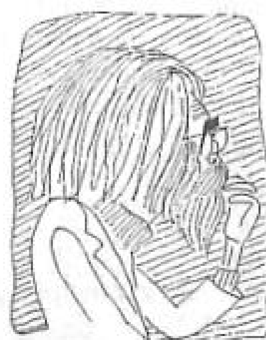
7- www.scaruffi.com/neareast.html

Naĝado de fiŝo daŭras vivon

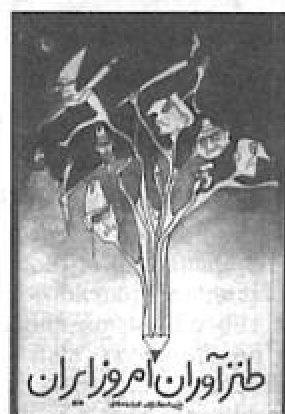
Vort-Karikaturoj

Parviz Ŝapur (1923-), kies pseŭdonimoj estas Kami kaj Mah-doĥt, naskiĝis en Tehrano, kaj verkis multajn librojn, i.a. 3 volumojn da tio, kion en la persa li nomis *Karikalamatur*, t.e. vortaj karikaturoj.

Jene venas traduko de kelkaj liaj vortkarikaturoj elektitaj el libro titolita Hodiaŭaj Satiristoj de Irano, kio per si mem montras lian pozicion en la persa literaturo nuntempa. La libro prezentas 40 verkistojn kun fragmentoj el iliaj skribaĵoj.



Karikaturo de Parviz



Kovrilo de la libro Hodiaŭaj Satiristoj de Irano

Per maŝin-pafilo de mia koro, mi for-pelis la morton dum tuta mia vivo.
Kaĝa pordo malfermas al ĉiuj birdoj.
Mi tiom amas malplenan kaĝon, kiom ĉiujn birdojn.
Printempa burĝono vekas la arbojn el la vintra dormado.
Tapiŝfloroj plenplenas da ekzisto-floro de tapiŝistineto.
La stelo sloganas meznokte: "Morton al la mallumo!"
Naĝado de fiŝo daŭras vivon.
Ĉiu maljuna arbo povas esti juna seĝo.
Birdo, kiu nestas sur seka arbo, ĝiaj idoj eloviĝos en ĉarpentejo.
La lasta neĝo estas mortotuko de vintro.
La adiaŭvortoj de parolema homo estas aŭdindaj.
Danka floro ek-kreskas sur la tombo de ĝardenisto.
La ĝardenisto testamentis ke oni flor-brodu lian morto-tukon.
Furiozaj ondoj plugas la maron.
Ombroj de kvar rasoj estas samkoloraj.
Korpulsado de kvar rasoj samlingve kondamnas rasismon.

Fonto:
Biĵan Asadi-pur kaj Omran Salahi (Red.), *Tanz-avarane Emruze Iran* (Hodiaŭaj Satiristoj de Irano), Tehrano: Morvarid, 1986 (3-a eld.), 375 p., p. 219-227.

Elektis kaj tradukis: (s-ino) Behĝat Mamduhi

Omar Ĥajjam:

Estas vizaĝo mia kaj bulkoj sen konkuro,
***tulipoj – miaj vangoj, cipres' – mia staturo*[1]**
tamen ne klaras, kial la Dekorist' eterna
***ornamis la festhalon de l' Ter' per ĉi figuro.*[2]**

1.En la persa literaturo cipreso simbolas altecon (kiel en tiu ĉi verso) kaj liberecon. Laŭ PIV, en la okcidento ĝi simbolas funebron.
2.La Robaioj, Umar Kajjam, Trad. . Waringhien, Antverpeno: 1984 (2a eld.), 107 p: r. n-ro 79.

Je dolĉa animo...

Hosejn Alizadeh (Hamed) studis Esperanton multajn jarojn antaŭe sed pro manko de kontakto, li pensis ke la movado ne estas vigla en Irano kaj forgesis la lingvon, ĝis kiam li hazarde vizitis la budon de Irana Esperantisto en ĉijara gazetara festivalo. Li nun komencis relerni Esperanton. Krome li estas poeto en la persa. Kelkaj poemoj el lia poemaro (Be ĝane ŝirin..., Je dolĉa animo...) estas elektitaj kaj tradukitaj al Esperanto.

Komenco kaj fino
Jarkomenco:
Kajero blanka,
Jarfino:
Kajero nigra kaj malmanka.

ابتدا و انتها
ابتدای سال:
دفتری سپید
انتهای سال:
دفتری سیاه و خط خطی!

Memoroj
La drako de amaraj memoroj,
Foje
La antilopon de dolĉaj memoroj,
englutas,
Ve!

خاطرات
اژدهای خاطرات تلخ
گاه
آهوی خاطرات شیرین را
می بلعد
آه!

La mondo-bazaro
La mondo estas bazaro,
Kun nia multnombra aĉetantaro,
Atentu!
Ke ni ne vendu nin kontraŭ centon da dolaro,
Ho amik'!

بازار جهان
این جهان بازاری است
و خریدار من و تو بسیار
هشدار!
که خود را به پشیزی نفروشیم
ای یار!

Lamparo de l' koro
Nia okulo,
Estas lampo,
Nia koro,
Estas lamparo.

چلچراغ دل
چشم ما
چراغی است
دل ما
چلچراغ.

Revo
Hieraŭ:
Revo kiu forflugis,
Morgaŭ:
Revo kiu sekvos,
Hodiaŭ:
Ĉu koŝmaro inter du revoj?

رویا
دیروز: رویایی که پر زد
فردا
رویایی است در پی.
امروز آیا
کابوسی میان دو رویاست؟

Pli bela
Bonas belulino,
Sed
Poetino
Duoble pli belas!

زیباتر
زن زیبا خوب است
اما
زن شاعر
دوبرابر زیباست!

Tradukis: Kejhan Sajjadpur

Irana Kino
kaj novaj provoj

Oni kutime dividas iranajn filmojn al du kategorioj. La unua konsistas el festivalaj filmoj; t.e. filmoj arte kaj enhave altaj kiuj ricevas premiojn en internaciaj festivaloj. Sed en Irano tiuj filmoj ne allogas plimultajn ordinarajn filmrigardantojn kaj do nur havas malmulte da klientoj. Al tiu kategorio apartenas filmoj kiel "La gusto de ĉerizo" de Abbas Kiarostami, "La nigra tabulo" de Samira Maĥmalbaf, "La koloro de Dio" de Maĝid Maĝidi kaj aliaj. La dua kategorio konsistas el ordinaraj filmoj. Tiuj filmoj plaĉas al ordinara irana filmspektanto sed arte ili ne valoras alte. Plejmulto da iranaj filmoj klasifikiĝas en tiu kategorio. Verŝajne tiu divido estas iom arbitra kaj kelkaj filmoj povas aparteni al ambaŭ kategorioj kaj kelkaj al neniu.

Ŝajnas ke iranaj filmproduktistoj klopodas provi filmgenrojn jam sukcesajn eksterlande kaj serioze ne provitajn enlande por savi iranan kinindustrion.

Dum la lastaj jaroj irana kinindustrio frontis grandajn financajn problemojn.. La kialo de tiuj problemoj estas tio ke ordinaraj filmoj fariĝis tre ordinaraj kaj ties klientoj iom post iom malpliiĝas. Festivalaj filmoj ankaŭ laŭdivide estis malmultklientaj. Ŝajnas ke iranaj filmproduktistoj klopodas provi filmgenrojn jam sukcesajn eksterlande kaj serioze ne provitajn enlande por savi iranan kinindustrion. Jen kelkaj ekzemploj por tiu hipotezo:

"La brilaj noktoj" de Farzad Motamen. La filmo estas bazita sur ama novelo de Fyodor Dostoyevski. La rakonto jam trifoje filmiĝis: "Quatre nuites d'un rêveur" de Robert Breson, "Le Notti bianche" de Luchino Visconti kaj "Belyye Nochi" de Ivan Pyryev. La filmoj temas pri triangula amo. Junulino intencas viziti sian pasintjaran amaton. Li promesis reveni dum unu el kvar difinitaj noktoj al definita loko. Dume ŝi konatiĝas kun viro kaj



Sceno de "Viziti Papagon"

nova amo estiĝas inter ili. La nova amo fortiĝas pro ne reveno de unua amato dum unuaj tri noktoj. Sed fine li revenas kaj tiu nova amo estingiĝas. La irana versio similas al la aliaj sed pli-malpli bone iranigita. La kialo de konatiĝo kun la dua amato ne estas ŝia sinmortigo sed problemoj far strataj knaboj kaj saviĝo per la dua amato. La dua amato estas juna universitata profesoro pri persa literaturo kiu legas persajn poemojn dum la filmo por la junulino. La afiŝo de la filmo "Le Notti bianche" staras sur la muro de la profesora hejmo. Tio montras la respekto de la reĝisoro al siaj antaŭuloj.

Virinoj kiuj estas lacaj pro supereco de viroj speciale en evoluantaj landoj, ĝuas vidi venkon de kelkaj siaj sam-seksanoj super aliseksanoj!

"Duelo" de Ahmad Reza Darviŝ, la plej elspeziga irana kaj eĉ mezorienta filmo ĝis nun. Estas longatempe ke Holleywood faras elspezigajn filmojn kiuj ne nur repagas siajn elspezojn sed donas grandan profiton al la produktintoj. "Duelo" ankoraŭ ne surekraniĝis kaj oni atendas vidi ĉu tiu formulo ankaŭ funkcias en irana filmbazaro aŭ ne.

"Viziti Papagon" de Alireza Davudnejad

Jaro 2005 : Konkurso de infan-esegnaĵoj



Esperanto en Vendomois

Ni invitas ĉiujn instruistojn , kiuj regule aŭ foje invitis siajn gelernantojn al konkursa partopreno, denove sendi desegnaĵojn al:

Esperanto en Vendomois
Les Monts
Fr 41360 Lunay –Francio
esperantoenvendomois@free.fr

مسابقه بین‌المللی نقاشی کودکان در فرانسه

Konkursaj reguloj

Jara temo 2005 estas la 200a datreveno de la naskiĝo de dana fabelisto H.C. Andersen. La temo rilatas al tiu okazaĵo:
Elektu fabelon kaj ilustru ĝin

Formato centimentraj dimensioj : minimume 40x30

Kategorioj A : **ĝis 7 jara**
B : pli ol 7 ĝis 10 jara
C : pli ol 10 ĝis 14 jara

به مناسبت دویستمین سالگرد تولد هانس کریستین آندرسن

Limdato 25a de majo 2005
Dorse de la desegnaĵo notu, **esperantlingve,** nomon , aĝon de la infano, adreson de la lernejo aŭ de la E-klubo kaj koncizan priskribon de la verko

Premioj estos atribuitaj po 3 en ĉiu kategorio.Ĉiu infano ricevos partoprenan diplomon. Libroj, kasedoj, KD, T-ĉemizoj….. konsistigos la premiojn



Sceno de "La Brilaj Noktoj"

estas filmo pri ina gangestra bando. La edzo de unu el bandinoj kondamniĝis senkulpe al ekzekuto pro mortigo ne farita de li. La bando intencas savi lin sur la vojo inter malliberejo kaj ekzekutejo. La bando konsistas el kvar virinoj: la edzino, la amikino de la kondamnito, kaj du pagitaj fiknabinoj! La plej nova internacia prototipo de tiu filmgenro estas "Charlie's Angels" de McG, kies dua parto ankaŭ produktiĝis. Tiuj filmoj malgraŭ la ŝajna bagateleco, povas allogi kaj virinojn kaj virojn. Virinoj kiuj estas lacaj pro supereco de viroj speciale en evoluantaj landoj, ĝuas vidi venkon de kelkaj siaj samseksanoj super aliseksanoj! Aliflanke al viroj plaĉas vidi kelkajn stelulinojn kolekte en unu filmo. Por allogi pli da klientoj, produktantoj de tiuj filmoj ofte elektas malsamajn aktorinojn. Ekzemple en "Charlie's Angels" unu el aktorinoj estas Lucy Liu, orientulino inter du aliaj aktorinoj (Cameron Diaz kaj Drew Barrymore) kaj en "Viziti Papagon" ludas Mahaya Petrosian kiu estas armenino.

Ni esperas ke la novaj provoj estu sukcesaj kaj profitaj por la irana kino kiu estas en finance ne prospera situacio.

Kejhan Sajjadpur

Por pli da informoj vidu: www.imdb.com

Floroj el "La Florejo" de Sadio

Por ĉi tiu numero, kelkaj elokventaj maksimoj de Sadio estas elektitaj el la oka ĉapitro de Golestan (la Florejo) en kio la prozo kaj la poezio majstre interplektiĝis, ĉio pli bela ol la alia. La oka ĉapitro, kio estas la lasta ĉapitro de la majstroverko, titoliĝis "Pri la parol-etiketo" kaj plenas de belaj maksimoj koncizaj, utilaj por la ĉiutaga vivo. Ekde tiu ĉi numero ni aperigas ankaŭ la persanjn originalajn tekstojn por komparo kun la tradukoj instrucele.

Scienculo malpie kondutanta similas al blindulo torĉo-portanta.

Kiu vane sian vivon pasigis,
Tiu aĉetis nenion sed pagis.

عالم ناپرهیزگار کور مشعله‌دار است.

بی‌فایده هرکه عمر در باخت   چیزی نخرید و زر بینداخت

***

Tri aferoj longe ne daŭras: artiklo sen butiko, scienco sen komuniko kaj regno sen politiko.

سه چیز پایدار نماند: مال بی‌تجارت و علم بی‌بحث و ملک بی‌سیاست.

***

Du personoj estas malamikoj de l' lando kaj religio: reĝo sen pacienco kaj religiulo sen scienco.

Ne regu landon la reĝo,
Kiu Dion ne obeas.

دو کس دشمن ملک و دین‌اند: پادشاه بی‌حلم و زاهد بی‌علم

برسر ملک مباد آن ملک فرمانده   که خدا را نبود بنده فرمانبردار

***

Se vi scias novaĵon kiu ĉagrenos iun, silentu por ke alia ulo diru tiun.

Ho najtingal', raportu pri vintro-fino,
Malbonan informon lasu al gufino.

خبری داری که دلی بیازارد تو خاموش تا دیگری بیارد.

بلبلا مژده بهار بیار   خبر بد به بوم باز گذار

***

Kiu admonas obstinan personon, tiu mem bezonas ies admonon.

هرکه نصیحت خود رای می‌کند او خود به نصیحت‌گری محتاج است.

***

Ne ĉiu dum disputo lerta estas dum negoco sperta.

نه هرکه در مجادله چست در معامله درست.

***

Satano kun sinceruloj ne akordiĝas kaj sultano kun mizeruloj.

شیطان با مخلصان بر نمی‌آید و سلطان با مفلسان.

***

Se oratoro ne kritikiĝas, kiel perfektulo li ne kvalifikiĝas.
Ne fieriĝu pro via bona diro,
Laŭ via penso kaj stultula admiro.

متکلم را تا کسی عیب نگیرد سخن‌اش صلاح نپذیرد.

مشو غره بر حسن گفتار خویش   به تحسین نادان و پندار خویش

***

Kiu estante riĉa ne favoras, tiu estante malriĉa angoras.

Pli malfeliĉan ol malicul' mi ne konas,
Ĉar li ne trovas helpon kiam li bezonas.

هرکه درحال توانایی نکویی نکند در وقت ناتوانی سختی بیند

بد اخترتر ازمردم آزار نیست   که روز مصیبت کسش یار نیست

***

Kiu kun malbonuloj sidas, tiu bonecon ne vidas.

Lernos l' anĝel' akompanante diablon,
Teruron, perfidon kaj trompo-kapablon,
El maliculoj vi ne lernos honeston,
Neniam kudras vulpo ŝafpeltan veston.

هرکه با بدان نشیند نیکی نبیند.

گر نشیند فرشته‌ای با دیو   وحشت آموزد و خیانت و ریو

از بدان نیکوی نیاموزی   نکند گرگ پوستین دوزی

***

Iun oni demandis: "Al kio similas sciencisto sen praktiko?" Li respondis: "Al abelo sen mielo."

Ordonu tiun senutilan abelon:
Ne piku kiam vi ne donas mielon.

یکی را گفتند عالم بی‌عمل به چه ماند گفت به زنبور بی‌عسل.

زنبور درشت بی‌مروت را گوی   باری چوعسل نمی‌دهی نیش مزن

***

Tradukis: Kejhan Sajjadpur

Rakontetoj

Muŝo kaj reĝo

Iu viro, sidis ĉe reĝo. La reĝo estis dormema, sed kiam li fermis siajn okulojn por ekdormi, muŝo venis kaj sidis sur lia vizaĝo. La reĝo per mano forte al sia vizaĝo batis por forigi la muŝon.

Pasis tempo kaj reĝo demandis de sia akompananto: ***"ĉu vi scias kial Dio muŝon kreis?"***

La viro respondis: ***"Ne, mi ne scias, Lia moŝto diris, Eble Dio kreis ĝin por ke fortuloj sciu iam ilia forto eĉ ne estas tiom, kiom de unu muŝo".***



Viro ruza

Iun tagon viro sur vojon iris. Li vidis ŝtonon kiu falis sur la teron. Sur la ŝtono estis skribita: ***min renversigu por ke profiton vi gajnu.***

La viro ekavidis kaj kun mil penoj la ŝtonon renversigis. La viro vidis sur alia flanko de la ŝtono jena skribaĵo: ***homo avida ne sukcesos.***

La viro avida pro farita vana peno, tiom koleriĝis kaj malĝojĝis ke per alia ŝtono batis la ŝtonegon.

Subite eta ŝtono frapiĝis sur lia kapo kaj li ekfalis kaj mortis.

Elpersigis: f-ino Tahere Pandĥahi

Veziro havis ne inteligentan filon. Li sendis la filon ĉe scienculo kaj diris lin, "Eduku mian filon por ke li estu saĝa". La scienculo komencis eduki lin. longa tempo pasis sed la edukado ne efikis. Li sendis la knabon ĉe ties patro kaj diris: Li ne saĝiĝis sed malsaĝiĝis min.

Elpersigis: s-ino Mehrzad Hosejni

La Eta Princo Aliigas Iranan Arton

Verkis: (s-ro) Ahmad Reza Mamduhi

Teatra prezentado de La Eta Princo – kio siavice jam rekoniĝis kiel la libro de la jarcento – far A.A. Daŝti en la plej fama teatro de Irano, t.e. *Teatre Ŝahr* (La Urb-Teatro), emfazas la komenciĝon de nova erao por speco de ĝis-nun-nur-religia aŭ nur-irana ludstilo nomata *ŝabih-ĥani* (simil-kantado).

La Originala Versio

La Eta Princo, la ĉefverko de franca verkisto mondfama, jam rekoniĝis kiel la libro de la jarcento. Ĝi sukcesis allogi ne nur la celitajn infanajn legantojn, sed ankaŭ multege da plenkreskuloj, kiuj trovis filozofiecajn diraĵojn fajnajn en la libreto facillingva. En tiu ĉi artikolo unue tre koncize prezentiĝas la originalaj aŭtoro kaj verko, kaj poste la nova versio de ĝi en la persa poemo kaj irana teatrformo tradicia.

Liaj spertoj dum tiuj ĉi flugoj kaj liaj multnombraj akcidentoj ene de aviadiloj, kiuj ankoraŭ ne estis tiel stabilaj en tiu erao, estas bone priskribitaj en liaj verkoj Nokta Flugo (Vol de Nuit, 1931), Suda Poŝto (Courrier Sud, 1929), Milita Piloto (Pilote de Guerre, 1942), Aerarmeana Odiseado, Saĝecoj de la Sabloj, Letero al Ostaĝo (Lettre à un Otage, 1943) kaj Tero de Homoj (Terre des Hommes, 1939).

Dum lia vivado en Usono, li verkis kelkajn romanojn inter kiuj ekzistas unu el liaj plej bone konataj verkoj, La Eta Princo (Le Petit Prince). Tiu ĉi libro verkita en Nov-Jork-Urbo (1940) estas, laŭ iuj fontoj, la tria plej legata libro en la mondo dum 20-a jarcento. Sanktaj libroj de kristanoj kaj islamanoj estas la du unuaj.

Post komenco de La Dua Mondmilito, Exupéry iris reen al Francio kaj aliĝis al armeo denove. En 31-a de Julio 1944, dum unu el liaj misioj super Mediteranea Maro, lia aviadilo estis paffaligita. Nur lastatempe, en aprilo 2004, post pli ol 60 jaroj, liaj aviadileroj eltroviĝis funde de Mediteranea Maro. Nura peco, kiu certigis ke la aviadileroj vere apartenas al tiu de Exupéry, estas empen-peco, kiu surhavas etan serial-numeron 2734 L, ĝuste tiun de lia aviadilo!

La Verko

Eble, neniu historio estas pli amata per infanoj kaj plenkreskuloj kiel tiu ĉi saĝeca kaj rava fabelo.

Iun tagon, la aŭtoro rememoras, kiam lia aviadilo estis devigita surteriĝi en la Saharo, mil kilometrojn for de ĉia helpo. Li renkontas la plej eksterordinaran personon malgrandan. "Ĉu vi bonvolus," diris la nekonateto, "desegni ŝafon por mi." Kaj tiel komenciĝas la rimarkinda historio de La Eta Princo.

La Eta Princo vivis sola sur tre malgranda planedo ne pli granda ol domo. Li posedis tri vulkanetojn, du aktivajn kaj unu neaktivan. Li ankaŭ posedis floron - malsama al ĉiu floro en la tuta galaksio - de granda beleco kaj troa fiero. Estis tia fiero, ke ruinigis la serenecon de la mondo de la Eta Princo kaj komencigis al li interplanedajn vojaĝojn, kiuj kondukis lin al Tero, kie li fine lernis, de vulpo, la sekreton de kio estas vere grava en la vivo. Ekzistas malmultaj rakontoj, kiuj iu-maniere, iom-grade, ŝanĝas la mondon de siaj legantoj por ĉiam. Ĉi tiu estas unu el ili.

Jen la mistikisma fino humanisma de la verko: "Kaj nokte vi rigardos supren al la steloj. Kie mi loĝas, ĉjo estas tiel malgranda ke mi ne povas montri al vi kie mia stelo troviĝas. Ĉi tiel, estas pli bone. Mia stelo nur estos unu el la steloj, por vi, kaj sekve vi amos rigardi al ĉiuj steloj en la ĉielo... ili ĉiuj estos viaj amikoj..."

La Irana Novversio

La nova prezentado de La Eta Princo en la plej fama teatro de Irano, t.e. *Teatre Ŝahr* (La Urb-Teatro), jam komencis novan eraon por speco de ĝis-nun-nur-religia aŭ nur-irana ludstilo nomata *ŝabih-ĥani* (simil-kantado). Antaŭ tio ja okazis tre diversaj prezentadoj de La Eta Princo en Irano – i.a. okcidenteca

prezento en sama teatro kune kun ritmaj movoj, t.e. dancadoj okcidentstilaj – tamen tiu ĉi, estas iraneca iele, ĉar ĝuas tradician teatrformon de la lando.

Similkantado: kio ĝi estis ĝis nun

Similkantado ĝis nun estis arto entenanta teatron, poemon, muzikon kaj ĉefe religian temon. Larmige tristaj okazaĵoj prezentataj en similkantado plejam – se ne ĉiam - havis religian devenon. Por konatiĝi kun similkantado kaj ties historio, jene venas traduko de interreta paĝo (fonto n-ro 2). Ĉi tie nur aldonindas tio ke laŭvorte *Tazije* (funebrado) enhavas kaj induktas la religian esencon tristan kaj *ŝabih-ĥani* (similkantado) pli aludas al la teatra tekniko ĉefe kaj unue aplikita en tazijeoj. Laŭ ies kredo ĉar en Islamo estis malpermesite montri sanktulojn kaj ties vizaĝojn eĉ en pentraĵoj, oni ekuzis la vorton *ŝabih* (simila/similulo) implicante ke ili (la aktoroj) estas nur similaj al la sanktuloj, kaj ne ili mem:

"*Tazije* aŭ *ŝabih-ĥani* respektive signifas funebradon kaj similkantadon. Ĝi estas unu el la plej malnovaj kaj aŭtentikaj tradicioj de teatro en Irano. Ĝi estas speco de teatro sur bazo de ĉagrenaj vivhistorioj kaj fabeloj de la islama profeto kaj liaj parencanoj. Ĉefe, ili estas la okazaĵoj kaj kruelaĵoj, kiujn alfrontis Imamo Hosejn kaj liaj apostoloj en la Karbala-dezerto dum la Moharram-monato de 61-a heĝira jaro laŭ la islama lunkalendaro (kio egalas 680 p.K).

Kvankam sole religia teatro ĉe ĝia iniciato, tazijeo baldaŭ ampleksis aliajn formojn de folkloro, do tiel akiris amuzajn karakterizaĵojn.

Antikvaj iranaj ritoj kaj ceremonioj estas ĉe radikoj de tazijeo, specife *Sug-e-Sijavaŝ* (funebrado pri Siavaŝ, sankta teatra funebrad-rito). Sijavaŝ estis irana mitologia heroo, kies destino estis markita per tragedio kaj senhaveco. Post lia morto, magnetiza himno memorfestis Sijavaŝan tristan rakonton. La himno konservis sian gravecon ĝis la 3a heĝira jarcento (t.e. 9a jc p.K.), verŝajne de la Ale-Buje-dinastio kaj post tio. Kiel rezulto de la kresko de la ŝijaisma movado, ĝi fariĝis parto de la ŝijaista persa rito.

Dum la Safavid-dinastio (10-a jarcento), Tazijea populareco kreskis grandege ĉar ĝi akiris pli teatran formon; ĝis la fino de la Zandid-dinastio (11-a jarcento) ĝi alprenis formon proksimume al ĝia nuntempa formo.



Hodiaŭ, tazijeo ne estas nur ekspozicio de religia rakontado. Kunmetita simple, ĉiu *tazije-name* (tazije-teatraĵo), tra rima kaj instrua prezento, sendepende esprimas la diversajn religiajn mitojn de Karbalaa dektaga vojaĝado. La centraj temoj de ĉi tiuj teatraĵoj estas la konflikto inter bono kaj malbono, aŭ justo kaj maljusto, persistanta por la kredo al Ĉiela Justeco. La ĉefa partoprenanto de tazijeo preferas morton super vivo sub premado.

Tra ne-naturalisma aliro, tazijeo prezentas konatajn konceptojn kaj ideojn al sia spektantaro. Samtempe ĝi ne uzas simbolan lingvaĵon, kiu bezonus interpretadon. Dum la teknikoj de prezentado ne reprezentas ĉiutagajn vivospertojn, la ludado estas komprenebla por laikaj spektantoj helpe de la uzo de kostumoj, ornamaĵoj, akcesoraĵoj kaj dekoraĵoj.

Tazijeo, kun ĝia stranga formo de prezentado, konfirmante specon de moralo, religia kaj ideologia ordo, povas alvoki emocian reagon de la spektantaro. Ili engaĝiĝas pri framo de menso, kiu funebras Imam-Hosejnan martiriĝon. Kiel membro de la spektantaro, oni trovas intensan konekton inter si kaj la aktoroj. Estas ĉi tiu emocia kaj spirita interrilato kio estas unika en la mondo de teatro."

Similkantado de La Eta Princo

Certe La Eta Princo estas taŭga materialo por nov(ec)aj prezent-teknikoj, ĉar la verko mem jam delonge rekoniĝis kiel beletra – kaj belarta - tuŝŝtono mondskale kaj pruvis sian akceptiĝon ĉe plej diversaj popoloj. La verko, kvankam skribiĝis simple – kaj laŭŝajne por infanoj – tamen neniel malhavas noblajn kaj fundajn signifojn. Do, eble ĉar ĝi esprimis profundajn pensojn kaj ideojn simplalingvaĵe,

estas tiel vaste bonvenigita tra la tuta mondo.

Tio, cetere memorigas onin pri la robaioj de Kajjam (ĉ. 1045-ĉ. 1122), kiuj ĝuas multon similan sed certe en alia amplekso.

Poemigado de la Verko

Por tiu ĉi teatraĵo, la tuta teksto de La Eta Princo devis transformiĝi en specialan persan poemformon. La poemo, kiel masnavio* (laŭlitere duopo) ĝuas apartan rimon por ĉiu versduo. La lingvaĵo estas tre simpla kaj eble iam proksimiĝas al vulgareco. La scenej-muziko, enhavanta tradiciajn muzikstilojn iranajn, ĉiam akompanas la parolojn, kiuj senescepte estas rimohavaj poemoj. Laŭscene ĝoja aŭ malĝoja muziko elektiĝis, kio ludiĝas per triopa bando (S. Nabai, A. Salehi kaj B. Jahjai) per tradiciaj muzikiloj en Irano, kiel dramo kaj trumpeto.

La poemigadon de La Eta Princo plenumis Mohammad Motlag.

La Scenejo

La tuto de la scenejo konsistas el ĉirkaŭ 3-metr-radiusa metala rond-podio, ĉ. 1 metron alta. Ĝi estas ekipita per diversaj scenaĵoj, ekz-e la vulkanetoj, kiuj povas siatempe eliĝi el podi-subo, kie ripozas aŭ helpas al scen-ŝanĝado aktoroj momente ne rol-ludantaj. Tio fakte estas influita de tradiciaj lokoj kie prezentiĝis malnovaj tazijeoj: sube de la scenejo, en iuj lokoj, ekzistis spacoj kie la aktoroj aŭ scenejaj akcesoraĵoj povis kaŝiĝi, kaj ĝusta-momente ekaperi al la spektantoj.

La Aktoroj

En similkantado, la aktoroj fakte devas esti ankaŭ bonaj kantistoj, ĉar ĉiuj dialogoj kaj monologoj estas en poemo, kaj bezonas kantiĝi laŭte kun la muziko. La rolojn de la eta princo kaj la piloto ludas veraj similkantistoj (*ŝabih-ĥan*), t. e. Ali Agigi kaj Hasan Agigi, tamen aliajn rolojn, kiel tiujn de la astrologo, drinkemulo, sinadorulo, ktp. ludas teatraj aktoroj: Masud Heĝazi-Mehr, Junes Lotfi, Ramin Sajjar Daŝti, Hedajat Haŝemi kaj Mejsam Amir-Aslani. La nura aktorino, Homejra Mazaheri, rolas kiel la ununura floro de la eta princo. Tamen en la kantado de la poemoj ŝin akompanas vira kantisto, ĉar en la nuna Irano virinoj ne permesatas kanti sola. En la unuaj fojoj de la prezentado, viro rolis la inan floron, kiel ankaŭ tradicie okazis en similkantadoj: multam *zan-puŝ* (virine-vestito, t.e. viro) rolis virinon.

Similkantadaj Ecoj



Antoine-Marie-Roger de Saint- Exupéry 1900 - 1944

Nura formo kaj poemtono esenca de similkantado, melankoliigis al atmosferon de la teatro, malgraŭ ne tiel trista atmosfero de la orginala verko.

La reĝisoro, Ali Asgar Daŝti dum la ludado ĉiam ĉeestas apud la scenejo kaj funkcias kiel *ŝabih-gardan* (similul-kondukanto). T.e. li, kune kun M. Moradi, la scenejistino, tute videble de la spektantoj kondukas kaj hepas la ludantojn: donas al ili necesaĵojn, enordigas scenejajn dekoraĵojn siatempe, ... Li estas iniciatinto, desegninto kaj planinto de la tuta projekto. I.a. la scenejon li desegnis inspirite de la tradiciaj prezentejoj, kun teknika helpo de A.R. Bejragi.





Exupéry kun siaj frato kaj fratinoj (la 4a de maldekstre)

Pupteatraj Teknikoj

Ankaŭ speco de pupteatro estas utiligita por la prezentado de la vulpo kaj la serpento.

Aplikita tekniko – en kiu la pup-manipulanto vestas nigre eĉ la vizaĝon – estas konvena al similtantado-tekniko, kiu utiligemas ne tre kompleksajn metodojn kaŝemajn. La pupaj scenoj, konsistigas ĉefajn partojn de la dramo, ĉar eble pli profundaj dialogoj okazas inter la vulpo kaj la princeto pri la interrilatoj kaj la celo aŭ gravaĵoj de la vivo.

Interago de formo kaj enhavo

Ĝis nun oni multe parolis pri la formo kaj la enhavo de diversaj artverkoj kaj ilia interag-maniero. Preskaŭ ĉiuj kredas je ia interrilato kaj interago pri la formo kaj la enhavo, tamen pri tio ke kiu el ili du estas pli efikanta ol la alia, ne ĉiuj konsentas. Iuj forte insistas pri la valoro kaj efiko de la enhavo, kaj ne tiel gravigas pri la formo, dum aliaj akceptemas la malon. Ĉiuokaze, pro la ĉiesopinie-akceptita interago, tre grave estas kiam oni komencas apliki novan teknikon por jama verko. Alivorte, kaj aliflanke, multo nova povas okazi ekkiam oni prezentas nenovan enhavon novforme.

Aplikado de komunikilo tradicia kaj religia, kiel similkantado, por nereligiaj aŭ/kaj ekterlandaj teatraĵoj povas alporti diversajn rezultojn, jen kelkaj el ili:

Spektantoj de tazijeo kaj similkantado konatiĝas kun alispecaj literaturaĵoj ĉu enlandaj ĉu eksterlandaj.

Spektantoj de teatroj konatiĝas kun similkantado kaj tazijeo, kaj teknikoj aplikataj en ili.

Religieca atmosfero spirtuala, kohera en similkantado kaj precipe en tazijeo, plialtigas emociiĝon de la teatro.

Teatraĵoj malfacile kompreneblaj por laikoj kaj malpliaĝuloj (junuloj kaj infanoj), plifaciliĝas por tiaj spektantoj.

Eĉ ne tiel akademie spertaj teatruloj – reĝisoro, verkistoj, ludantoj, ... - povus aldoniĝi al teatr-produktantoj.

La nombro de teatr-irantoj pliiĝos sekve de ties pliampleksiĝo.

Kelkaj Citaĵo el verkoj de Antoine-Marie-Roger de Saint-Exupéry (1900 - 1944)

Se vi volas konstrui ŝipon, ne alvoku la homojn por kolekti lignon, disdividi la laboron kaj ordoni. Anstataŭ tio, instruu al ili eksopiri la vastan kaj senfinan maron.

Pri la estonteco, via tasko ne estas antaŭvidi ĝin, sed ebligi ĝin.

Rok-amaso ĉesas esti rok-amaso ĵus kiam ununura homo prikontemplas ĝin, havante interne de si la imagon de katedralo.

Amo ne konsistas el rigardi unu al la alia, sed elrigardi eksteren kune en la sama direkto.

Nur per la koro oni povas vidi ĝuste; kio estas esenca, estas nevidebla al la okulo.

Kio faras la dezerton bela estas tio, ke ie ĝi kaŝas puton.

Transportado de la poŝto, transportado de la homa voĉo, transportado de flagrantaj bildoj: en ĉi tiu jarcento, kiel en aliaj centjaroj, niaj plej altaj artoj ankoraŭ havas la solan celon de alporti homojn kunen.

Pura logiko estas la ruinigo de la spirito.

La perfekteco atingitas, ne kiam vi havas nenion plu por aldoni, sed kiam vi havas nenion plu por forpreni.

La maŝino ne izolas nin de la grandaj problemoj de naturo sed plonĝigas nin pli profunden en ilin.

Ne ekzistas espero por ĝojo krom en homaj rilatoj.

FONTOJ:

DASTI, Ali Asgar. *Ŝabih Kuĉulu* (La Eta Similulo), Proceduro de transformiĝo de La Eta Princo al Similkantado, kun la tuta teksto de la teatraĵo en la persa poemo far Mohammad Motlag. Tehrano: Enteŝarate Namajeŝ, 2004, 116 p.

www.ifvc.com/tazieh.htm

http://members.lycos.nl/tlp/

www.geocities.com/Athens/Rhodes/1916/index2.html

www.westegg.com/ Exupery/

Teatraj fotoj: (s-roj) Ali Aga-Rabi kaj Masud Pakdel

Verkis: (s-ro) Asad Mahbub

Teatraj fotoj: (s-roj) Ali Aga-Rabi kaj Masud Pakdel

IREA-Informilo N-ro 1, 2004

La nove fondita Irana Esperanto-Asocio koncize raportas pri sia agado dum la pasintaj unuaj monatoj de sia ekzisto. Ni intencas regule informi la membrojn kaj ne-membrojn pri la novaĵoj de la asocio.

En la unua monato de la nova jaro laŭ Irana kalendaro (komenciĝinta 21an de Marto 2004), nia Esperanto-movado faris gravan paŝon al pli organizita kaj strukturita agado. Cele al fondado de tutlanda asocio en Irano, ĵaude la 15an de aprilo, kunvenante en la oficejo de Irana Esperanto Centro, oni nombris la voĉojn de la membroj por elekti komitatanojn. Tiel elektiĝis 9 personoj kiel la komitatanoj.

La nova komitato komencis sian laboron elektante tri-kapan estraron el inter si. Sekve restis 6 personoj en la komitato. Jen la nomoj de la komitatanoj kaj estraranoj:

Komitato:
D-ino Ŝ. Ahmadnia
S-ro S. Borhani
F-ino N. Ebrahimpur
S-ino F. Nuri Maĝd
D-ro K. Sajjdpur
S-ro M. R. Torabi

Estraro:
Prezidanto: Inĝ AR. Mamduhi
Vic-prezidanto kaj kasisto:
Inĝ H. Shafiee
Ĝenerala Sekretario:
F-ino Simin Emrani

Elektiĝis s-ro *Aref Azari* kiel honora prezidanto de IREA.

Estis decidite ke IREA aliĝu al UEA kiel landa asocio. Tiucele eĉ la unuaj kontaktoj kun UEA jam estas faritaj. La rezulto estis esperoplena kaj motivdona.

La Statuo de IREA estas diskutita kaj jam preskaŭ preta. Nun ĝi atendas komitat-aprobon.

Estas diskutataj la proponoj pri nia laborplano. La provizora strategia plano estas preparata kaj baldaŭ la rezulto de la diskutoj anonciĝos.

Sukcesis la grup-vojaĝo de iranaj esperantistoj al Armenio por partopreni en Armena Esperanto Kongreso.

Estis grava sukceso konvinki UEA-estraron por ekspedi aktivulojn de la projekto "Zaban-e-Salam" (Lingvo de Paco) al ĉi-jara UK en Ĉinio. S-ro Said Borhani, la ĉef-motoro de la projekto en Maŝhado kaj f-ino Diana Karimi, afganino kaj iniciatoro de AFESPO akiris UEA-subtenon por vojaĝi al Pekina UK.

Ekde la 6-a de Majo 2004 ĝis la 13a de Majo, okazis en Tehrano la 11-a Festivalo de Gazetaro. Kiel pasintjare, nia revuo, Irana Esperantisto, partoprenis ĝin kaj verŝajne bone impresis la publikon. Tio estis la dua sperto tiu ĉi-terene por ni.

Raportis:

s-ro H. Ŝafii, vicprezidanto de IREA

IRANA ESPERANTISTO

"...bonŝance venis 'IRANA ESPERANTISTO", kiu diversnuance kaj riĉe proksimigas la kulturon de tiu ĉi fora lando. Jen per prezento de la materia kulturmonumento de tiu ĉi lando, granda turisma atrakciaĵo devenanta el la 10-a jarcento Bam-Citadelo, la plej granda adoba kontruaĵo en la mondo, kalkulita de UNESCO al la universala kulturheredaĵo..."
Radio Polonia, Barbara Pietrzak.

IRANA ESPERANTISTO estas internacia kultura sezon-magazino sendependa. Legante ĝin vi povas:
Konatiĝi kun plej grandaj antikvaj persaj poetoj/ mistikuloj ...
Sciiĝi pri gravaj eventoj en Irano, ekz-e en la 5a n-ro estis pli ol dek paĝoj pri Ŝirin Ebadi, NobelPacPremiitino en 2003.
Lerni pri plej allogaj vidindaj lokoj (historiaj); ĝis nun ...
IRANA ESPERANTISTO aperas ĉiu-sezone sur 56 paĝoj, ĝi estas 29cmx20.5cm, kun koloraj kovrilpaĝoj, ISSN 1728-6174.

Pliaj informoj pri la magazino, kune kun enhavtabelo de 5-a n-ro alireblas en: http://eo.wikipedia.org/wiki/Irana_Esperantisto
Jen informfontoj pri la magazino en la persa: http://www.sabzandishan/com , http://www.magiran.com/subscription.asp?mgID=2899

Interesita? Jen la Abon-informoj:
Jara abontarifo por internacia samideanaro:
Orienta Eŭropo, Azio, Afriko, Sudameriko: 15 Eŭroj.
Okcidenta Eŭropo: 20 Eŭroj.
Nordameriko, Japanio, Koreio, Oceanio: 25 Eŭroj.
Vi povas pagi la abonkotizon aŭ/kaj subtensumon al UEA, kodo: **iece-h**.



Perantoj de
IRANA ESPERANTISTO

Belgio:
FEL
Frankrijklei 140, B-2000 Antwerpen

POLLANDO:
Stanislaw Smigielski
Ul. Krasickiego 12/6
PL-47-206 Kedzierzyn-Kozle

USONO:
Joel Brozovsky
Esperanto-Ligo por Norda Ameriko
1257 Hollis St
Emeryville CA 94608-2514, Usono
Por eventualaj legantoj en Usono: por la jaro 2004, la revuo "Irana Esperantisto" estas abonebla pere de la abonservo de ELNA (PO Box 1129, El
Cerrito CA 94530, tel +1 510 653 0998, retadreso: elna@esperanto-usa.org, ttt-ejo: http://www.esperanto-usa.org kaj iru al "Books & Other Materials" kaj poste al "Subscriptions").

Perantoj estas serĉataj en aliaj landoj!

Abonilo

Nomo: Familia Nomo: Aĝo: De kiu numero:
Ĝis kiu numero:
Adreso:

Poŝt-kodo: Telefono: E-poŝto:

Sendu la abonilon al la suba adreso (irananoj sendu kune ankaŭ kopion de pagdokumento): Sabzandiŝan Instituto, P.O.Kesto 17765-184, Tehrano, Irano.
E-poŝto: info@sabzandishan.com

Bonan legadon,

Irana Esperantisto